



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱





دوره آموزشی

# فلسفه مبانی اصول نظام ولایت

استاد: **مجت‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق**

تنظیم از:

**حسن رفعتی - مینو اسدزندی**

حسینیه اندیشه

زمستان ۱۳۷۴





## بسمه تعالی

مجموعه حاضر، برگرفته از مباحث پژوهشی، علمی حجت‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق می‌باشد که در سال ۱۳۸۴ به صورت آموزشی در دوره دکترای مدیریت تحقیقات دانشگاه علوم پزشکی بقیه‌الله الاعظم (عج) ارائه شده است. اهم مسائل مطرح شده در کتاب «فلسفه مبانی اصول نظام ولایت» ناظر به تبیین «فلسفه اصالت ربط، اصالت تعلق، اصالت فاعلیت و نظام ولایت» می‌باشد. امید که این مباحث مورد توجه و استفاده محققان حوزوی و دانشگاهی قرار بگیرد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

حسینیه اندیشه



## فهرست مطالب

۶	مقدمه
۶	فلسفه منطق
۶	مکانیزم شناخت
۸	فصل اول فلسفه پایگاه معارف و علوم
۸	۱/۱ - ضرورت پرداختن به فلسفه
۸	۱/۲ - فلسفه ریشه مشکلات و موضوعات
۱۱	۱/۳ - فلسفه الهی محور دفاع از انقلاب اسلامی
۱۲	۱/۴ - فلسفه و توسعه قدرت
۱۴	فصل دوم - شناخت و مراتب آن
۱۴	۲/۱ - ضرورت شناخت
۱۴	۲/۲ - شناخت استاتیکی (تغییری)
۱۵	۲/۳ - شناخت سینماتیکی (تغییری)
۱۵	۲/۴ - شناخت دینامیکی (سینتیکی)
۱۶	۲/۵ - شناخت فلسفی
۱۸	فصل سوم - جایگاه عقل و ایمان در شناخت فلسفی
۱۸	۳/۱ - تعبد عقل و اصالت ایمان
۱۹	۳/۲ - شناخت مخلوقات و محدوده فلسفه
۱۹	۳/۳ - انواع شناخت فلسفی
۲۱	۴ - بررسی دیدگاه اصالت شیء (۱)
۲۱	۴/۱ - پذیرش اصل بساطت به عنوان يك فرهنگ
۲۲	۴/۲ - پذیرش بساطت در جهت خاص
۲۳	۴/۳ - ارتباط ذات و صفات
۲۵	۴/۴ - بساطت مانع شناخت

## ۵- بررسی دیدگاه اصالت شیء (۲)----- ۲۶

۵/۱- تعریف وحدت و کثرت----- ۲۶

۵/۲- تعریف زمان و مکان----- ۲۶

۵/۳- تعریف اختیار و علیت----- ۲۷

۵/۴- تعریف علم و قانون----- ۲۸

۵/۵- تعریف ترکیب----- ۲۸

## ۶- نقد دیدگاه اصالت شیء----- ۳۰

۶/۲- نگرشی بریده به نظام هستی----- ۳۱

۶/۳- استقلال انسان از عالم رحمت----- ۳۲

۶/۴- نقد تعریف اختیار و علیت----- ۳۳

۶/۵- نقد تعریف علم و قانون----- ۳۴

۶/۶- نقد تعریف حرکت----- ۳۵

۶/۷- ضرورت تغییر دیدگاهها----- ۳۶

## ۷- بررسی دیدگاه اصالت ترکیب (۱)----- ۳۸

۷/۱- ترکیب نقطه مقابل بساطت----- ۳۸

۷/۲- ترکیب عام نیازمند افاضه----- ۳۹

۷/۳- ترکیب خاص نیازمند قانون----- ۳۹

۷/۴- اصالت و حرکات قانون----- ۴۱

۷/۵- نسبی بودن قوانین----- ۴۱

۷/۶- اصالت ترکیب و علوم----- ۴۳

## ۸- بررسی دیدگاه اصالت ترکیب (۲)----- ۴۴

۸/۱- تعریف وحدت و کثرت----- ۴۴

۸/۲- تعریف زمان و مکان----- ۴۴

۸/۳- تعریف اختیار و علیت----- ۴۵

۸/۴- تعریف علم و قانون----- ۴۶

## ۹- نقد دیدگاه اصالت ترکیب----- ۴۸

- ۴۸-۹/۱- نداشتن محور در ترکیب
- ۴۸-۹/۲- علم تابع علیّت و قانون
- ۴۹-۹/۳- معرفی انتزاعی حرکت
- ۵۱- ۱۰- بررسی دیدگاه اصالت تعلق
- ۵۱- ۱۰/۱- تعلق عامل ترکیب پدیده‌ها
- ۵۲- ۱۰/۲- تعریف پدیده‌ها براساس جاذبه
- ۵۲- ۱۰/۳- شدت و ضعف تعلقات
- ۵۴- ۱۰/۴- حقیقی بودن ترکیبات عاطفی
- ۵۴- ۱۰/۵- فرهنگ بستر جاذبه‌میلّتها
- ۵۵- ۱۰/۶- وجود کشش ما بین مفاهیم
- ۵۵- ۱۰/۷- ملاحظه قیودات کاربردی در ترکیبات
- ۵۷- ۱۱- بررسی دیدگاه اصالت تعلق (۲)
- ۵۷- ۱۱/۱- انجام ترکیب تحت نقشه معین
- ۵۷- ۱۱/۲- تحت نظام بدون نقشه‌ها (غایتها)
- ۵۸- ۱۱/۳- منزلت‌های تعلق
- ۵۹- ۱۱/۴- تعریف زمان
- ۶۰- ۱۱/۵- تعریف نرخ شتاب
- ۶۱- ۱۱/۶- تعریف مکان
- ۶۱- ۱۱/۷- تعریف اختیار و علیت
- ۶۲- ۱۱/۸- تعریف علم و قانون
- ۶۳- ۱۲- نقد دیدگاه اصالت تعلق
- ۶۳- ۱۲/۱- تعلق به خود، عامل سکون
- ۶۳- ۱۲/۲- حرکت جبری تحت نقشه
- ۶۴- ۱۲/۳- تعلق حاکم بر خصوصیات
- ۶۴- ۱۲/۴- ترکیب بر اساس فاعلیت
- ۶۶- ۱۲/۵- نقشه عامل تقوّم اختیار و تعلق

۶۷ ----- ۱۳- بررسی دیدگاه اصالت فاعلیت

۶۷ ----- ۱۳/۱- حاکمیت فاعلیت بر نقشه

۶۷ ----- ۱۳/۲- سلسه مراتب فاعلیتها

۶۸ ----- ۱۳/۳- عوامل فاعلیتها

۶۹ ----- ۱۳/۴- فاعلیت، علت و محور حرکت

۷۰ ----- ۱۳/۵- تصریح فاعل مافوق در حرکت، علت حرکت

۷۲ ----- ۱۴- بررسی دیدگاه اصالت فاعلیت (۲)

۷۲ ----- ۱۴/۱- تعریف زمان مکان

۷۲ ----- ۱۴/۲- تعریف اختیار

۷۲ ----- ۱۴/۳- تعریف علم

۷۵ ----- ۱۴/۴- تعریف یقین

۷۶ ----- ۱۵- فلسفه نظام ولایت (۱)

۷۶ ----- ۱۵/۱- حد اولیه تقویم فاعلیتها

۷۶ ----- ۱۵/۲- تعریف فعل

۷۷ ----- ۱۵/۳- تعریف فعل (فاعل) محوری

۷۸ ----- ۱۵/۴- تعریف فعل (فاعل) تصرفی

۷۹ ----- ۱۵/۵- تعریف فعل (مفعول) تبعی

۸۰ ----- ۱۶- فلسفه نظام ولایت (۲)

۸۰ ----- ۱۶/۱- تعریف پرستش

۸۰ ----- ۱۶/۲- چگونگی افزایش ظرفیت

۸۱ ----- ۱۶/۳- چگونگی افزایش ظرفیت الهی

۸۲ ----- ۱۶/۴- چگونگی افزایش ظرفیت غیر الهی (شیطانی)

۸۴ ----- ۱۷- فلسفه نظام ولایت (۳)

۸۴ ----- ۱۷/۱- تعریف علم (۱)

۸۵ ----- ۱۷/۲- تعریف علم (۲)

- ۸۶-----۱۷/۳-تعریف علم(۳)
- ۸۷-----۱۷/۴-تعریف علم(۴)
- ۸۸-----۱۷/۵-تعریف علم(۵)
- ۹۰-----**۱۸-فلسفه نظام ولایت (۴)**
- ۹۰-----۱۸/۱-تعریف حجت
- ۹۰-----۱۸/۲-تعریف یقین
- ۹۱-----۱۸/۳-تعریف زمان و مکان
- ۹۲-----۱۸/۴-تعریف وحدت و کثرت
- ۹۳-----**۱۹-فلسفه نظام ولایت (۵)**
- ۹۳-----۱۹/۱-بررسی حرکت در سطح توسعه
- ۹۴-----۱۹/۲-حد توسعه
- ۹۴-----۱۹/۳-توسعه ارزشها و مفاهیم
- ۹۶-----۱۹/۴-توسعه نظام و فاعلها
- ۹۸-----**۲۰-توسعه فاعلیتها (مبحث انسان شناسی)**
- ۹۸-----۲۰/۱-تعریف انسان (عام)
- ۹۸-----۲۰/۲-ابعاد وجودی انسان
- ۹۹-----۲۰/۳-تعریف انسان (خاص)
- ۱۰۱-----۲۰/۴-مکاتب انسان شناسی
- ۱۰۳-----**۲۱-توسعه نظام (مبحث جامعه شناسی)**
- ۱۰۳-----۲۱/۱-تعریف جامعه در دیدگاه اصالت ماهیت
- ۱۰۴-----۲۱/۲-تعریف جامعه در دیدگاه اصالت وجود
- ۱۰۵-----۲۱/۳-تعریف جامعه در دیدگاه اصالت ربط
- ۱۰۵-----۲۱/۴-تعریف جامعه در دیدگاه اصالت تعلق
- ۱۰۶-----۲۱/۵-توسعه تحرك؛ عامل پیدایش جوامع
- ۱۰۷-----۲۱/۶-تعریف جامعه در دیدگاه اصالت ولایت





## مقدمه

## فلسفه منطق

روش ابزاری است که بوسیله آن امکان تصرف در جهان خارج فراهم می‌شود. بشر در همه زمینه‌ها نیازمند روش است چرا که موضوعات مختلف متقوم به هم هستند. یک موضوع اعتقادی نیازمند فرهنگ (ارتکازات) خاصی است تا بتواند بصورت تجربی، عینی و عملی شود. بنا بر این نه تنها روشها به نوعی به یکدیگر وابسته هستند، بلکه بشر از لحاظ فکری نیز نیازمند برخورداری از روش مشخصی می‌باشد تا براساس آن بتواند وضعیت روحی افراد یا جوامع را بررسی کرده، آسیب شناسی کند و در نهایت پیشنهاد (پاییشنهادات) مناسبی برای رفع مشکلات و تنگناها ارائه نماید. این ابزارها و روشهای فکری همان منطق است که در تمام علوم مختلف جاری می‌باشد. از طرفی لازم است، ابزارها و روشهای خاص هر علمی، به گونه‌ای با یکدیگر هماهنگی داشته باشند. بدین خاطر می‌بایست تمامی این روشها تحت روش و منطق شامل تری قرار بگیرند. این روند در نهایت منجر به منطق شامل تری می‌شود که آثار آن در همه مسائل و موضوعات به نحوی حاضر می‌باشد آنچه که در این جزوه مورد تاکید و بررسی قرار گرفته است، نگاهی اجمالی به ویژگیها و خصوصیات چنین منطق شاملی است که می‌توان آن را فلسفه منطق نیز نام نهاد، چرا که چگونگی ساخت سایر ابزارها و همچنین استفاده از آن ابزارها برای شناخت مطالب را ارائه می‌کند.

## مکانیزم شناخت

متناسب با نحوه شناخت پدیده‌ها و موضوعات، ابزارهای مناسب فراهم و تهیه می‌شود. می‌دانیم مطابق آنچه که در جهان خارج واقع می‌شود. شناخت بحثی از اجمال به تبیین است درست مانند رشد یک دانه و تبدیل شدن آن به یک درخت تنومند. بنابر این باید برای منطق که ابزار شناخت است نیز چنین حثتی مانند حالت حیات موجودات زنده فرض شود. بدین معنی که باید، منطق مناسب را ایجاد و یا ابداع نمود. (به عبارتی متولد نمود) سپس به رشد آن همت گماشت. به عنوان مثال، انسان قبل از اینکه اقدام به ساخت تمدن نماید

بایستی ابتدا منطق، ریاضیات و محاسبات مورد لزوم را فراهم کرده باشد و حتی قبل از آن نیز باید تحرک روحی چنین امری را در خود ایجاد کرده باشد. اگر مردم مسلمان و متعهد کشورمان نیز درصد برپایی تمدن جدید در دنیا هستند، می‌بایست که ابزار لازم برای اینکار را که همان منطق مناسب است بدست آورند. می‌بایست از این طریق بتوانیم انقلاب و راه و روش حضرت امام خمینی (ره) را قاعده‌مند نمائیم تا فرهنگ و راه و رسوم قبلی امکان جایگزینی پیدا نکند. اگر انقلاب قاعده‌مند نشود، از آنجا که نظام کفر در همه زمینه‌ها قاعده‌مند می‌باشد علی‌رغم اینکه در باطن دچار مشقت، پراکندگی و ناهماهنگی بسیار است، در تمامی زمینه‌ها مجدداً جایگزین خواهد شد. راه اساسی و اصولی برای مقابله با این هجوم و تهاجم، قاعده‌مند شدن اجتماعی دین است متأسفانه دین هنوز به نحو اجتماعی قاعده‌مند نشده است. البته باید تاکید شود که قاعده امری مستقل بوده و بایستی مورد کشف و شناسائی قرار گیرد. از آنجا که در همه امور ایمان برای مومنین اصل است، بایستی که برای حل تمامی مشکلات از جمله این مشکل نیز متوسل به حضرت حق و ائمه اطهار گردید تا آنان امداد و نصرت فرموده چنین درخواست و امر مهمی حاصل شود. درست به‌مانند پیروز شدن انقلاب با حضرت امام (ره) در تمامی صحنه‌ها و لحظه‌ها همواره اتکال به حضرت حق داشته‌اند، لذا امداد و نصرت الهی شامل ایشان و از طریق ایشان شامل حال مردم ایران و سپس مردم سراسر جهان شد.

## فصل اول فلسفه پایگاه معارف و علوم

### ۱/۱- ضرورت پرداختن به فلسفه

قبل از پرداختن به هر گونه بحثی پیرامون فلسفه، لازم است در قدم اول، پاسخ مناسبی برای این سوال بیابیم که "اصولا ضرورت پرداختن به مسائل و مباحث فلسفه چیست؟" به عبارت دیگر وجود چه خلاءها، کمبودها و مشکلاتی است که ضرورت طرح مباحث فلسفی را بوجود آورده و می آورد. آیا ضرورت پرداختن به فلسفه، واقعا همان مواردی است که معمولا در کتب فلسفی بیان می شود؟ نظیر اینکه انسان از کجا آمده و به کجا خواهد رفت؟ آیا افراد کشوری که یکی از بزرگترین پدیده های قرون اخیر، یعنی انقلابی مبتنی بر ارزشهای الهی را برپا نموده و در این راه و تداوم بخشی به آن، شهیدان بسیاری تقدیم نموده اند، هنوز نمی دانند از کجا آمده و به کجا خواهند رفت؟ یا اینکه برای چنین افرادی ضرورت های دیگری مطرح است.

از طرفی فایده پرداختن و طرح ضرورتها در فلسفه (هر چه که هستند) برای چیست؟ آیا می توان از فلسفه انتظار حل مشکلات و معضلات جامعه را داشت؟ اگر چنین است، آیا مشکلات تمامی جوامع از یک سنخ و از یک نوع هستند یا اینکه خلاء کمبودها و نیازهای جوامع الهی (بطور عام) با جوامع غیر الهی متفاوت است؟ اگر جواب مثبت است (که حتما هم مثبت است) آیا این تفاوت، در بر خورد با مباحث فلسفی، هیچ تاثیری نخواهد داشت؟

با بیان این مقدمه اجمالی، نتیجه می شود که اولاً ضرورت پرداختن به مباحث فلسفی، همان موارد کلیشه ای موجود در کتب رایج فلسفی نیست و ثانیاً باید که از فلسفه برای حل مشکلات جامعه استفاده نمود و تاثیر آن را در تمامی شئون ملاحظه کرد!

### ۱/۲- فلسفه ریشه مشکلات و موضوعات

اگر بخواهیم که از فلسفه برای حل مشکلات جامعه استفاده نمائیم و ارتباط همه موارد را به آن ختم کنیم، لازم است ابتدا خلأها و کمبودهایی که در جامعه وجود دارند را مشخص سازیم تا براساس آن بتوان گامها و اقدامات مورد لزوم بعدی را تعیین نمود.

در صورتیکه کمبودها تعیین شوند، می‌توان انتظارات و یا اهداف مطلوب و مورد نظر را نیز تبیین کرد. بر این اساس موضوعات مبتلابه جمعه که در واقع نسبت میان کمبودها و اهداف هستند مشخص می‌شوند برای روشن‌تر شدن مطلب، مثالی ارائه می‌شود. فرض کنید امکانات موجود در جامعه برای جابجایی افراد و کالاهای مناسب تشخیص داده نشود. در این حالت خلأ و کمبودی احساس می‌شود. لذا بایستی برای رفع این کمبود وسیله مناسبی ساخته شود. بنابراین، ساختن وسیله به‌عنوان هدف مطرح می‌شود. در این رابطه، تهیه خودروئی مناسب، موضوع مورد نظر است. البته از آنجا که این موضوع خود با موضوعات متعدد دیگری در ارتباط می‌باشد، در تهیه و ساخت آن ضروری است که حتماً به این ارتباطات توجه شود. برای نمونه به چند ارتباط اشاره می‌شود.

واضح است که خودروی مورد نظر باید در کارخانه‌ای تولید شود، کارخانه تولید کننده ممکن است که خود به‌نحوی تابع شرکت یا کارخانه اصلی و مادر باشد. همچنین کارخانه مادر با برنامه مشخصی در ارتباط با مراکز علمی و آکادمیک است تا بتواند با استفاده از تجارب آنان، کار و محصول خود را توسعه داده و مشتری و بازار جدید و بیشتری جلب نماید. بنابراین وسیله نقلیه مورد نظر از این لحاظ با قطبهای سرمایه داری و مراکز علمی مختلف در ارتباط قرار می‌گیرد.

از طرفی، صنعت خودرو سازی، خود با صنعت حمل و نقل (اعم از زمینی، هوایی و دریائی) نیز مرتبط است. در این زمینه نیز هر چه موارد را توسعه داده و جزئی‌تر کنیم (تا آنجا که قابل دقت و فکر کردن باشد) باز ارتباط برقرار خواهد بود.

از جنبه‌ای دیگر، ملاحظه می‌شود که وسیله نقلیه با جاده‌ای که می‌بایست بر روی آن حرکت کند نیز در ارتباط می‌باشد. جاده حاصل ترکیب فرمولها و روشهای خاص راهسازی "با" مواد و مصالح "بکار رفته در آسفالت می‌باشد. پس از یک طرف جاده با صنعت پتروشیمی ارتباط دارد و از طرف دیگر با مهندسی راه و ساختمان و همین‌طور با مهندسی کنترل ترافیک گره خورده است. در نتیجه صنعت خودروسازی خواهناخواه با این شاخه‌ها از علوم نیز در ارتباط خواهد بود. البته واضح است که این ارتباط یک‌طرفه نمی‌باشد و مثلاً

یک مهندس راه و ساختمان برای اینکه بتواند دامنه کار خود را توسعه و گسترش دهد بایستی که حداقل به همه موارد مذکور و ارتباطات فوق توجه نماید.

ارتباط خودروی مورد نظر را می‌توان هم با منابع تامین انرژی و سوخت و هم به تبع آن با مسائل آلودگی هوا، حفظ محیط زیست و سالم سازی جامعه برای حیات بیشتر و بهتر انسانها مشاهده و ملاحظه نمود در حال حاضر هر دو مسأله "تامین انرژی" و همچنین "آلودگی محیط زیست" از مسائل عمده و اساسی به‌شمار می‌روند که حیات بشر را در معرض خطر و تهدید جدی قرار داده است، لذا برای طراحی و ساخت خودرو، نمی‌توان به این دو عامل بی‌توجه بود.

بنابر این ملاحظه می‌شود، موضوعی مانند ساخت یک خودرو را می‌توان از ابعاد مختلف مورد بحث و بررسی قرار داد. موضوع ساخت وسیله‌ای برای جایجائی بشر حتی از جنبه پزشکی هم قابل تأمل است. بدین‌صورت که چه میزان از عمر و وقت بشر در وسیله نقلیه می‌گذرد، و این عدم تحرک با توجه به سن افراد، تا چه حد بر سلامتی آنها تاثیرگذار است؟ چه سرعتی برای جایجایی افراد مناسب و مجاز است؟ آیا افراد با سنین بالا، از نظر جسمی توانایی و تحمل سرعت زیاد را دارند یا خیر؟ (یا در مورد وسایل پرنده) تا چه میزان ارتفاع، با توجه به فشار جو، برای افراد قابل تحمل است؟ و.....

لذا ساخت وسایل نقلیه، به‌لحاظ حضور افراد در آنها، بامسأله بهداشت و پیشگیری نیز ارتباط می‌یابد. در این راستا اگر پزشکان و اطباء، به‌عنوان مثال سرعت بالای ۱۰۰ کیلومتر در ساعت را برای سلامتی بدن مضر و خطرناک بدانند، قاعدتاً خودروهایی با سرعت بالای ۱۰۰ کیلومتر اجازه ساخت پیدا نخواهند کرد.

ملاحظه شد که ساخت خودرو به‌عنوان یک وسیله نقلیه، می‌تواند از ابعاد مختلف بررسی شده، ارتباط آن بامسائل و موضوعات گوناگون مورد دقت نظر قرار گیرد. اگر تمامی این ارتباطات به‌عنوان شاخه و برگهای یک درخت مشاهده شود، این ریشه درخت است که در واقع این ارتباطات و چگونگی آنها را شکل داده و توسعه می‌بخشد. فلسفه مورد پذیرش در نظام فکری و نظام اطلاعات، حکم این ریشه را دارد (و باید هم که داشته باشد) تا تاثیرات آن در تمامی شاخه‌ها، برگها و میوه‌ها مشاهده شود. که نه تنها مشاهده شود بکه عامل قوام همه این اجزاء ریشه (فلسفه) مربوطه است. بنابراین در بررسی هر موضوعی، هم باید ارتباطات آن موضوع

باسایر موضوعات ملاحظه و در نظر گرفته شود و هم ریشه یا فلسفه حاکم بر آن (آنها) مشخص شود. برخوردی این چنین با فلسفه باعث می شود تا فلسفه از کارائی و جایگاهی اصولی و اساسی برخوردار شود به طوریکه می توان آثار آن را در تمامی موضوعات ملاحظه نمود.

### ۱/۳ - فلسفه الهی محور دفاع از انقلاب اسلامی

بر اساس توضیحات ارائه شده فلسفه مورد پذیرش ملت مسلمان و انقلابی ایران، یعنی فلسفه الهی و اصول اعتقادی باید بتواند که به عنوان محور اساسی و ریشه تمامی موضوعات، مطرح و در آنها حضور داشته باشد. این فلسفه باید، نقش محوری را در پرداختن به وظیفه اصلی احاد مختلف مردم که در حال حاضر، دفاع از تمامیت اسلام و انقلاب اسلامی است، بر عهده بگیرد.

فلسفه الهی امروز با یک نظام و انقلاب الهی مواجه است و باید که بتواند به همه نیازهای تاریخی، اجتماعی و فردی\* این نظام و انقلاب پاسخ داده، راه حل مناسبی برای رفع مشکلات آن ارائه نماید. پیش از این، بعد از صدر اسلام، حکومتی با پشتوانه اسلام نه تنها وجود نداشت، بلکه نیاز به آن هم احساس نمی شد. همگان در آن زمان فقط به جنبه های فردی اسلام جهت رتق و فتق امور شخصی خود توجه داشته و از آن استفاده می کردند و توجهی به جنبه های اجتماعی و حتی تاریخی آن هم نداشتند. به عنوان نمونه می توان به مسأله مرجعیت اشاره کرد. در گذشته علمای اسلام و مراجع عظام، اصولاً فاقد قدرت سیاسی بودند، قوا و دفاع آنها حداکثر به مسائل فرهنگی خلاصه می شد، البته نه اینکه (افراد جلیل القدری مانند شیخ طوسی و امثالهم) توانایی لازم را برای دفاع اجتماعی و سیاسی از اسلام نداشته باشند و نتوانند که یک فرد سیاسی شوند، بلکه نیاز و ابتلاً آنان چیز دیگری بوده است. اما در حال حاضر، اوضاع کاملاً تغییر کرده است. امروز باید که خلأها و نیازهای تاریخی و اجتماعی مبتلا به نظام و انقلاب اسلامی مشخص شده، فلسفه الهی و اصول اعتقادی، بتواند که پاسخگوی آنها باشد. فلسفه الهی باید امروز روابط اجتماعی را از پایگاه دینی مطرح و تحلیل نماید. باید پاسخ مواردی از قبیل اینکه "پایگاه ولایت اجتماعی در اعتقادات به کجا باز می گردد"، الهی است یا غیر الهی، "آیا انتخاب ولی اجتماعی در همه حال انتصابی است یا خیر؟ آیا ولی (فقیه) فقط به عنوان مدیر اجرایی، مسئول پیاده کردن احکام، آنها هم احکام فردی است" و "آیا در چنین وضعیتی، ولی

اجتماع در مقابل حادثه سازیهای کفار منفعل نخواهد شد؟ " و.... را کاملاً مشخص نماید. البته هر چند که تمامی این موارد بصورت عملی توسط حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری حضرت آیه ا... خامنه ای در انقلاب طرح و پاسخ داده می شود، اما ضروریست که این موارد بصورت مستدل در مبانی نظری طرح و ارائه شود.

#### ۱/۴ - فلسفه و توسعه قدرت

پذیرفتیم که فلسفه به عنوان ریشه همه مسائل، باید در تمامی موضوعات حضور و تاثیر داشته باشد. البته واضح است که مکاتب فلسفی مختلف علاوه بر آنکه در اصل موضوع و مطالب مورد بحث خود دارای اختلاف و تضاد می باشند، در شیوه ارائه مطالب، ورود و خروج بحث، جایگاه و نقش فلسفه و.... نیز با یکدیگر اتفاق نظر ندارند. لیکن بر تمامی این مکاتب (اعم از سوفسطایی، ایده آلیست، رئالیست، ماتریالیست، عارف، کلامی، اشاعره و...) یک اصل غیر قابل انکار حاکم است و آن اینکه، امکان مفاهمه در بحث باید حتماً وجود داشته باشد. هر چند امروزه، مکاتب مختلف تنها به مفاهمه قائل نیستند، بلکه توسعه تفاهم را می طلبند. هر گروهی، براساس مبانی مورد قبول، خود را برحق و برتر دانسته، قدرت تصرف در غیر را برای خود محسوب می کند.

روشن است که در توسعه تفاهم، مساله سرپرستی و قدرت واقع می شود یعنی، جمععی و گروهی قصد سرپرستی و هدایت جمع و گروه دیگری را دارند تا آنان را از یک سطح فکری به سطح فکری بالاتری هدایت کنند. غرض نهایی از اینکار (مفاهمه، توسعه ارتباط و تفاهم) مشخص است که توسعه قدرت (گروه اول و هدایتگر) می باشد. آنان در ابتدا جمعیتی را با خود همراه نموده به مرور در خود منحل می کنند. از طریق این اتحاد، آنان توسعه یافته، در عمل قدرت بیشتری می یابند. قدرت بیشتر باعث می شود تا آنان از حالت انفعالی خارج شده، خود ابتکار عمل را در دست داشته باشند. این مطلب هر چند که به صراحت مورد اشاره و تاکید مکاتب مختلف قرار نمی گیرد، اما موضوعی است که مورد پذیرش تمامی آنها<sup>۱</sup> می باشد. همه مکاتب بدنبال این هستند که مباحث (نظری) آنها در نهایت به عمل منجر شود و در عمل نیز حالت انفعالی نداشته، در موضع برتر قرار گیرند تا از این طریق قدرت پیش بینی و برنامه ریزی امور را داشته باشند و بتوانند هم حاکمیت یافته و هم حاکمیت بدست آمده را حفظ و توسعه دهند. فلسفه انهی نیز از این قاعده مستثنی نیست (و نباید هم

باشد). این فلسفه هم باید بدنبال موضع گیریهای غیرانفعالی باشد تا از طریق برنامه ریزی، زمینه های حاکمیت پرستش الهی را در تمامی شئون زندگی فراهم نموده، حفظ و گسترش بخشد. و انجام این مهم (رسیدن به موضع گیری غیرانفعالی) در گرو داشتن شناختی دقیق از موضوعات می باشد. متناسب با میزان قوت و ضعف شناخت، زمینه عمل فعال و منسجم نیز گسترده و یا ضیق می گردد به عبارت دیگر، شناخت موضوعات، اصلی ترین مساله در موضع گیری غیرانفعالی و برنامه ریزی شده است.



## فصل دوم - شناخت و مراتب آن

### ۲/۱ - ضرورت شناخت

انسان به دلیل اینکه آگاهی و شناختش از موضوعات، پدیده‌ها و اشیاء تدریجی‌الوصول می‌باشد، نمی‌تواند شناسائی کاملی از تمام موضوع (پدیده یا شیء) را در یک مرحله بدست آورد، بلکه باید در شناسائی، تدریجاً کوشش نماید تا نتیجه مطلوب حاصل شود. برای این کار نیز می‌بایست ابتداء ابعاد مختلف موضوع (پدیده یا شیء) را جداگانه بررسی نموده، سپس این تجزیه را به نحو مناسب ترکیب کند تا شناسائی او کامل شود. به عنوان مثال زمانی که حجم جسمی را بررسی می‌نمائیم، امکان بررسی وضع مولکولی و یا کشف نقطه ذوب آن جسم در همان لحظه امکان پذیر نمی‌باشد. می‌بایست که ابتدا پارامترهای گوناگون را جداگانه بررسی نمائیم سپس نتایج حاصله را ترکیب کرده تا شناسائی دقیقی از جسم بدست آید. شناخت به هر اندازه که کامل و دقیق باشد، موجب بر خورد فعال و منسجم با پدیده مورد بررسی خواهد شد. شناخت دارای مراتب مختلف است. این مراتب عبارتند از:

شناخت استاتیکی، شناخت سینماتیکی، شناخت دینامیکی و شناخت فلسفی.

### ۲/۲ - شناخت استاتیکی (تغییری)

بررسی روابط تعادل (پایدار و ناپایدار) نیروها، جدای از فاکتور زمان و تغییرات ناشی از آن "شناخت استاتیکی" یا شناخت در حالت ایستا نامیده می‌شود. در این نوع شناخت، تنها مکان، بدون هیچ ارتباط با زمان ملاحظه می‌شود.

در واقع، در این مرتبه از مراتب شناخت (که نازن ترین مراتب است) تنها طول بردار نیروها دخالت دارد. به عنوان مثال، شناخت استاتیکی، مشکلات اقتصادی کشور را فقط بصورت تغیری اعلام می‌دارد. مثلاً "تخفینگی، پایین بودن سپرده‌های ثابت پایین بودن سپرده‌های قرض الحسنه و.... بعنوان مشکلات اقتصادی معرفی می‌شوند بدون اینکه ارتباط عوامل با یکدیگر مورد ملاحظه قرار گیرد. در حالیکه ملاحظه تغیری

موضوعات و پدیده‌ها، یعنی جدا کردن آنها از یکدیگر و تعیین وضع تعادلیشان امکان داشتن شناختی کامل را فراهم نخواهد کرد. چرا که هر موضوع و پدیده‌ای، هم خود و هم موضوعات و پدیده‌های اطراف آن مدام در حال حرکت و تغییر هستند و هر لحظه کیفیتی تازه می‌یابند. لذا بدون توجه به سایر عوامل (از جمله زمان) شناخت کامل میسر نمی‌باشد.

### ۲/۳ - شناخت سینماتیکی (تغییری)

در شناخت سینماتیکی، فاکتور و عامل زمان هم در بررسی پدیده‌ها و موضوعات ملاحظه می‌گردد. یعنی تصاویری از حرکت و تغییر موضوع یا پدیده مورد نظر در زمانهای مختلف به همراه مسیر و روند آن در نظر گرفته می‌شود (البته بدون آنکه توجهی به چرایی و علت عوامل داشته باشیم). بعنوان مثال در بررسی وضعیت اقتصادی و چگونگی رشد (یا رکود آن) عواملی مانند مفاسد اجتماعی جامعه و چگونگی تغییرات آنها هم مورد دقت قرار گیرد و براین اساس وضعیت اقتصادی در مقاطع مختلف زمانی با یکدیگر مقایسه شوند. واضح است که این نوع شناسائی و شناخت یک مرتبه از مرحله قبل (استاتیکی) دقیق‌تر است، چرا که علل جزئی، مشخص و براساس آن روند حرکت ترسیم می‌شود. ولی باز موضع‌گیری انفعالی خواهد بود بدین خاطر که هنوز بطور کامل آسیب‌شناسی صورت نگرفته، علل واقعی شناسائی نشده و در نتیجه راه‌حل‌های اصولی ارائه نخواهند شد.

### ۲/۴ - شناخت دینامیکی (سینتیکی)

دینامیک شاخه‌ای از علم مکانیک است که در آن نیرو، حرکت، تغییرات حرکت و قوانین حاکم بر حرکت بر اساس معادلاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد، که این معادلات حاکم بر زمان و مکان (عوامل موجود در شناختهای قبلی) است و از علیت‌یابی پدیده‌ها و موضوعات بدست می‌آید. بعنوان مثال معادله منحنی می‌گردد که آب تحت چه موقعیت زمانی و مکانی به بخار یا به یخ تبدیل می‌شود. چنین معادله‌ای با توجه به زمان، مکان و همچنین علت بروز پدیده مورد نظر بدست آمده است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که این

معدلات هستند که حوادث مختلف را ایجاد می‌کنند. در این مرتبه شناخت با ید کلیه (فیش های اطلاعاتی که در مرحله استاتیک تهیه شده و در مرحله سینماتیک در یک روند و مسیر مشخص، پشت سرهم قرار گرفته اند، علت یابی شوند. وقتی که این امر انجام پذیرفت (علت یابی انجام شد) معادله ای بدست می‌آید که در زمانها و مکانهای بسیاری قابل پیاده شدن است. بنابراین در شناخت دینامیکی، تغییرات در رابطه با نیرو سنجیده می‌شود. مثلاً وقتی نفوذ روغن بر روی کاغذ مشاهده شود. با پیگیری، علت چرب شدن کاغذ را، روغن میابیم، سپس اگر علت و چرایی بودن روغن مورد بررسی قرار گیرد، می‌توان (این توانایی را پیدا کرد تا) غلظت چربی روغن را زیاد یا کم نمود و انواع و اقسام روغن با درجات مختلف غلظت تولید کرد. علم فیزیک (و اصولاً علم به معنای اعم آن) نهایتاً تا این مرحله قدرت دستیابی به قوانین حرکت را پیدا نموده است. البته به نظر می‌رسد که شناخت تا این مرحله، موضع گیری فعال را ممکن می‌سازد، چرا که اگر بگوئیم، نیروها اینگونه اصطکاک پیدا نمایند، فلان مساله یا واقعه رخ خواهد داد یا بازتاب و اثر بعدی آن چگونه خواهد بود، اگر این جنین عمل کنیم، آنچنان می‌شود و... در واقع با شناسائی علتها، توانسته ایم بر کیفیتها حاکمیت یابیم، که این حاکمیت، شناسائی مشکلات رابطه دنبال خواهد داشت. با مشخص شدن مشکلات، امکان برنامه ریزی و یافتن راه حلهای مناسب فراهم می‌شود. اما با این وجود، هنوز قادر نخواهیم بود تا فلسفه حاکم بر قوانین حرکت و منشأ آن را مشخص کنیم تنها می‌توانیم انرژی، حرکت و نیرو را امور مستقلى فرض کرده، معادلات را بر این اساس بدست آوریم. این نوع شناخت توانائی بیش از این را ندارد.

## ۲/۵ - شناخت فلسفی

آیا قوانین حرکت می‌توانند تابع منشأ و مبدا پیدایش خود نباشند؟ در مرتبه قبل، در شناسائی پدیده‌ها و موضوعات هیچگونه توجهی به منشأ و مبدا حرکت نمی‌شد. در شناخت دینامیکی، نیرو یعنی منشأ حرکت مقداری ثابت فرض می‌شود. اما ثابت بودن نیرو در کجا اثبات شده است؟ اگر کوچکترین تغییری در مقدار نیرو پدید آید، تمام نتیجه‌هایی که در برخورد نیروها حاصل شده بود، یعنی قوانین حرکت، تغییر نخواهند کرد؟ کاملاً روشن است که پاسخ مثبت می‌باشد. در چنین حالتی وضعیت اصطکاک و برخورد نیروها کاملاً تغییر می‌یابد. بنابراین اگر نیرو را ثابت فرض نمودیم، باید ابتدا اثبات نمود که از کجا آن را شناخته‌ایم؟ در

یجاست که ضرورتاً پس از کشف قوانین بید ادعا نمود، فلسفه‌ای حاکم بر آنهاست و قوانین مجبور به تبعیت از آن هستند. در نتیجه تبیین منطقی و هماهنگ پدیده‌ها و موضوعات در گرو شناخت فلسفه حاکم بر نیروها می‌باشد و دقیقاً از همین نقطه، تاثیر فلسفه بر شناخت و تغییر قوانین حرکت مطرح می‌شود فلسفه حاکم بر نیروها یکی از دو حالت زیر را می‌تواند داشته باشد.

اول: فلسفه‌ای که قائل به مخلوق بودن ماده است و خلقت جهان را در جهتی خاص می‌داند این فلسفه باید علیت نهائی و هدف نهائی خلقت را مورد توجه قرار داده و آن را حاکم بر تبیین پدیده‌ها و شناخت موضوعات بداند. اگر پذیرفتیم که جهان مخلوق است و آخرتی وجود دارد، طبعاً یک قسمت از روند حرکت، کلاً از حیطة آگاهی و آزمایش بشر خارج می‌شود. در نتیجه شناخت پدیده‌ها و موضوعات بدون توجه به آن بخش، ضرورتاً غلط خواهد بود. لذا باید از قوانینی که وضعیست ما را نسبت به جهان و عوالم دیگر روشن می‌کند تبعیت نمائیم. این قوانین همان قوانین الهی و وحی است که در این فلسفه، بیانگر نسبت دنیا و آخرت می‌باشد.

دوم: ماده را اصل دانسته و آن را ازلی و ابدی بداند و آخرت را هم (در صورت اعتقاد به آن) به نحوی دنیوی و مادی تغییر کند. در این حالت قاعدتاً شناخت پدیده‌ها شکل دیگری به خود خواهد گرفت و روند حرکت پدیده‌ها، به گونه‌ای دیگر تعبیر می‌شود.

بنابراین شناخت پدیده‌ها و موضوعات با توجه به اینکه چه فلسفه‌ای (الهی یا مادی) احصا شود، صورت می‌گیرد. در نتیجه شناخت مشکلات (به تبع شناخت پدیده‌ها و موضوعات) و همچنین برنامه‌ریزی امور جدای از مکتب مورد قبول میسر نیست. اینکه چه موضوعاتی انتخاب شوند، بحث نهایت و ارزش گذاری، موارد مثبت و جایز و منفی و حرام، خوب و بد و... تماماً توسط فلسفه مورد نظر مشخص خواهند شد.

## فصل سوم - جایگاه عقل و ایمان در شناخت فلسفی

### ۳/۱ - تعبد عقل و اصالت ایمان

فلسفه و اعتقادات الهی، براساس اصول خود، انسان را ملزم به رعایت اموری می‌کند که این امور در دیدگاه غیرالهی و فلسفه مادی نه تنها تعریف نشده است که اصولاً امکان، تعریف نیز براساس پایه‌های آن فلسفه وجود ندارد. به عنوان نمونه، وقتی در فلسفه الهی گفته می‌شود که عالم مادی و دنیا باعوازم دیگری در ارتباط است، چطور می‌توان مسائلی را در این عالم (مادی) به آزمایش گذاشت و آثار آن را در عوالم دیگر (مانند عالم ذر یا عالم برزخ) ملاحظه نمود. بنابراین چون بشر اشراف و احاطه ای به عوالم دیگر ندارد، به حکم عقلی، نباید جاهلانه و نابخردانه در این عالم (مادی) سیر کند و هرکاری که خواست انجام دهد او باید حتماً راهنما و راهبری داشته باشد و تحت سرپرستی و تکفل او حرکت نماید. لذا پیروی از قوانین الهی (که حاکم بر همه عوالم است) را عقل به خوبی و روشن می‌فهمد و می‌پذیرد و در مقابل خداوند سبحان، احساس خضوع و خشوع می‌کند. وقتی گفته می‌شود (یسبح کل شیء) لاجرم عقل هم از دایره کل شیء خارج نیست و او هم باید که خدا را تسبیح کند. پس تعقل هم باید که الهی شود و برای الهی شدن، لازم است یکسری از اصول معارف الهی، به عنوان اصول موضوعه و پیش فرضهای تعقل و تدبر مطرح شوند. به عبارت دیگر مواردی که خارج از دایره تعقل قرار دارند، پایگاه تعقل و تفکر را می‌سازند. مانند اعتقاد به وجود خالق متعال به عنوان مبدأ هستی، معاد، سیر تاریخ و فلسفه آن (که از ابتدا تا انتهای راه را نشان می‌دهد)، اختیار انسانها، دار تکلیف بودن دنیا و..... بنابراین با قرار گرفتن ایمان به خدای متعال و غیب به عنوان پایگاه تعقل، از یکسو اصالت حس نفی می‌شود (چرا که نمی‌توان آثار عوالم دیگر را تحت آزمایش قرار داد و آثار موارد آزمایش شده در این عالم را در عوالم دیگر ملاحظه نمود) و از طرف دیگر اصالت عقل هم نفی می‌گردد و روی استقلال و بی‌نیازی تعقل (و این مطلب که علم به نفس، حضوری بوده و این مطلب پایه علم حصولی است) نیز خط بطلان کشیده می‌شود و از این رهگذر، توسعه تعبد عقل، متناسب با شرایط زمانی و مکانی، جهت توسعه تفاهم، بندگی و پرستش خدای متعال، اصل و اساس قرار می‌گیرد.

## ۳/۲ - شناخت مخلوقات و محدوده فلسفه

اگر ایمان در شناخت فلسفی اصالت دارد و عقل باید که به‌دین تولی داشته باشد پس داشتن شناختی از خالق ضرورت می‌یابد. اما در روایات وارد شده که تفکر در ذات (و شناخت) باری تعالی ممنوع است. یعنی ذات خداوند نبایستی به‌عنوان یک موضوع برای شناخت عقل در آید. در نتیجه براین اساس آیا امکان هر نوع شناختی از خالق یکتا وجود دارد یا نه؟ برای یافتن پاسخ بهتر است ابتدا مخلوق را تعریف و مورد شناسائی قرار دهیم، اما مخلوق کیست و چیست؟

مشخص است هر چیزی که وصف شود، متعدد است و چیزی که تعدد پیدا کند، قابل تمیز و تشخیص است (اصل تغایر)، و هر آنچه که قابل تمیز باشد، دارای تغییر، تحول، رشد، کمال، حرکت و توسعه است. همه این موارد (وموارد مشابه) مربوط و متعلق به مخلوق است و خالق بری از این اوصاف می‌باشد. به عبارت بهتر، کمال توحید نفی هر گونه وصف از ذات باری تعالی است. حتی زمانی که می‌گوئیم او احد است (نه واحد). صمد است، لم یلد و لم یولد است، لم یکن له کفو احد است، باز بخاطر اینکه اوصاف مشخص از این موارد در ذهن جای نگیرد باید که بلافاصله و مرتب او را تسبیح نمود و او را از هر گونه وصفی منزّه دانست، باید که ا... اکبر و سبحان ا... گفت، چرا که خداوند منزّه است از هر آنچه که وصف شود و به ذهن در آید.

آدمی هر قدر هم که منزلت یافته، بلند مرتبه شود (و در بهشت برین هم جای گیرد)، باز از شناسائی ذات خداوند متعال عاجز است. بنابراین باید که خداوند را منزّه دانست از آنچه که به او نسبت داده می‌شود و مرتب او را تسبیح نمود. یعنی این تنزیه و تسبیح خداوند است که باید موضوع تعقل قرار گیرد، نه شناسائی ذات او، و اینکه سعی شود از طریق فلسفی هست یا نیست او اثبات شود، امر غلطی است چرا که موضوع تعقل ما، مخلوقات هستند، آنانکه حرکت دارند، دارای اوصاف و خصائص هستند که برای ما آشنا و ما با آنها متوس هستیم. پس خالق نمی‌تواند موضوع فلسفه قرار گیرد و ذات او در دایره تعقل در نمی‌آید.

## ۳/۳ - انواع شناخت فلسفی

هر گاه حقیقت همه امور و پدیده‌ها را به یک اصل نست داده و به آن ختم نمائیم در واقع برای آن عمل (اصالت قائل شده و گفته ایم که فقط این است و جز این چیزی نیست. مثلاً اگر همه چیز را در عالم

به وجود، ماهیت، قانون، رابطه، نیرو... نسبت دهیم همان امر را اصل دانسته، اصالت بخشیده ایم. بطور کلی در یک تقسیم بندی عمده دیدگاه‌های مختلف در این زمینه را می‌توان در دو گروه قرار داد که عبارتند از معتقدین به اصالت کیفیت و معتقدین به اصالت فاعلیت. در اصالت کیفیت بحث از مکانیزم و چگونگی امور است (محور، اساس و اصالت با مکانیزم است) بدین معنی که پدیده‌های مختلف طی چه مراحل وجود آمده‌اند، مواد اولیه آنها چیست و... به عبارت دیگر کیفیت امور است که برای این گروه اصالت دارد. معتقدین به اصالت کیفیت خود به دو گروه تقسیم می‌شوند گروهی که اصالت را به ذات اشیا و پدیده‌ها باز می‌گردانند و اعتقاد دارند که اصالت با وجود یا با ماهیت پدیده‌ها می‌باشد (قائلین به اصالت شیء) و گروهی که معتقدند اصالت با شرایط و عوامل خارجی پدیده‌هاست (قائلین به اصالت شرایط) که پیروان فلسفه هگل، فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و فلسفه حاکم بر غرب (جهان بینی حسی) را بایستی جزء این گروه به حساب آورد.

اما در اصالت فاعلیت صحبت از مبدأ پیدایش پدیده‌هاست در این دیدگاه به جای بحث پیرامون مکانیزم امور بحث و تاکید بر تعبیر دینامیکی است بدین معنی که فاعل، موجد و مبدأ پیدایش امور را مشخص کنند (که مشخصاً سر منشا همه امور بایستی که به خداوند و خالق یکتا منتهی شود). البته باید توجه داشت که در اصالت فاعلیت به مکانیزم و چگونگی امور هم پرداخته می‌شود لیکن اینکار بر اساس توجه به مبدأ پیدایش پدیده‌ها انجام خواهد شد. همچنین در اصالت کیفیت حتماً از مبدأ پدیده‌ها صحبت خواهد شد اما اینکار با توجه به کیفیت امور و نه خارج از آنها تحقق می‌یابد. یعنی اصالت وجودی‌ها، اصالت ماهیتی‌ها، پیروان هگل و... همه از مبدأ امور (و حتی از خداوند هم) صحبت می‌کنند اما همه مطالب آنها با توجه به کیفیت اموری که برایشان اصالت دارد تهیه می‌شود. لذا مبداء مورد نظر آنها هم همان خاصیت و کیفیت مورد قبولشان را خواهد یافت.

## ۴- بررسی دیدگاه اصالت شیء (۱)

### ۴/۱ - پذیرش اصل بساطت به عنوان یک فرهنگ

همانگونه که در فصل سوم ذکر گردید معتقدین به اصالت شیء خود به دو گروه اصالت وجود و اصالت ماهیت تقسیم می‌شوند. اما قبل از بررسی آراء و دیدگاه‌های این گروه لازم است نکته‌ای مورد دقت و تأکید قرار گیرد و آن اینکه پیروان این دیدگاه مسلمان و معتقد به خداوند می‌باشند و قصد دارند تا با اثبات صانع به مقابله با شبهات کفار بپردازند. لذا در توحید و خداپرستی آنها شکی وجود ندارد، اما اینکه حدی از وجود یا ماهیت ارائه کنند طوری که آن مفهوم ذات خالق و مخلوق هر دو را مشخص نماید امری است غلط، بنابراین این راه و روش و شیوه این افراد اشتباه می‌باشد (نه اعتقادات آنان) چرا که برای اثبات خدا مجبور شده‌اند تا ذات پروردگار را در دایره معرفت خود قرار دهند. انسان زمانی وسیله و چیزی از مواد بی‌جان می‌ساخت و به آن ارزش و اعتبار الهی می‌بخشید مقدس می‌شمرد و برایش قدرت قائل بود. او بت‌های زیاد و متنوعی در اندازه‌های مختلف برای حاجات گوناگون خود ساخته بود. مفهوم تراشی (به گونه‌ای که معتقدین به اصالت وجود و ماهیت انجام می‌دهند) نیز خود یک نوع بت‌سازی شمرده می‌شود، چرا که انسان مفهوم و خیالی را که در ذهن دارد می‌گوید خدای قادر و متعال و قابل پرستش است. بنابراین اثبات صانع از طریق مفاهیم ذهنی غلط و نوعی بت‌پرستی به حساب می‌آید. نبایستی مفهوم مشترکی از هستی بین خالق و مخلوق برقرار نمود. اشکال این کار و شیوه به فرهنگ مورد پذیرش و دستگاه فکری معتقدین به اصالت شیء باز می‌گردد. آنها خداپرست بوده و سعی دارند همه چیز در عالم را به نفع خالق تمام کنند. آنان اعتقاد دارند که فقط خداوند بسیط نمی‌باشد بلکه ارواح، غیب، علم و... را نیز (بریده شده از عالم ماده و غیر قابل ترکیب دانسته) مجرد و بسیط به حساب می‌آورند و تنها عالم و جهان ماده را مرکب و تاثیر پذیر می‌دانند. این بسیطنگری که در روش و ابزار آنان (منطق صوری) وارد شده، باعث می‌شود تا اطلاق نگری یا تجریدنگری برای آنها اصل شود و سعی کنند همه امور مخلوق را به نفع خالق (عرض را به نفع جوهر، معلول را به نفع علت و...) حل کنند. نتیجه این امر یعنی بریده‌دیدن امور از یکدیگر نتایج مختلفی در بردارد از جمله اینکه در صحنه عمل انسان امکان حادثه سری



نداشته دچار موضع گیری انفعالی شده قدرت برنامه ریزی را از دست می دهد. نتیجه همه این موارد سپرده شدن امور (همانگونه که شاهد آن هستیم) بدست کفار می باشد.

#### ۴/۲ - پذیرش بساطت در جهت خاص

همانگونه که ذکر شد در اصالت شیء، اصل با بساطت است و هر منطق و روشی که در این دیدگاه ساخته می شود و یا هر ابزاری که توسط عقل بکار گرفته شود تا عالم خارج مورد مطالعه و شناسائی قرار گیرد، بر این اساس یعنی اصل بساطت استوار است اما بساطت یعنی چه؟ در یک تعریف کلی، بساطت یعنی یکپارچگی محض یعنی هیچ تفاوتی از لحاظ حجم، وزن، سختی، زبری، رنگ و... سایر اوصاف ما بین پدیده ها وجود نداشته باشد. در واقع در یکپارچگی محض هیچ اختلاف و تغایری راه ندارد. حال اگر با این اصل، فرض بگیریم که عالم بسیط و یکپارچه از جمیع جهات است و هیچ اختلاف و تغایری (از نظر اوصاف مختلف مورد تصور) بین پدیده ها وجود ندارد، مشخص است که هیچ نوع ادراک و شناختی هم از پدیده ها بدست نخواهیم آورد. و نمی توانیم حداقل بین آنها تمیز و تفاوت قائل شویم (که اینکار مقدمه اولیه هر نوع شناختی است) در نتیجه اگر بساطت اصل قرار گیرد، این اصل نمی تواند (مشخصاً) شامل جمیع جهات باشد و بالاجبار مجبور است که حداقل تفاوت ما بین پدیده ها را قبول نماید و یکپارچگی و یکنواختی را با توجه به این تفاوت به درون پدیده ها بازگرداند. البته برای این امر نیز مجبور است اختلاف را از یک مرحله ای بریده و قطع کند و بساطت را در درون و پس از آن مرحله ملاحظه کند. یعنی برای شناسائی هر امری ناگزیر است که فقط به درون و ذات اشیاء توجه نماید و به سایر عوامل خارجی و محیطی هیچ توجه ای نخواهد داشت اما باید دید آیا واقعا با قرار دادن اصل بساطت چنین امکانی تحقق می یابد یا خیر؟ در صورتیکه یکپارچگی و یکنواختی (بساطت) را شامل جمیع جهات ندانیم و آن را فقط به جهت خاصی اطلاق نمائیم یعنی که اختلاف و تغایر را تا مرحله ای قبول کنیم و از آن مرحله به بعد بساطت را به درون پدیده ها تعریف کنیم نتیجه آن می شود که اولاً اشیاء و پدیده ها مستقل، بریده و مجزا از یکدیگر شوند و ثانیاً هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشته باشند یعنی که امکان مجموعه نگری در این دیدگاه وجود ندارد. اما از طرفی مشخص است که اختلاف و تغایر مرتبط به اوصاف

پدیده‌ها می‌باشد! حال آیا با این ابزارها که هر چیزی را مستقل فرض کرده و همه امور را به ذات و دره‌ن باز می‌گرداند امکان شناخت پدیده‌ها فراهم می‌شود یا خیر.

### ۴/۳ - ارتباط ذات و صفات

بمغلول بررسی امکان یا عدم امکان دستیابی به شناخت بر اساس پیش فرض قراردادن اصل بسطت ضروری است چگونگی ارتباط اوصاف با ذات (پدیده‌ها) مورد بررسی قرار گیرد. بطور کلی در مورد ارتباط اوصاف با ذات چند احتمال قابل تصور است. احتمال اول آنکه ذات را بدون وصف فرض کنیم البته این احتمال این است که ذات فقط یک وصف داشته باشد و احتمال آخر هم انتساب چند وصف به یک ذات است.

احتمال اول: اگر بگوئیم ذاتی است که هیچی وصفی ندارد چنانچه تشبیه (و تغایر) بین پدیده شود، امکان پاسخ‌گوئی وجود ندارد، چرا که این احتمال، معتقد است ذات هیچ وصفی ندارد در نتیجه نمی‌توان علت تفاوت مابین ذوات مختلف را مشخص نمود و مثلاً تفاوت یک میز با دیوار یا صندلی را تعیین کرد. از آنجا که هر چیزی (پدیده‌ای) را با توجه به اوصاف و خصوصیاتش باید تعریف نمود و اختلاف در این اوصاف و خصوصیات باعث تفاوت و تغییر مابین پدیده‌ها می‌شود لذا از نظر عقلی احتمال اول یک فرض کامل غلط و بی اساس است.

احتمال دوم: اگر بگوئیم هر ذاتی فقط دارای یک وصف است در این حالت دو وضع ممکن است پیش آید. وضعیت اول آنکه وصف ذات را انتزاعی بدانیم مثلاً برای کار، در خارج «اقعا» برندگی قائل نشویم. وصف برندگی را ذهن انتزاع و جدا نموده منتسب به پدیده مورد نظر نماید. مانند مفهوم ظرفیت که ذهن آن را انتزاع می‌کند و به ظرفی که در خارج وجود دارد منتسب می‌کند. مشخص است که این وصف و خصوصیت غیر واقعی بوده، جزء تخیلات ذهن می‌شود. بعنوان مثال نمی‌توان در مورد کار (یا هر پدیده و موضوع دیگری) صحبت نمود چرا که برندگی که خصوصیت قابل تمایز این وسیله است امروز توسط ذهن منتزع شده و به آن منسوب می‌باشد، ممکن است فردا این خصوصیت (برندگی) به وسیله دیگری منسوب شود. مشخص است که براین اساس و در این وضعیت هم هیچ شناختی حاصل نخواهد شد. چرا که در عالم خارج اعتباریات وجود داشته و واقع هم نمی‌شود بلکه انسان به پدیده‌های واقعی (ونه تخیلات) مواجه است. وضعیت دوم آن است که

وصف منسوب به ذات را حقیقی بدانیم. حال سوال این است که آیا بین ذات و وصف آن (بین کارد و برنگی) دوئیت وجود دارد یا وحدت؟ اگر بگوئیم که بین ذات و وصف آن وحدت برقرار است و این دو با هم یکپارچه و یکی هستند (براساس فرض بساطت) دیگر جدا دانستن آنها بصورت ذات و صفت غلط است. اما اگر مابین آنها وحدت برقرار نباشد و دوئیت استوار باشد در اینحال نیز با توجه به فرض بساطت که امور را مستقل و جدای از یکدیگر دانسته و یکپارچگی را به درون باز می گرداند ذات و وصف از یکدیگر کاملاً مستقل و منفصل می شوند و ارتباطی مابین آنها (وصف مورد نظر و ذات مربوطه) وجود نخواهد داشت، در واقع با پیش فرض بساطت نمی توان وصف مربوطه را متعلق و مرتبط به ذات مورد بررسی دانست در نتیجه (با این پیش فرض) امور همه یا یکپارچه شده وحدت می یابند و یا به صورت کاملاً مستقل و بریده از هم در خواهند آمد. که این امر هم به انفصال مطلق منجر خواهد شد و امکان هر نوع حرکت و تغییری را از بین می برد بنابر این با فرض بساطت نه کثرت و نه وحدت موجود مابین پدیده ها هیچکدام قابل تعریف و تبیین نیست یعنی که در این دستگاه شناخت امکان تحقق ندارد.

احتمال سوم: وضعیت احتمال سوم ( وجود یک ذات و اوصاف متعدد) نیز مانند قسمت دوم احتمال دوم خواهد بود. اگر این اوصاف که به ذات نسبت داده می شوند انتزاعی باشند که چیزی بیشتر از تخیلات نخواهند بود و ارتباطی با شیء یا پدیده مورد بررسی ندارند. دیگر نمی توان آنها را بصورت اوصاف و ذات جداگانه مطرح نمود بلکه آنها یک پدیده یکپارچه و یک ذات یکنواخت و بسیط خواهند شد. اما اگر وحدت نداشته باشند که باز بر اساس فروض بساطت از یکدیگر کاملاً جدا و مستقل می شوند یعنی هم اوصاف از هم بریده جدا و مستقل از یکدیگر می شوند و هم هر کدام مستقل از ذات شده، ارتباطی با آن نخواهند داشت. لذا نیز نمی توان شناختی از پدیده ها (براساس پیش فرض بساطت) بدست آورد. البته در اینجا ممکن است این گونه بیان شود که این امکان وجود دارد که هر صفت یک قسمت از ذات را به خود اختصاص دهد یعنی ذات به تعداد اوصاف تقسیم شده هر صفت قسمتی از ذات را به خود ملحق کند. روشن است که در چنین حالتی بساطت (مورد پذیرش) مخدوش شده از بین می رود و ذات یکپارچگی و یکنواختی خود را از دست می دهد.

## ۴/۴ بساطت مانع شناخت

با توجه به نتایج حاصل از بررسی احتمالات سه گانه فوق و ارتباط ذات با صفت مشخص می‌شود که بر اساس اصالت دادن به بساطت نه تغایر و نه تغییر پدیده‌ها هیچکدام امکان تعریف نخواهند داشت. یعنی نمی‌توان وحدت و کثرت حاکم بر پدیده‌ها را تبیین نمود و در نهایت به شناخت دست یافت. با پیش فرض اولیه بساطت (که بگوئیم عالم بسیط است) امکان مجموعه نگری و به تبع آن امکان نظام سازی از بین می‌رود چون تمام امور بریده از هم و مستقل نمی‌شوند آنهم نه بر این اساس که بعداً بصورت مناسبی ترکیب شوند. در واقع با قبول بساطت انفصال مطلق را بر پدیده‌ها حاکم خواهیم کرد. هرچند انسان برای دستیابی به شناختی دقیق مجبور است که (گاهی) پدیده‌ها را از هم بریده و جدا کند به عبارت دیگر آنها را تجزیه نماید (مانند کاری که بعضاً در آزمایشگاهها انجام می‌شود) اما این کار یعنی تجزیه کردن مواد و پدیده‌ها بدین خاطر است که باشناسائی اجزاء قدرت ترکیب آنها به شکل و صورتی دیگر افزایش یافته، قدرت تصرف افزایش یابد در چنین تجزیه کردن‌هایی ترکیب (و نه بساطت) پیش فرض اولیه می‌باشد. در این حالت کثرت بر اساس وحدت معنا می‌یابد آدمی توانایی مجموعه‌نگری و سپس نظام‌سازی خواهد یافت و از موضعی غیر انفعالی برخوردار می‌شود. اصولاً باید پذیرفت (و پیروان این دید گاه نیز بپذیرند) که وصف مخلوق ترکیب است. مخلوق هر چه که باشد، (روح، ماده، عالم مادی، عالم غیب و...) موجودی است مرکب و نه بسیط. بساطت تنها شأن ذات حضرت حق است که فکر کردن در باره آن ممنوع شده است. چرا که موجودی مرکب نمی‌تواند درکی از بساطت و ذات بسیط داشته باشد. عقل و مخلوق نمی‌توانند در آن وارد شده آنرا اثبات نمایند. بساطت نمی‌تواند موضوع عقل و تعقل قرار گیرد این ترکیب است که در دامنه و حوزه تفکر و تعقل می‌گنجد. اما این دیدگاه و پیروان اصالت شیء برای اینکه وجود خالق هستی را اثبات کنند مجبور هستند با اطلاق نگری همه چیز را (حتی در روششان یعنی منطق صوری و فلسفه) به نفع مجرد تمام کنند. در حالیکه اطلاق نگری علم آور نیست. علم مطلق تنها خاص ذات باریتعالی و همچنین معصومین (ع) است که حکومت تاریخی دارند و از ابتدا تا انتهای حقیقت در اختیار آنان می‌باشد. علم مخلوق علمی تدریجی الحصول است و هیچگاه نمی‌تواند بطور مطلق حکم نماید.

## ۵- بررسی دیدگاه اصالت شیء (۲)

### ۵/۱- تعریف وحدت و کثرت

اگر ما امور و پدیده‌ها را از یگدیگر بریده و جدا کنیم وحدت و کثرت چگونه براین اساس معنا می‌شود؟ می‌دانیم وحدت یعنی یکی بودن و کثرت بمعنای متعدد بودن است. چنانچه بخواهیم تجربیدی به امور نگاه کنیم، وحدت یکی بودن بسیط و یکپارچه امور و همچنین کثرت هم امور متعدد بسیط و بریده از هم معنی خواهد شد. حالا فرق نمی‌کند که اصالت را برای وجود قائل باشیم یا برای ماهیت. در اصالت ماهیت وحدت وحدت یک پارچه شیء است و کثرت، کثرت امورات کنار هم یعنی ماهیت‌های مختلف و حدت یافته در کنار هم قرار می‌گیرند. در مورد اصالت وجود هم مطلب به همین صورت خواهد بود یعنی وجودهای مختلف وحدت یافته تنها در کنار هم قرار می‌گیرند. در واقع تعریف کثرت به وحدت باز می‌گردد و دقیقاً قابل تعریف نخواهد بود چرا که بر اساس اصالت شیء می‌بایستی که این کنار هم قرار گرفتن‌ها به یکنواختی من جمیع الجهات برگردد که این مطلب هم فرض وجود ندارد.

### ۵/۲- تعریف زمان و مکان

بر اساس دیدگاه اصالت شیء مکان اشیا یعنی جایی که شیء در فضا اشغال کرده است. بنابراین این مجبور است که امور را بریده از هم و انتزاعی ملاحظه کند نتیجه اینکه هر چیزی برای خود جایی در فضا دارد. در نتیجه جا و مکان شیء به حجم آن باز می‌گردد حجمی که فضا را اشغال کرده و مرز آن شیء با سایر اشیاء را مشخص می‌کند. بر این اساس زمان هم در اصالت شیء به بقای اشیاء تعریف می‌شود. مثلاً اگر به شیء مشخصی توجه و ملاحظه شود آن شیء مشخصاً در لحظات قبل از ملاحظه هم وجود داشته و در لحظات بعدی نیز وجود خواهد داشت بنابر این، لحظه و آن تعریف زمان یا وقت می‌شود در نهایت بقای ماهیت اشیا و پدیده‌ها (در اصالت ماهیت) و همچنین بقای وجود اشیاء پدیده‌ها (در اصالت وجود) زمان آنها را مشخص می‌کند. با توجه به این تعریف از زمان و مکان می‌بایست که تغییر اشیا و پدیده‌ها به کن فیکون و یا هستی و

نیستی تعبیر شود. یعنی در یک لحظه چیزی وجود دارد که در لحظه بعد آن چیز قبلی نیست شده، چیز دیگری جایگزین آن شده است.

### ۵/۳ - تعریف اختیار و علیت

اختیار و علیت نیز مانند وحدت و کثرت که در مقابل هم مطرح می‌شوند از نظر معنی و مفهوم در مقابل هم قرار می‌گیرند. اما چه اموری اختیاری است و چه اموری تحت قانون علیت عمل می‌کنند؟ به‌اموری که به‌انسان بر می‌گردد امور اختیاری گفته می‌شود یعنی این موجود (انسان) دارای قوه‌ای است که آن قوه وجه تمایز او از سایر موجودات بحساب می‌آید و این قوه باعث می‌شود تا انسان بتواند علم پیدا کند. قدرت تسخیر و تصرف داشته باشد اجتماع و جمع درست کند ضوابط و قوانین تدوین نماید و از طرفی مرتباً همه آنها را هم توسعه دهد ابزار زندگی و معشیت خود را تغییر دهد و در یک شکل (ثابت) باقی نماند خلاصه آنکه در یک کلام می‌تواند تمدن ایجاد کند. اما در مقابل علیت تقریباً به‌اموری اطلاق می‌شود که به‌نسبت معنی و مفهوم ثبات داشته و تحت قانون باشد. در واقع علیت حرکت را به‌صورت جبری که تخلف پذیر نیستند پذیرفته و تفسیر می‌نماید. بهمین خاطر چون علیت تحت قانون مشخص و ثابتی عمل می‌کند در نتیجه امور را خارج از محدوده اختیار انسان می‌بیند و تفسیر می‌کند، به‌طوریکه انسان هیچ نقش و تأثیری در ایجاد و حتی تغییر آن بر عهده ندارد.

در اصالت شیء اعتقاد بر این است که امور بصورت بسیط و یک‌پارچه هستند. در نتیجه اختیار نیز ماهیتی مستقل و بالذات به‌غیر از بقیه امور می‌شود تا بتوان آن را تعریف کرد بدین صورت که اختیار قوه‌ای است که می‌تواند هر کاری را (که اراده کند) انجام دهد و یا انجام ندهد (به‌اصطلاح له ان یفعل و له ان لا یفعل) و در این انجام دادن و (ندادن) هیچ قید و شرطی وجود ندارد و امور بصورت مطلق دیده می‌شود. این اطلاق آنقدر وسیع است که می‌تواند همه مصادیق را فرا گیرد. به‌عنوان مثال وقتی گردی به‌دایره منسوب می‌شود بدون قید و شرط شامل همه انواع دایره می‌باشد.

در مورد علیت می‌دانیم که مینا در این بحث اینست که علت هر پدیده باعث پیدایش معلول است. اصالت شیء در تعریف این علت و معلول هر کدام از آنها را یک وجود یا ماهیت مستقل و جدای از هم می‌داند.

یعنی علت (وجودیا) ماهیتی کاملاً جدا و مستقل از ماهیت (و وجود) معلول دارد. اما با این تاکید که آنها را هم سنخ و از یک گروه بشمار می‌آورد. در واقع هر چند که معتقد است آنها (علت و معلول) ۲ چیز کاملاً جدای از هم هستند (و یک چیز نیستند) اما بین آنها یک نوع آهن وجود دارد که باعث می‌شود تا آنها در یک گروه قرار گرفته و از یک سنخ بحساب آیند. البته این آهنگ یک آهنگ و قانون واجبی است که ما بین آنها حاکم می‌باشد و از طرفی خارج از اختیار انسان است و انسان نمی‌تواند که آن را تغییر دهد. بحث علیت در دیدگاه اصالت شیء در دو حالت کلی مطرح می‌شود. حالت اول زمانی است که معتقدین به این دیدگاه قصد اثبات صانع و وجود خالق بعنوان علت العلل همه امور وهستی برای عالم را دارند. در نتیجه رابطه انسان و تمامی مخلوقات با خالق رابطه ای علت و معلولی می‌شود! حالت دوم بهنگام بحث پیرامون ممکنات مطرح می‌گردد.

#### ۵/۴ - تعریف علم و قانون

در دیدگاه اصالت شیء علم مانند اختیار بصورت یک ماهیت (مستقل از سایر ماهیت‌ها) تعریف می‌شود. بدین صورت که آگاهیهای اخذ شده از سایر ماهیت‌ها علم نامیده شده حکم علم را دارند! به عبارت دیگر وقتی گفته می‌شود آگاهی حاصل شده است یعنی این آگاهی حضور یافته است حضور عندالنفس یا حضور عندالروح. در واقع هر امری که وجدانی شود به آن علم گفته می‌شود و انسان به آن امر یقین خواهد داشت حالا هر علمی که باشد فرقی نمی‌کند. لذا اینکه گفته می‌شود علم حضوری منظور و مراد از آن همین مطلب است. بنابراین علم در این دیدگاه امری مجرد بوده و یک نحوه کیف نفس محسوب می‌شود.

#### ۵/۵ - تعریف ترکیب

چگونه می‌توان بر اساس اصل بساطت ترکیب را تعریف نمود. ترکیب در واقع به معنی حرکت است. اگر دو چیز باهم ترکیب شوند در واقع حرکتی ایجاد شده است. بنابراین لازمه ترکیب و حرکت حداقل پذیرش و قبول دوئیت است. چرا که یک امر و یک چیز در ترکیب واقع نمی‌شود. اما بر اساس بساطت، هر کدام از مواد یا اجزاء مورد نظر برای ترکیب، دارای حجم مشخصی است؛ جایی از فضا را اشغال کرده است (در واقع تعریف مکان به حجم داری و اشغال قسمتی از فضا بر می‌گردد). در نتیجه تمام موارد از یکدیگر بریده و جد می‌شوند و

هر کدام هویت مستقلی می‌یابند. حال اگر این اجزاء و مواد (که بر اساس اصل بساطت هویت مستقلی از یکدیگر یافته و جایی از فضا را اشغال کرده‌اند) بخواهند که با یکدیگر ترکیب شوند، نیازمند مدتی وقت و زمان هستند. در اینجا و در اینحالت اصل بساطت باز مجبور است، لحظات را از هم ببرد تا بتواند آنها را تعریف کند، در نتیجه هر لحظه مستقل از لحظه قبل و لحظه بعد از خود می‌شود. حال با این تعاریف، آیا واقعا ترکیبی صورت می‌پذیرد یا نه. مثلاً قند بر اساس بساطت با حفظ قند بودنش می‌تواند فرضاً با چای که آنهم بر اساس بساطت، چای بودن خود را حفظ می‌کند، ترکیب شود. آیا می‌توان گفت نتیجه‌ای که (از ترکیب قند و چای با این تعریف) بدست می‌آید هم قند است و هم چای، یا اینکه نتیجه حاصله چیز سوم و دیگری است؟ اگر هویت مواد اولیه در ترکیب هیچ تغییر نکند، حاصل مخلوط است نه ترکیب، در حالیکه مشاهده می‌شود، ترکیب واقعا هم (از ترکیب قند و چای) محقق شده است. در صورتیکه بر اساس اصل بساطت، بپذیریم که هویت مواد و اجزاء اولیه (در ترکیب) تغییر می‌یابند چاره‌ای نداریم جز اینکه به‌استحاله قائل شویم و مطابق با اصل انفصال مطلق، نتیجه بگیریم که هر لحظه پدیده جدیدی ظاهر می‌شود که در لحظه بعد وجود نداشته، نیست شده، پدیده دیگری بوجود خواهد آمد. در واقع نه تنها مجبور می‌شویم که اجزاء را به‌صورت بریده و انتزاعی در نظر بگیریم بلکه مراحل کار و ترکیب نیز بالاجبار از نتیجه آن بریده خواهند شد. به‌عبارت بهتر در تعریف ترکیب باز تجزیه اصل قرار می‌گیرد و چون این تجزیه کردن‌ها تا آخر حفظ می‌شود، هیچ حرکتی حاصل نخواهد شد، در حالی که انواع حرکتها را در کنار خود مشاهده می‌کنیم.



## ۶ - نقد دیدگاه اصالت شیء

### ۶/۱ - ناتوانی عقل

این منطوق، جایگاه عقل را پرستش حق تعالی نمی‌داند و برای عقل هویت مستقلی قائل است و به آن اصالت می‌بخشد. در صورتی که جایگاه واقعی عقل آن است که خود را در مقابل قدرت لایزال الهی ناچیز دیده و در مقابل آن قدرت، سر تعظیم و پرستش خم کند. اما اگر برای عقل اصالت قائل باشیم، این امر در عمل چگونه وارد می‌شود؟ آیا همین که فرضی عقلی برقرار کردیم، آن فرض محقق می‌شود. آیا روابط اجتماعی را می‌توان بر این اساس تفسیر و تعبیر نمود و هر فرض عقلی را بر آنها جاری ساخت. علاوه بر روابط اجتماعی، روابط کل عالم که بسیار محکم‌تر و جامع‌تر از روابط اجتماعی است چگونه؟ آیا در آنجا نیز هر نوع فروض عقلی باید بر اساس غیر قابل تغییر بودن سنت الهی، پاسخی عقلی داشته باشد. آیا آن میدان یعنی تبیین روابط کل عالم، می‌تواند میدان عقل باشد؟ برای روشنتر شدن مطلب چند نمونه از ناتوانی عقل ارائه می‌شود.

خداوند در قرآن در مورد حضرت ابراهیم (ع) آورده است که حضرت ابراهیم (ع) به‌نمرود می‌گوید، خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. نمرود در مقابل چون ادراکی از حیات و ممات ندارد، دستور می‌دهد که برده‌ای را آزاد و برده‌ای را بکشند، یعنی که من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. سپس حضرت می‌فرمایند اگر توانایی داری، دستور بده که خورشید از مغرب طلوع کند، و چون خورشید در میدان تصرف نمرود نبود، دچار بهت و حیرت شد (فیهت). در واقع منظور حضرت ابراهیم (ع) این بود که خدای قادر متعال من می‌تواند اینکار را انجام دهد (بر خلاف سنت هزاران هزارسال پذیرفته شده). هم‌چنین در مورد نبی اکرم (ص) داریم که ایشان به‌اذن خداوند، ماه را در جلوی چشم همه پایین آورده، نصف می‌کند و هیچ اتفاقی رخ نمی‌دهد. حضرت موسی (ع) رود نیل را می‌شکافت تا قوم او از آن گذر کنند. و یا آتشی که نمرودیان برای حضرت ابراهیم (ع) که کیومتر در کیلومتر بود. تهیه کرده بودند و حضرت را با منجنیق به‌درون آن پرتاب کردند، در حالیکه آتش همچنان شعله‌ور بود. قبل از آنکه تبدیل به گلستان شود. حضرت را نمی‌سوزاند

و... بنابراین این نتیجه می‌شود که خدای متعال در همه مراتب نفوذ دارد و در همه مراتب می‌تواند که تصرف کند. اما این تصرف کردنها (نعوذ بالله...) لغو نیست، او به‌لطف و احسان خود در همه امور تصرف می‌کند.

## ۶/۲- نگرشی بریده به نظام هستی

اگر اصالت را به وجود یا به ماهیت برگردانیم باید ببینیم که چه نحو وجود یا ماهیتی مورد نظر است. چون این دیدگاه‌ها بر اساس بساطت شکل گرفته‌اند، در نتیجه به‌هستی و هر چیزی که در آن قرار دارد بصورت بسیط نظر دارند اما بساطت چه نوع نگرشی از خلقت و هستی ارائه می‌دهد. بطور کلی در هستی با سه مطلب اساسی مواجه هستیم: خدای متعال و خالق همه چیز، انسان و عوالم او و مطلب سوم طبیعت و دنیای مادی است. حال اگر نسبت این موارد و رابطه بین آنها در این دیدگاه‌ها سؤال شود چون آنها را به‌صورت بریده و جدا از هم مطرح می‌کنند. تنها قادر نیست تعریف جامع و کاملی از موارد فوق ارائه کند بلکه حتی قادر نیست ارتباط ما بین آنها را نیز مشخص نماید. بر اساس اصالت شیء مشیت خدای متعال توصیف نمی‌شود و در زندگی حضور نمی‌یابد. اگر در مورد قضا و قدر صحبت شود اینکه شب قدری وجود دارد و اموری در آن شب نازل می‌شود یا بهشت هم اکنون حاضر است، اگر انسان صبح بین الطلوعین بیدار باشد رزق او افزایش می‌یابد. برای همه امور عالم ملک مشخصی وجود دارد ملک رزق ملک باران و ملک باد و... که کارگردان امور اینها هستند و همه امور توسط اینها اداره می‌شود و... تماما مطالبی هستند که اولاً بصورت بریده و جدا مطرح می‌شوند و ثانیاً تأثیر و ارتباط حضور آنها در زندگی اجتماعی ملاحظه نمی‌شود. این فلسفه نتوانسته بصورت یک ابزار اجتماعی کاربرد داشته باشد. در حالیکه در مقابل فلسفه مادی توانسته است در تمامی زمینه‌های اجتماعی به‌صورت ابزاری کارآمد حضور داشته باشد. آنها (پیروان فلسفه مادی) بدون توجه به ملک باد و سیل و زلزله و... در صدد کنترل زلزله و سیل و طوفان و... برآمده‌اند. مثلاً برای مقابله با زلزله اقدام به ساختن خانه‌های ضد زلزله می‌کنند و یا... بنابراین طبیعی است این سؤال مطرح شود که آیا واقعاً اموری از قبیل زلزله در اختیار ملک زلزله است یا خیر. عدم پاسخگویی مناسب به‌سؤالات بسیاری از این قبیل و تنها بر آیات و احادیث آنها بصورت انتزاعی تکیه کردن باعث می‌شود که روز به‌روز دامنه فلسفه کفر و مادی (همانگونه که شاهد هستیم) گسترش یابد. در واقع بطور ضعیفی و خودبخود به این نتیجه خواهیم رسید

که آیات و روایات هیچ ربطی به زندگی و تمدن امروزی ندارند و قدرت حضور نیز پیدا نخواهند کرد. این اشکال در هر زمینه‌ای که مورد بررسی و دقت قرار گیرد وجود دارد. چرا که در این منطق همان گونه که قبلاً نیز ذکر گردید بر اساس بساطت همه امور بریده از هم مطرح شده و به درون پدیده‌ها باز می‌گردد. در واقع با مجموعه‌ای از اشیای بریده از هم که بصورت مستقل در کنار هم قرار دارند بدون اینکه ارتباط مشخصی میان آنها وجود داشته باشد مواجه هستیم. اگر بر اساس این منطق با طبیعت مواجه شویم ملاحظه خواهد شد که طبیعت تحت قانونی مشخص و ثابت بصورت جبری در حال حرکت و پیشروی است. خداوند عالم را بوسیله اسبابها خلق کرده است. اگر از اسبابها سؤال شود به قانون علیت تفسیر می‌شود. یعنی در عالم قوانین علت و معلولی ثابتی حاکم است که تغییر پذیر نیستند و لاتبدیل لسنته است. سنت خدا تبدیل نمی‌شود و تغییر نمی‌یابد. پس سنت است. یعنی جبر طبیعت. هزاران هزار سال است که خورشید از شرق طلوع کرده و در مغرب غروب می‌کند و هزاران هزار سال بعد هم همین گونه خواهد بود و هیچ تغییری پیدا نخواهد کرد. البته عده‌ای این جبر را به جبر علیتی (جبر علی) تعبیر می‌کنند. و گروهی هم آن را جبر فاعلی (از طرف و منسوب به خدا) می‌دانند. که در واقع بر اساس هر دو نظر دست خدا بسته خواهد شد. اگر سؤال شود که این ممکن است روزی خورشید از مغرب طلوع کند و در مشرق غروب؟ پاسخ این است که قوانین عالم اجازه چنین مطلبی را نمی‌دهد. خداوند و سنت او این گونه خلق کرده است و تبدیل و تغییری هم در آن راه ندارد به عبارت دیگر در این حالت برای خداوند فاعلیتی قائل نیستند. نتیجه آنکه انسان طبیعت و آخرت بریده از هم مطرح هستند که اگر هزاران سال هم بگذرد نسبت‌های ما بین آنها قابل تغییر و تفسیر نمی‌باشند.

### ۶/۳- استقلال انسان از عالم رحمت

اساس در منطق صوری این است که انسان باید در طریق تهذیب نفس همه امور باورش بیاید یعنی حتی از برهان و استدلال هم کاری ساخته نیست. در واقع اصالت با وجدان و وجدانی شدن (امور) است. در صورتی که تهذیب با توسل و تمسک بر حضرت ختمی مرتبت و آل او حاصل می‌شود. بر اساس توجه به غیر خدا هیچ گونه تهذیب و تزکیه‌ای حاصل نمی‌شود. لذا پیروان و معتقدین به منطق صوری در روش (به اصطلاح)

اصالت انبیاوری هستند که در آن ریاضت به صورت محور اساسی مورد توجه است. غافل از اینکه انسان به زور خود محال است مهذب شود. این امر (دستیابی به تهذیب نفس) تنها با توجه به خدای متعال مقدور است. عظم، عالم رحمت است، بر اساس مشیت خداوند تبارک و تعالی باران رحمت مدام بر سر و روی انسان می بارد. تنها کافی است آدمی خود را در معرض آنها قرار دهد. انگاه همه چیز خواهد یسافت. در حالیکه منطبق صوری اصولا استقلال را به انسان و مسائل درونی انسان باز می گرداند و به مسائل اجتماعی هیچ و یا در حد اقل ممکن اهمیت قائل می شود. و بالغیر بودن امور در ان اصالت دارد.

#### ۶/۴- نقد تعریف اختیار و علیت

اشکالات مطروحه در خصوص خالق هستی و عوالم مربوطه در مورد انسان و مسأله اختیار نیز وجود دارد. آیا انسان در تعیین سرنوشت خود دخالت دارد یا اینکه سرنوشت او از قبل تعیین شده است. اگر سرنوشت از ابتدا تعیین شده باشد این مطلب با اختیار چگونه منطبق می شود. آیا این موارد با انسان شناسی و جامعه شناسی ارتباط دارد یا خیر. در همین راستا این مسأله و سؤال مطرح می شود که آیا جامعه به شخصیت انسانها شکل می دهد یا اینکه این انسانها هستند که جوامع را به وجود آورده و می سازند. اگر بپذیریم که شخصیت انسانها در جامعه شکل می گیرد مسأله عذاب و عقاب و یا پاداش چگونه معنی و تفسیر می شود چرا که هر عمل خلافی می تواند متوجه جامعه باشد. در منطبق صوری اختیار یعنی توانایی انجام هر کاری را داشتن می توانی هر کاری را انجام دهی می توانی انجام ندهی انهم بدون هیچ قید و شرطی. اما آیا واقع مطلب همین است؟ یعنی انسان هر کاری را که مایل باشد، اراده کند و اختیار کند می تواند انجام دهد. بر اساس توضیحات ارائه شده اشکالات وارده بر تعاریف این دیدگاه از اختیار و علیت تا حدود زیادی مشخص شده است. در مورد اختیار واضح است که بر خورد با آن بصورت مطلق و بدون هیچ قید و شرطی مقدور نبوده و امکان تحقق نخواهد داشت. انسان هر امری را (بطور مطلق) که اختیار نماید امکان تحقق و انجام آن را نخواهد داشت و همین طور حالت عکس آن. اشکال دوم در این خصوص منتزع کردن امور از یکدیگر و انتزاعی دیدن آنهاست. در مورد علیت هم این دو اشکال وجود دارد. از یک طرف مفهوم علیت را از خارج انتزاع کرده به صورت یک مفهوم ذهنی در می آورند.

در نتیجه برخورد و تعاریف با آن عینی نبوده انتزاعی می‌شوند که قابلیت ترکیب با سایر امور را نخواهد داشت به‌علاوه این مفاهیم انتزاعی بر همه پدیده‌ها به‌صورت مطلق بسط داده می‌شود. همچنین این نوع برخورد و تعریف از علیّت امکان جمع شدن با اختیار را نخواهند داشت. چراکه هر دو به‌صورت مطلق تعریف و ارائه می‌شوند. یکی (علیّت) پذیرش محض قانون را به‌دنبال دارد و عالمی ارائه می‌کند که در سیطره و تسخیر انسان نیست. در آن عالم علیّت بصورت جبر حاکم است و دیگری (اختیار) نپذیرفتن مطلق قانون است و عالمی که از این طریق ارائه می‌شود درست نقطه مقابل عالم قبلی است. در این عالم انسان بطور مطلق هر امری را می‌تواند اختیار کند تا انجام دهد و یا اختیار کند که انجام ندهد. مجاز است راه صواب را اختیار کند یا اینکه راه خلاف را برگزیند. اگر اولی را اختیار و انتخاب کند موجب ثواب و پاداش می‌شود و اگر راه دوم را در پیش گیرد با کیفر و عقاب روبرو می‌شود. نتیجه آنکه دو عالمی کاملاً بریده و جدا از هم معرفی و ارائه می‌شود.

#### ۶/۵- نقداً تعریف علم و قانون

مشخص است که تعریف این گونه از علم که همه چیز را مربوط به امور ذهنی بدانیم هیچ تعریفی از رشد آگاهی ارائه نخواهد کرد. اگر آگاهی مجرد شد رشد آن چگونه تعریف خواهد شد. معنای جدید یافتن و پیدا کردن چگونه مقدور می‌شود؟ آیا واقعا حضور آگاهی‌ها در انسان مانند حضور کتابها در یک کتابخانه است که تنها کنار هم چیده شده‌اند؟ مشخص است که اگر آگاهی‌های انسان در ذهن او به‌وحدت نرسند برای او کارایی حاصل نخواهد شد. نمی‌توان تغییر را فقط محدود به خارج از انسان نموده آن را تعبیر و تفسیر کرد بایستی تغییر به‌موارد درونی انسان نیز کشیده شود. اشکال بعدی این است که اگر آگاهی تحت علیّت تفسیر شود این علم و آگاهی حتماً به‌صورت جبری حاصل می‌شود. حال سؤال این است که چرا فقط انسان تحت این قوانین جبری و علیّتی عالم شده است. به‌وجود آمدن علم و عالم شدن تحت حاکمیت علیّت اگر هیچ ارتباطی با انسان نداشته باشد چرا فقط برای انسان حاصل می‌شود. اشکال سوم بدین صورت مطرح می‌شود که اگر ما با علم حضوری به‌علیّت بی‌می‌بریم و می‌گوییم که آن یک نحوه از آگاهی است اختیار را هم به‌همین صورت در خواهیم یافت در حالیکه این دو یعنی اختیار و علیّت دو معنای متناقض هستند و اجتماع نقیضین

محال است. هست و نیست با هم در یکجا و در یک زمان جمع نمی‌شوند. در حالیکه بر اساس این تعریف از علم، در نفس انسان جمع شده است. نمی‌شود که هم علیت و هم اختیار هر دو امری وجدانی باشند و انسان به‌هر دوی آنها علم و آگاهی داشته باشد (البته از این طریق و بسا این تعریف) حال باید کدامیک از آنها را انتخاب نموده به آن عمل کند. چراکه در نهایت مجبور است از بین اختیار و علیت یکی را انتخاب و دیگری را کنار گذارد.

#### ۶/۶- نقد تعریف حرکت

اصالت شیء معنا و مفهومی که از حرکت ارائه می‌کند در واقع قابل فهم و در حد و سطح زبان و فرهنگ کودکان است. به عبارت دیگر هنوز رشد لازم و مورد انتظار را نیافته است و قدرت پاسخ‌گویی به مسائل پیچیده و اجتماعی را ندارد. به عنوان مثال زمان را به لحظه و یک آن تعبیر می‌کند. اما اگر زمان را در نسبت انیشتین وارد کنیم و آن را نرخ شتاب بنامیم از یک طرف شناسایی این مطلب ابزار دیگری غیر از ابزار اصالت شیء نیاز دارد و از طرف دیگر فهم آن به سادگی مقدور نمی‌باشد. بنابراین دیدگاه اصالت شیء از پایه کاملاً غلط نیست بلکه نحوه نگرش آن به پدیده‌ها و حرکت و تغییر، کودکانه و در آن حسد است. اصالت شیء و دیدگاه اصالت ماهیت پدیده‌ها را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که هویتی مستقل در مقابل خداوند سبحان می‌یابند. اگر ماهیت هر چیز را برای آن واجب بدانیم درست مطابق واجب‌الوجود خواهند شد که دیگر نه نیازی به تحرک دارد و نه به تغییر. یعنی اگر گفتیم که وصف هندوانه برای هندوانه و وصف گردی برای دایره واجب است و این اوصاف را اصل بدانیم دیگر نمی‌توانیم آنها را از آن پدیده‌ها جدا کنیم چون بدون آن اوصاف پدیده‌ها معنی ندارند و دیگر هندوانه بدون وصف هندوانه و یا دایره بدون وصف گردی وجود نخواهد داشت. به عبارت دیگر نمی‌توان اوصاف پدیده‌ها را ممکن (الوجود) دانست و گفت این پدیده گاهی هندوانه است و گاهی چیز دیگری خواهد شد. این مطلب با اصول اصالت ماهیت مغایرت دارد و بایستی حتماً ماهیت پدیده‌ها برای پدیده‌ها واجب و حتمی شوند. در واقع اصالت ماهیت تمام عالم را خالق می‌داند خالقهای متعدد که همه واجب‌الوجود هستند. در مقابل اصالت ماهیت، معتقدین به اصالت وجود، به کثرت خالق اعتقاد ندارند ولی وحدت همه پدیده‌ها را به خداوند تمام می‌کنند به عبارت دیگر اصالت ماهیت می‌گوید همه چیز خداست چون اوصاف برایش واجب

می‌شود در حالیکه اصالت وجود کثرتی نمی‌بیند و معتقد است همه چیز خداست. آنکه خطا می‌کند خداست و آنکه صواب می‌کند نیز خداست همه چیز با خدا وحدت دارد. اصالت شیء شناختی که ارائه می‌کند شناختی جداگانه و بریده است. مثلاً تفاوت اشیاء و پدیده‌ها را بیان می‌کند ولی فاقد توانایی ارائه یک نظام فکری است تا این نظام زیربنای تصرف و برنامه‌ریزی شود.

### ۶/۷- ضرورت تغییر دیدگاه‌ها

منطق صوری که منطق حاکم بر حوزه‌های علمیه می‌باشد برای عقل اصالت قائل است. این روش البته برای شکستن و مقابله با دیدگاهی که اصالت را به‌حس می‌دهد خوب و مناسب بوده و کارایی دارد. ولی باید دانست که کافی نیست این منطق و این روش، روشی به‌اصطلاح مقدماتی است که هنوز بلوغ کافی پیدا نکرده است. البته باید تأکید شود که این منطق فرهنگ حاکم بر حوزه‌ها و علماً و نه وضعیت حاکم بر عمل و رفتار آنها را نشان می‌دهد چراکه در موضع عمل بر حسب وظیفه شکل کار تفاوت می‌یابد و علماً بر حسب نیاز و ضرورت در مسائل اجتماعی حضور یافته وارد فعالیت می‌شوند به‌عنوان مثال می‌توان به مرحوم شهید مطهری (که عاقبتشان ختم به‌خیر و شهادت شد) اشاره نمود. منصب ایشان در دانشگاه و حوزه منصب تدریس و منبر است و می‌بایست که همین منطق (بریده از امور اجتماعی) را تدریس نمایند. ولی آن روز که احساس وظیفه می‌کنند به‌شورای انقلاب می‌پیوندند. که این فعالیت‌های سیاسی با آن کارهای فرهنگی که عمری را صرف آنها کرده بود مطابقت ندارد. به‌عبارت دیگر هر چند که حوزه (بواسطه منطق حاکم بر آن که منطق صوری است) هنوز بلوغ تاریخی پیدا نکرده است. اما افراد تربیت یافته حوزه در موضع عمل بر حسب ضرورت و تکلیف وظایف را در حد امکان انجام می‌دهند. بنابراین مورد خطاب و ایراد منطق صوری افراد نیستند بلکه مسأله یک مسأله جامعه‌شناسی است و بر آن اساس هدف این است که حوزه‌هم بلوغ فکری یافته بتواند پاسخ مشکلات اجتماعی و مسائل مبتلا به‌نظام را ارائه کند. که برای دستیابی به‌این منظور (پاسگویی مشکلات نظام) ابزار مناسب دیگری (به‌غیر از منطق صوری) احتیاج است. از روزی که امثال مرحوم مطهری و بهشتی و سایرین همراه و در کنار حضرت امام مبتلا به‌بر پایی نظامی مبتنی بر آرمانهای الهی شدند مرتب افکار و اندیشه‌های آنان متوجه این مسئله بود که برای اداره حکومت و امور آن چه کار باید کرد. این طرز تفکر

همچنان ادامه دارد و ریاست محترم جمهوری حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای هاشمی‌نیز هر از چندگاه در خطبه‌های نماز جمعه ضرورت این مطلب را بازگو می‌کنند و اشاره‌ای به حوزه‌ها می‌نمایند. حتی حضرت امام (ره) با آن همه عظمت از حوزه‌ها برای پاسخگویی به امورات حکومتی و مسائل پیچیده اجتماعی طلب نصرت و یاری می‌کند تا منطق اداره حکومت و فقه متناسب با آن را بسازند چراکه کار از عهده یک یا چند نفر خارج است. معظم له در پاسخ به مطالب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله العالی) در نماز جمعه از تمامی ائمه جمعه در خواست می‌کنند تا مسئله ولایت مطلقه فقیه را ترسیم کنند. قاعدتاً اگر ایشان به تمامی امورات حکومتی کاملاً مسلط بودند خود با برگزاری کلاس و یا چاپ آثار مکتوب به رشته تحریر درآمده در صدد پاسخگویی به مسائل بر می‌آمدند. (اگر هم این گونه بود و چنین تسلطی در تمامی ابعاد ریز و کلان وجود داشت حجم مشکلات جاری و رتق و فتق کردن امور مشابه آنچه که الان مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری درگیر با آن هستند مانعی جدی در این راه به‌شمار می‌آید) اینکه در آن پیام معظم له ضمن طلب نصرت می‌فرمایند که اگر نظام اقتصاد اسلامی ترسیم شود هدیه ای است برای مستضعفان عالم موید این مطلب است که هنوز این امر صورت نگرفته است. بنابراین آنچه که در حال حاضر مورد نیاز و مبتلا به نظام است مسئله انقلاب فرهنگی و تحول در حوزه‌ها و دانشگاه‌هاست تا امر سرپرستی جامعه اسلامی در جهان محقق شود.



## ۷- بررسی دیدگاه اصالت ترکیب (۱)

### ۷/۱- ترکیب نقطه مقابل بساطت

اگر اصل بساطت در بررسی پدیده‌ها مورد پذیرش نباشد نقطه مقابل آن بر همان اساس بایستی که اصل قرار گیرد یعنی ترکیب مبنا و اصل باشد. البته باید به این نکته توجه داشت که اصل قرار گرفتن بساطت و یا ترکیب به معنی نفی و یا عدم توجه به دیگری نیست بلکه تعریف و پذیرش آنها نیز بر اساس توجه به اصل محوری صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر چنانچه بساطت اصل باشد ترکیب بر اساس آن تعریف می‌شود و بر عکس. حال اگر بخواهیم ترکیب را بر اساس پیش فرض ترکیب تعریف کنیم شکل کار چگونه خواهد شد. می‌دانیم که ترکیب یعنی حرکت. پس اگر پدیده‌ای بخواهد حرکت کند باید پدیده دیگری در کنار او قرار گیرد تا با هم ترکیب شوند سپس حرکت حاصل شود. این مسأله مورد تایید علوم و تمدن معاصر و پیروان فلسفه مادی نیز هست چرا که منطق مورد پذیرش آنها در تبیین پدیده‌ها و امر حرکت منطقی مجموعه نگر و مجموعه ساز است که با منطق صوری و بالطبع با اصل بساطت مغایرت دارد. البته بر خورد با حرکت و اصل ترکیب در این سطح و این نوع تعریف و نگرش بر خوردی کامل و جامع نیست و باز در واقع بر خوردی کوچک و خرد است. برای روشن شدن موضوع باید دید که آیا این نوع نگرش به حرکت قادر است در سطح کلان نیز پاسخگوی حرکت و ترکیب باشد. اگر فرضاً تمام مواد عالم، جامعه، انسان، طبیعت و خلاصه در یک کلام مجموعه کل خلقت را که دارای حرکت است بعنوان یک پدیده در نظر بگیریم این پدیده و این مجموعه دارای حرکت با چه چیزی ترکیب می‌شود تا حرکت از این ترکیب حاصل شود. به عبارت روشن تر اگر مجموعه کل عالم و خلقت را بعنوان یک سیستم بسته عضو شماره یک در نظر بگیریم عضو شماره دو که بایستی با این عضو ترکیب شود تا حرکت محقق گردد چیست؟ اگر بگوییم که به عضو دیگری احتیاج نیست و ترکیب در داخل همین سیستم بسته صورت می‌پذیرد که در واقع اصل بساطت را پذیرفته و بر اساس آن باز حرکت تبیین شده است. در حقیقت می‌دانیم برای اینکه حرکتی و یا ترکیبی حاصل شود باید حتماً دو چیز یا دو عضو داشته باشیم به طوریکه به دیگری اضافه شود و الا ترکیب یا حرکتی به وقوع نمی‌پیوندد. اگر این مدل

بتواند ترکیب و حرکت در سطح کلان و کل خلقت را پاسخ دهد قاعدتا و به طریق اولی همین مدل در سطح خرد و در موارد جزئی نیز صادق و جاری خواهد بود.

### ۷/۲- ترکیب عام نیازمند اضافه

اگر مجموعه کل عالم و خلقت را به عنوان عضو شماره یک در ترکیب در نظر بگیریم در پاسخ به این سؤال که عضو شماره دو که بایستی با عضو شماره یک ترکیب شود تا حرکت محقق شود چیست؟ گروه‌های مختلف پاسخ دهنده (از پیروان ماتریالیسم دیالکتیک گرفته تا سایرین) متفقا بر این باور هستند که عضو شماره دو قانونمندی حاکم بر عالم است. یعنی عالم و نظام خلقت دارای قانون ثابت و مشخصی است که حاکم بر حرکت و سیر آن است. اما می‌دانیم که برای ایجاد حرکت بایستی که حتما عضو شماره دو با عضو شماره یک ترکیب (و نه مخلوط) و به آن اضافه شود. حال آیا این قانون و قانونمندی با خلقت سنخیت دارد یا نه تا بتواند با آن ترکیب شود. این که قانون از چه سنخی است در حال حاضر مد نظر نمی‌باشد بلکه تأکید بر این مطلب است که تا خارجا و عینا چیزی به کل عالم خلقت اضافه نشود هیچ حرکتی حاصل نخواهد شد و چون عالم در حال حرکت است پس بایستی که عامل اضافه شده به کل عالم حتما از سنخ و جنس او باشد تا بتواند به او اضافه و ترکیب شود.

### ۷/۳- ترکیب خاص نیازمند قانون

به دنبال بحث ذات و ذاتی (اصالت شیء) و بیان احتمالات مختلف در آن رابطه مشخص شد که ملاحظه عالم بآپیش فرض بساطت ممکن نیست و می‌بایست که ترکیب را (در این ملاحظه و برخورد) اصل قرار دهیم. و اگر با عینک ترکیب نیز بخواهیم حرکات عینی خارجی را بررسی کنیم دیدیم که حرکت بدون اضافه واقع نمی‌شود. به عبارت دیگر ترکیب بدون اضافه شدن و افاضه ممتنع است. پس باید به دنبال علت ترکیب و علت حرکت باشیم چرا که اگر آنرا بدست بیاوریم قدرت مجموعه نگری و پیش‌بینی حوادث افزایش یافته موضع غیر انفعالی پیدا خواهیم نمود البته قابل تأکید است که این سطح از بحث مربوط به بحث و بررسی حرکت از

دیدگاه عام است اما اگر بخواهیم حرکت خاص و بخصوصی را مورد بررسی قرار دهیم بحث چه شکلی خواهد یافت؟ مثلاً اگر بخواهیم ترکیب مشخصی مانند آب بدست آوریم چگونه این عمل ممکن می‌شود؟ مشخص است که برای این منظور بایستی مقدار معینی از اکسیژن و هیدروژن در شرایط خاصی با هم ترکیب شده تا آب حاصل شود. سؤالی که می‌توان در اینجا مطرح نمود این است که اگر این مقادیر معین از مواد مورد نظر را در کنار هم قرار دهیم و شرایط مورد نظر و مطلوب نیز برقرار باشد آیا نتیجه همواره و حتماً آب خواهد شد یا چیز دیگری نیز ممکن است بدست آید که برایمان آن چیز مشخص نیست؟ کدام یک از این حالتها به وقوع خواهد پیوست؟ حالت اول یعنی همواره با این فروض آب بدست خواهد آمد یا حالت دوم که در بعضی اوقات آب و در پاره‌های مواقع چیزی که نمی‌دانیم چیست؟ می‌دانیم که علت تغییر و حرکت عام در صورت کلی و در معنای عام اصل ترکیب است اما علت یک حرکت خاص چیست؟ با توجه به مثال ارائه شده (تولید آب) مشخص می‌شود که حرکت خاص نیازمند قانون ثابت و حاکمی بر آن است تا نتیجه مورد نظر حاصل شود. چون اگر قانون ثابتی بر حرکت خاص مشخص و مورد نظر حاکم نباشد قاعدتاً از هر ترکیبی هر چیزی بدست خواهد آمد. تصور چنین حالت و وضعیتی (بدست آوردن هر نتیجه و چیزی از ترکیبی خاص) مساوی است با نفی هر نوع حرکت و ایجاد سکون محض. بنابراین حرکت‌های خاص نیازمند قوانین ثابت و حاکم هستند. در واقع حرکت‌های خاص مبتنی بر معادله‌ای هستند که بر اساس آن معادله مواد اولیه مورد نیاز به همراه مقدار هر کدام و همچنین شرایط مورد لزوم برای ترکیب و تغییر خاص مشخص شده است. چنانچه این معادلات شناسایی شوند امکان ایجاد حرکت توانایی پیش بینی و برخورد غیر انفعالی فراهم خواهند شد. نکته قابل توجه در ترکیب مواد آنها هم با میزان مشخص (و در شرایط معین) برای بدست آوردن نتیجه مطلوب اینست که این ترکیبها درونی نمی‌باشند به عبارت دیگر باید مدام به مواد چیزهایی اضافه شود تا اینکه نتیجه نهایی حاصل شود و این اضافه شدن‌ها یک امر بسیط و دفعی نیست بلکه لازمه آن وجود ارتباط مابین مواد اولیه است. در واقع بر این اساس ترکیب اصل شده اصالت می‌یابد.

## ۷/۴- اصالت و حرکات قانون

اصالت ترکیب دارای دو طرف یا دو وجه است. یک طرف آن این است که مواد اولیه باید نسبت بهم چگونه ای باشند تا امکان ارتباط مابین آنها وجود داشته باشد اگر مواد با هم ارتباط زمانی و مکانی برقرار نکنند ترکیبی واقع نخواهد شد. طرف دیگر اصالت ترکیب همان امر ثابت و قانون حاکم بر ترکیب است که می‌گوید اگر این مواد (اولیه) با مقادیر مشخصی آنها تحت شرایط خاص قرار گیرند حتما نتیجه مورد نظر حاصل می‌شود (و این مسأله خدشه پذیر نیست) حال سؤال این است که در اصالت ترکیب کدامیک از این دو بعنوان اصل در نظر گرفته می‌شود آیا نسبت به امر ثابت ترکیب اصل است یا در ترکیب قانون اصالت دارد؟ با توجه به مطالب ارائه شده به نظر می‌رسد که در این تئوری و دیدگاه علت ترکیب مواد با یکدیگر بواسطه حاکمیت قانون و امر ثابت می‌باشد یعنی کلیه فعل و انفعالات تحت قانون ثابت عمل می‌کنند در واقع قانون نسبت به حرکت اصالت می‌یابد چرا که در این حالت یک ترکیب خاص است که مورد بررسی قرار می‌گیرد تا علت آن (حرکت آن) مشخص شود. البته اگر امر یا قانون ثابتی در ترکیبات نسبت به حرکت اصل باشد و اصالت یابد تغییرات در واقع با عینک ثبات دیده و تفسیر می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که در این حالت تنها از حرکتها عکس گرفته می‌شود و حرکت به صورت جریانی ملاحظه نخواهد شد. یعنی عملا تغایر و تغییر را به یک امر ثابت و همچنین نسبیتی از قوانین بر می‌گردانیم. هر چند که باز در این بین مسئله نسبت به میان می‌آید (یعنی اگر گفته شود که پدیده در کجاست می‌توان نتیجه را و وضعیت آنرا در مقایسه با سایر پدیده‌ها مشخص نمود) ولی باز آن کجایی و چه زمانی به یک قانون ثابت بر می‌گردد و به آن منتهی می‌شود و نمی‌تواند که (بر اساس این دیدگاه) قانونمند نباشد. به همین دلیل می‌توان اصالت ترکیب را هم جزء اصالت کیفیت بحساب آورد..

## ۷/۵- نسبی بودن قوانین

با توجه به مطالب ارائه شده مشخص می‌شود که علت حرکت به درون اشیاء بر نمی‌گردد بلکه پایگاه آن به نسبت قوانین طبیعی در عالم خارج باز می‌گردد که آنها خود یک حقیقتی مانند نسبت اعداد ریاضی دارد. به عنوان مثال وقتی که اعداد را با هم مقایسه می‌کنیم می‌گوییم که نسبت عدد شش به عدد دو "سه"

برابر است و نسبت به عدد سه "دو" برابر و یا نسبت به عدد دوازده یک دوازدهم می‌باشد و... در واقع در چنین حالتی اعداد نسبت بهم دارای رابطه می‌باشند و فرق نمی‌کند که ما با مقیاسهای متصل یا منفصل مواجه باشیم. در هر دو حالت چنین نسبتها یا رابطه ای وجود دارد. مثلاً شش تا سیب سه برابر دو عدد سیب (در یک دستگاه منفصل) و یا شش لیتر آب سه برابر دو لیتر آب (در یک دستگاه متصل) است. لیکن اعداد همیشه و در تمامی دستگاهها به این صورت ملاحظه نمی‌شوند. در چنین دستگاه و حالتی اعداد هویت مستقلی هستند. اما آیا واقعا اینگونه است یعنی اعداد دارای هویت مستقلی می‌باشند؟ به عنوان نمونه اگر قپانی را در نظر بگیریم و آنگاه در چنین دستگاهی سؤال شود که یک بزرگتر است یا پنج نمی‌توان سریعاً پاسخ را مشخص نمود. در قپان اعداد بصورت مستقل دارای هویت نیستند در آنجا باید ابتدا رابطه بین آنها سؤال شود تا قبل از مشخص نشدن این رابطه‌ها نمی‌توان گفت که عدد پنج؛ پنج برابر عدد یک است و یا حتی بزرگتر از عدد یک است. در قپان یک کیلو ضربدر ده بیشتر از پنج کیلو ضربدر یک است یعنی پنج کیلو جنس را می‌توان در قپان با یک وزنه یک کیلویی و حتی کمتر از آن هم وزن نمود (در قپان نیم کیلو ضربدر ده مساوی پنج کیلو ضربدر یک است) بنابراین در چنین دستگاهی عدد یک و پنج در رابطه معنا و مفهوم پیدا می‌کنند. در نتیجه بر خلاف دیدگاه اصالت شیء هویت مستقلی نخواهد داشت بلکه در ارتباطات مختلف وضعیت آنها متفاوت خواهد شد. در واقع می‌توان چنین نتیجه گرفت که اعداد بطور کلی در رابطه متعین می‌شود و هویت مستقلی ندارند. در حالیکه این رابطه از طرفی به عنوان قانونی مستقل مطرح و موضوعیت دارد و از طرف دیگر نمی‌توان بر حسب ذوق و سلیقه شخصی آنرا تغییر داد و یا رد و قبول کرد. به عبارت دیگر همه امور خواسته و نا خواسته (بر اساس دیدگاه اصالت ترکیب) تحت قوانین نسبیت عمل می‌کنند یعنی اگر مواد مشخصی با میزان متناسب از هر کدام در شرایط خاصی قرار گیرند حتماً نتیجه مورد نظر بدست می‌آید (و این امر تخلف بردار هم نمی‌باشد) بنابراین قوانین ثابت که علت تغییر و حرکت (در اصالت ترکیب) هستند هم مستقل از حرکت موضوعیت دارند و هم حاکم بر آنها می‌باشند. این قوانین (همانگونه که ذکر شد) هویت مستقلی ندارند و خود تحت نسبیت ها قرار دارند (و<sup>۱</sup> می‌گیرند) و در نتیجه حرکت یک

هویت مستقلی نخواهد داشت و تابعی خواهد بود. از زمان و مکان و شرایط مطلوب، و قوانین مربوطه نیز در محدوده این عوامل و شرایط است که صادق هستند.

## ۷/۶- اصالت ترکیب و علوم

این مطلب که در اصالت ترکیب و رابطه قانون حاکمیت دارد بعلاوه این قوانین نسبی هم هستند مورد تأیید تمامی علوم معاصر است. از علوم فیزیک و شیمی تا مباحث مربوط به مجموعه، نگرینها، سیستمها و طراحیها، مباحث مدیریت و... تماما این مطلب را تأیید می‌نمایند و شرایط ذکر شده در آنها مصداق دارد. تمامی دانشمندان و عالمان این علوم متفق القول هستند که اولاً در بحث حرکت اصالت از آن رابطه و ترکیب است و ثانیاً در این بین نیز حاکمیت متعلق به قانون و امر ثابتی است که این قوانین خود نسبی می‌باشند نکته ای که در اینجا توجه به آن ضروری است اینکه این علوم قوانین حاکم بر رابطه و ترکیب ( و در نتیجه بر حرکت) را ابطال پذیر می‌دانند که این مطلب (ابطال پذیر بودن قوانین) صحیح نیست چرا که قوانین مربوطه تحت شرایط خاصی عمل می‌کنند. کاملاً مشخص است در صورتی که شرایط عوض شود و تغییر کنند آن قوانین هم قابلیت اعمال نخواهند داشت نه اینکه ابطال می‌یابند. اصولاً باطل شدن در این دیدگاه معنا و مفهوم ندارد. زمانی یک قانون مشخص جاری و حاکمیت دارد و زمانی دیگر قانونی دیگر به جای قانون قبلی جاری می‌شود. به عبارت دیگر در مورد قوانین، هستی و نیستی، عدم و وجود بی‌معنی است.

## ۸- بررسی دیدگاه اصالت ترکیب (۲)

### ۸/۱ - تعریف وحدت و کثرت

بر اساس اصالت ترکیب وحدت، وحدتی ترکیبی است. یعنی در ذات وحدت باز ترکیب اصل است. به عبارت دیگر وحدت، وحدت کل مجموعه و نظام است. در مقابل کثرت هم به کثرت اجزاء و عناصر یک مجموعه تعریف می‌شود چرا که در اینجا چند عضو یا عنصر با هم ترکیب شده نتیجه ای را حاصل می‌کنند پس وحدت، وحدت نتیجه است. در واقع بر اساس این دیدگاه در عین اینکه عناصر و اعضاء وجود دارند نتیجه و منتجه ترکیب آنها هم وجود دارد. پس وحدت مقید به کثرت است و کثرت هم مقید به وحدت می‌شود. یعنی در قید ذات وحدت کثرت وجود دارد و در قید ذات کثرت وحدت هم هست بنابراین اگر وحدت مقید به کثرت نباشد وحدت نیست و اگر کثرت هم مقید به وحدت نباشد کثرت نیست اینها بریده از هم نیستند بلکه متقوم به هم می‌باشند. پس وحدت قید کل می‌شود و کثرت قید اجزاء خواهد شد.

### ۸/۲ - تعریف زمان و مکان

در اصالت ترکیب، مکان به اختلاف ترتیبها و قرار گرفتنها معنی می‌شود و مبنای این رده بندی و مرتب کردن اشیاء و پدیده‌ها حجم مولکولی آنهاست. مثلاً اینکه چرا چوب در آب فرو نمی‌رود و روی آن باقی می‌ماند به خاطر اختلاف حجم مولکولی چوب با آب است. در این دیدگاه برای تعریف و تبیین مکان اشیاء دیگر به حجم اشیاء توجه نمی‌شود بلکه به جای آن همانطور که اشاره شد حجم مولکولی تعیین کننده مکان اشیاء است. به علاوه این رده بندی و مرتب کردن انتزاعی نبوده بلکه قانونمند بوده خود تابع قانون است. در اصالت شیء حجم اشیاء در اختیار خودشان بود لیکن حجم مولکولی اشیاء اینگونه نیست و اگر قوانین تغییر یابند و تصرفی در آنها صورت پذیرد (بعنوان مثال اگر مقدار جاذبه عوض شود) حجم مولکولی اشیاء نیز تغییر خواهد یافت. در واقع در این حالت نسبت بین وزن و حجم است که بجای حجم مد نظر می‌باشد. نتیجه آنکه هر چند ترتیب و رده بندی اشیاء قانونمند باشد ولی با یک ترتیب ثابت مواجه نمی‌باشیم. مشابه مکان "زمان" هم در این دیدگاه ترکیبی است از گذشته، حال و آینده. یعنی وضعیت گذشته با ترکیب و انحلال در حال وضعیت آینده (که

منتجۀ مجموعه است) را نتیجه می‌دهد. اگر خاصیتی که اشیاء از قبل (و گذشته) داشته‌اند در ترکیب (که وضعیت حال است) از آنها سلب و گرفته شود. هیچگاه نتیجه مورد نظر (در آینده) حاصل نخواهد شد. به‌نبارت روشن اگر خاصیت اکسیژن از اکسیژن به‌هنگام ترکیب با هیدروژن از آن گرفته شود هیچگاه آب بدست نمی‌آید. بنابراین گذشته و خواص آن در حال و همین‌طور در آینده حضور دارند. در واقع با یک حال برینۀ از گذشته و آینده مواجه نخواهیم بود بلکه همه به‌هم مرتبط بوده در ارتباط با هم هستند. با توجه به این مطالب اطلاعاتی از قبیل وزن و حجم و سختی، سستی و... اشیاء هر چند که حقیقت دارند ولی در ترکیب بعنوان اطلاعات مقدماتی و تبعی مطرح هستند و فاقد اصالت می‌باشند. آنچه که از این اطلاعات در ترکیب اهمیت دارد نسبت این خصوصیات است. در نتیجه چون هیچ پدیده و چیز بسیطی وجود ندارد پس مکان و زمان هم در ارتباط با سایر اجزاء قرار می‌گیرند. در واقع این ترکیب است که تعیین می‌کند زمان و مکان (بسیاحت و کثرت) چقدر باشد. چراکه وزن مطلق، حجم مطلق و... در عالم خارج وجود ندارد همه این موارد در ارتباط با سایرین و بطور نسبی معنی پیدا می‌کنند.

### ۸/۳- تعریف اختیار و علیت

در این دیدگاه‌مانگونه که مشخص است همه چیز تحت رابطه بوده و اصالت از آن رابطه است. لذا اختیار هم بصورت یک نحوه از رابطه تعریف می‌شود با این تفاوت و تأکید که این رابطه بر سایر روابط حاکمیت دارد و باعث تصرف (در آنها) می‌شود. در اصالت رابطه بر خلاف اصالت شیء چون مجموعه‌نگری وجود دارد در نتیجه با یک مجموعه از پدیده‌ها و امور مواجه هستیم که در ارتباط با هم قرار دارند. لذا در مورد علیت هم بجای قائل شدن به‌آهنگ ما بین دو پدیده (یا دوتا دو تایی پدیده‌ها) هماهنگی بین کلیه پدیده‌ها مد نظر است بدین معنی که پدیده‌ها بایستی با یکدیگر نسبت به‌منتجۀ تناسب داشته باشند. در نتیجه در این حالت امکان جدا کردن پدیده‌ها از هم و انتزاعی دیدن آنها وجود ندارد. به‌همین علت بر خلاف اصالت شیء نمی‌توانیم زمان و مکان اشیاء و پدیده‌ها را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم. بدین خاطر در اصالت ربط مفهوم اختیار تا حدی به‌علیت نزدیک می‌شود. یعنی هر چند که قوانین علیت باعث می‌شود تا حرکت جبری را در عالم بپذیریم اما نیروی اختیار در انسان هم قدرت کشف قوانین حاکم بر علیت و حرکت



را دارا می‌باشد. لذا چنانچه این قوانین مورد شناسایی و کشف قرار گرفتند امکان ترکیب سازی بر اساس آن قوانین و در محدوده مربوطه برای انسان نیز فراهم می‌شود. به عبارت دیگر محدوده ای از تصرف بر عالم و قوانین علیت در اختیار انسان قرار می‌گیرد لیکن هنوز متصرف در سطوح دیگر نمی‌شود به هر حال در اصلالت ربط علیت در مقایسه با اصلالت شیء عینیتی تر است چون قید عینیتی را دارد لیکن فاقد بقیه قیود لازم است. انسان در هر سطحی از نیازهای خود هر مطلبی را که اختیار کند به اختیار او قید عینیت و شرایط اضافه شده با اختیار دیگران محدود می‌شود به عنوان مثال انسان در تأمین نیازمندیهای زندگی خود اعم از مسکن، خوراک، پوشاک و... نمی‌تواند بدون قید و شرط هر اقدامی را انجام دهد. در مورد اقدامات اجتماعی نیز همین طور قیود و شرایط انجام کار پیچیده تر و بیشتر می‌شود. البته باید تأکید شود که برخورد با اختیار از این زاویه مربوط و محدود به انسان است. اختیار خداوند و خالق هستی مشخصاً و قاعدتاً اختیاری بدون قید و شرط بوده حالت کن فیکون را داراست. در مورد ائمه اطهار و معصومین (ع) نیز به علت اینکه علمشان ربوبی می‌باشد اراده آنان در راستای اراده خداوند است.

#### ۸/۴- تعریف علم و قانون

به طور کلی قانون دارای دو منزلت است. منزلت قبل از تحقق و منزلت بعد از تحقق. بیان شد که در حال حاضر نظر غالب این است که ترکیب مواد با یکدیگر به منظور حصول نتیجه مشخصی تحت قانون و امر معینی صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که پدیده‌ها به قانون در مربوطه خود به نحوی تعلق دارند. مثلاً اگر آب بخواهد تولید شود باید این امر مطابق قانونی که به آن تعلق دارد صورت پذیرد. این منزلت در واقع همان کشف قوانینی است که علم انجام می‌دهد. بدین معنا که هر امری دارای قانونی است که باید کشف شود تا زمینه تحقق آن فراهم شود. پس از کشف قوانین حاکم بر پدیده‌ها می‌توان مطابق با آن قوانین ترکیبات مناسب را انجام داده پدیده مورد نظر را محقق ساخت. در واقع در این حالت یعنی در منزلت پس از تحقق هم قانون و هم قانونمند هر دو تحقق یافته اند. یعنی هر دو به عبارتی به وحدت رسیده اند. نکته ای که معمولاً مورد تأکید قرار می‌گیرد این است که قانون حاکم بر پدیده‌ها (منزلت قبل از تحقق) امری است که از قبل وجود داشته و دارد و لو اینکه کشف نشود. به عبارت دیگر پدیده مورد نظر چه قوانین حاکم بر آن توسط

انسان شناخته شود یا نشود تحت همان قانون عمل می‌کند اما پس از اینکه قوانین مربوطه مسورد شناسایی قرار گرفته و کشف شدند به‌عنوان مبنا برای ترکیب پدیده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند، از طرفی می‌دانیم که همه تلاش شاخه‌های مختلف علوم برای دستیابی و کشف قوانین حاکم بر پدیده‌ها خلاصه می‌شود. انسان چون معتقدند کل عالم بعنوان یک مجموعه و سیستم بسته برای حرکت نیازمند به قوانین است این قانونمندی را بر همه چیز گسترش می‌بخشند و همه حرکت‌های طبیعی و مصنوع بشر را تحت قوانین تفسیر می‌کنند. در نتیجه قوانین (در دیدگاه آنان) دارای هویت و حقیقتی مستقل می‌شود. در همین راستا در این دیدگاه علم هم به کیف وحدت ترکیبی تعریف می‌شود. مسأله آگاهی نسبت به این مطلب که خصوصیات پدیده‌ها چه می‌باشد خود علم است و علم نامیده می‌شود. در واقع اشرافی که انسان قبل از ترکیب نسبت به موضوعات و خصوصیات آنها دارد (و پیدا میکند) علم نامیده می‌شود به عبارت دیگر تناسبی که از عینیت به دست می‌آید مترادف علم است.

## ۹- نقد دیدگاه اصالت ترکیب

### ۹/۱- نداشتن محور در ترکیب

در دیدگاه اصالت ربط اگر در مورد هر کدام از اجزاء رابطه سوال شود پاسخ این است که آن جزء نیز خود تحت یک رابطه است در نتیجه حکم رابطه را می‌یابد. مثلاً اکسیژن در ترکیب آب خود یک نحوه رابطه بوده و یک رابطه است. چنانچه سوال ادامه یابد یعنی باز از اجزاء درونی جزء اولیه سوال شود باز جواب این است که آنها هم تحت یک رابطه هستند و خود یک رابطه می‌باشند و این مسیر را همین طور ادامه می‌دهند و جلو می‌برند و چون حدی برای این امر قائل نیستند بحث تسلسل پیش می‌آید. واضح است که مطلب در مورد حرکت برعکس یعنی در مورد مجموعه‌های بزرگتر و شامل تر نیز مصداق دارد یعنی مجموعه و رابطه‌ای خاص و مورد نظر خود تحت مجموعه و رابطه بزرگتر و شامل تری قرار دارد و آن رابطه شامل تر نیز خود تحت رابطه ای بزرگتر از آن و همین طور این روند ادامه خواهد یافت که نتیجه باز تسلسل می‌شود. اصولاً هماهنگی و وجود رابطه در هر سطحی بایستی که حول محور مشخصی انجام شود که اصالت رابطه محور این روابط و مجموعه ها را ارائه نمی‌دهد و نمی‌تواند مشخص کند.

### ۹/۲- علم تابع علیّت و قانون

اگر بپذیریم در ترکیب پدیده‌ها قانون ثابتی حاکم بر پدیده‌هاست در واقع پذیرفته ایم که رابطه بین قانون و تحقق آن پدیده رابطه ای واجب است پس چه بخواهیم و چه نخواهیم حتماً آن قانون محقق می‌شود. لذا اختیار انسانها نیز تحت این جریان جبری تفسیر خواهد شد. اما واقع امر این است که چه در اصل خلقت و چه بعد از خلقت و چه در هر تحرکی قانون خود مخلوق است و چون مخلوق است پس ممکن (الوجود) می‌شود در نتیجه رابطه بین قانون و محقق هم ممکن (الوجود) خواهد شد. نتیجه این امر این است که نتیجه حاصل از ترکیب پدیده و قانون مربوط به آن ممکن است که اثر داشته باشد و ممکن هم است که اثر گذار نباشد. به‌عنوان نمونه می‌توان به ماجرای سوزاندن حضرت ابراهیم (ع) در آتش توسط نمرودیان اشاره نمود. آتش در عین اینکه آتش بود و می‌بایست تحت قانون خود بسوزاند سرد و سلامت می‌شود و ایشان را

نمی‌سوزاند و در مقابل به حضرت سلام و عرض ادب دارد در حالیکه بنا بر اصل علیت واجب است که آتش حتما بسوزاند (آتش در عین اینکه آتش بود نسوزاند و پس از سلام و عرض ادب به گلستان تبدیل شد) و یا اینکه در روایات وارد شده است که ائمه اطهار وقتی که از کنار آتش جهنم می‌گذرند در عین اینکه آتش وجود دارد و در حال سوزاندن است ولی خاصیت سوزندگی خود را در مقابل وجود گرانقدر و گرانبهای معصومین (ع) از دست می‌دهد و آنان را نمی‌سوزاند. بنا بر این نتیجه می‌شود که اثر داشتن پدیده‌ها تابع خدای متعال است. در مورد علم هم همین طور است. اصولا علم باید با اختیار انسان رابطه داشته باشد. بر اساس تعریف این دیدگاه از علم و همچنین بر اساس تعریف علم در دیدگاه اصالت شیء قوانین پدیده‌ها ای خارج از انسان و اراده او تفسیر می‌شود که در طبیعت وجود دارند و حاکم بر طبیعت هستند. در اصالت شیء قانون دارای ماهیتی مستقل است و در اصالت ترکیب به صورت یک رابطه تعریف می‌شود و انسان توسط قوه و نیرویی که در اختیار دارد می‌تواند به این روابط گوناگون دست یافته به نسبتی که می‌خواهد مجموعه سازی کند. یعنی به هر حال در هر دو دیدگاه علم بصورت تابعی از علیت و قانون تعریف می‌شود و این قوانین هستند که به شکلی بر آگاهی و اختیار انسان حاکمیت می‌یابند.

### ۹/۳- معرفی انتزاعی حرکت

اصالت ترکیب به صورت مبنایی می‌تواند تمام علوم را معنا و تحلیل کند. اما این دیدگاه نیز خالی از اشکال نیست. در اصالت ترکیب (همانطور که قبلا نیز ذکر شد) دو وجه وجود دارد یک وجه قانون و اثر ثابت و وجه دوم تحقق مواردی تحت این قانون است. در خصوص این دو وجه این سوال (یا اشکال) مطرح است که رابطه بین این ثابت و متغیر خارجی تحقق یافته چگونه است؟ یعنی آیا قانون با عالم تحقق ارتباط دارد یا خیر؟ اگر ارتباط دارد این رابطه خود از سنخ قانون است یا از سنخ تحقق؟ این رابطه خود ثابت است یا متغیر؟ ظاهرا به نظر می‌رسد که این دیدگاه علت تغایر و تغییر و تحقق را به قوانین (نسبی) باز می‌گرداند. یعنی قانون و امر ثابت اصل است و اصالت دارد. اما بر این اساس حرکت چگونه تفسیر می‌شود؟ یعنی چگونه امر متغیری بر اساس امر ثابتی تفسیر خواهد شد؟ اگر با عینک قانون و امر ثابت به حرکت نگاه شود و به آن پرداخته شود تنها عکس حرکتها و تغییرات گرفته می‌شود که اگر فرضا صد عکس هم در کنار یکدیگر

گذاشته شود باز هم نتیجه عکس است. منتهی تعداد زیادی عکس که جریان ندارند و فقط کنار هم قرار گرفته اند. به عبارت دیگر این نوع شناخت شناختی ایستا است که برای هر چیزی (هر حرکتی) مجبور است قانون مشخصی ارائه دهد. اگر گفته شود که این قوانین متعدد نظام مند هستند و یک قانون می تواند محور سایر قوانین قرار بگیرد و حاکم بر آنها باشد باز تغییری در نتیجه حاصل نخواهد شد چراکه این مجموعه نیز باز حکم یک نقشه را خواهد داشت که از کنار هم گذاشتن عکسها بدست می آید و تفسیری از حرکت ارائه نخواهد کرد. در این حالت نیز مانند بحث ذات و ذاتی امور از هم بریده دیده می شود. با این تفاوت که این بریدگی از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. در آن دیدگاه امورات بصورت جزئی از هم بریده و ملاحظه می شد در حالیکه این دیدگاه مسائل را بصورت کلان بریده است. به عبارت دیگر کل عالم را از قوانین بریده است. یعنی اگر کل عالم را به یک سیستم بسته تصور کنیم این مجموعه را از امر اضافه و افاضه ای که باید بر آن واقع شود تا حرکت ایجاد گردد می برد. بعلاوه باید توجه داشت که مطلب اضافه شدنی بایستی که با پدیده مورد نظر سنخیت داشته باشد تا بتواند با آن رابطه برقرار کند در غیر اینصورت ترکیب برقرار نخواهد شد. یعنی اگر قانونی داشته باشیم و پدیده ای، بایستی که این قانون حتما از سنخ و جنس آن پدیده باشد تا رابطه برقرار شود در حالیکه در اصالت ترکیب بدون توجه به این مطلب رابطه برقرار می شود. یعنی امر ثابت از جنس قانون بصورت نیرویی فرض می شود که بر آن چیزی که در خارج وجود دارد و تحقق خارجی مادی دارد حاکم است و بدون اینکه از جنس آن باشد با آن ترکیب می شود (در حالیکه از پارامتری که در کنار آنها است غفلت می شود) قابل تأکید اینکه اشکالات وارد شده به این دیدگاه اشکالات مبنایی که غلط باشد نیست. بلکه در واقع می توان گفت که این دیدگاه برخورد ساده و کودکانه ای با حرکت و تغییر پدیده ها دارد. چراکه ترکیب با حرکت هماهنگی دارد و حرکتی خاص با این دیدگاه قابل تبیین است اما (یک کودک) قدرت تحلیل حرکت کل عالم را ندارد.

## ۱۰- بررسی دیدگاه اصالت تعلق

### ۱۰/۱- تعلق عامل ترکیب پدیده‌ها

دو پدیده برای اینکه بتوانند با یکدیگر ترکیب شوند بایستی که با هم نسبتی داشته باشند در غسیر این صورت ترکیب صورت نمی‌گیرد و کنار هم قرار گرفتن آنها در نهایت حکم مخلوط را پیدا خواهد کرد. در واقع وجود نسبت بین دو پدیده مؤید وجود نوعی کشش و میل برای ترکیب ما بین دو پدیده مورد نظر می‌باشد. از طرفی کشش و میل برای ترکیب در پدیده‌ها به معنای تعلق داشتن پدیده‌ها به هم می‌باشد. برای روشن شدن مطلب و موضوع تعلق و میل به مثال زیر توجه کنید. فرض کنید آهن ربایی در اختیار است. ما بین این آهن ربا و هر وسیله آهنی نوعی کشش وجود دارد که از مرز مشخصی به آن طرف وسایل آهنی به سمت آهن ربا کشیده و جذب آن می‌شود. هر چند که هنوز فاصله‌ای بین آنها برقرار باشد. البته هر قدر آهن ربا از قدرت بیشتری برخوردار باشد این فاصله بیشتر شده و آهن ربا از فاصله دورتری قادر به جذب و کشش آهن و وسایل آهنی می‌شود. چنین رابطه‌ای مانند رابطه حل شدن مثلاً قند در یک استکان چای و یا حل شدن فلزات توسط مایعات اسیدی نیست که بایستی حتماً با یکدیگر اصطکاک و برخورد پیدا کنند تا عمل ترکیب واقع شود. در اینجا و در این رابطه با وجود فاصله آهن کم کم به سمت آهن ربا کشیده می‌شود. اما مابین آهن و آهن ربا چه چیزی وجود دارد که آنها را به سمت هم (یا یکی را به سمت دیگری) می‌کشاند؟ مشخص است که ما بین آنها میدانی از جاذبه وجود دارد که بصورت یک قوه و نیرو و یا پتانسیلی عمل کرده و باعث کشش آهن به سوی آهن ربا می‌شود. برای نزدیکی و آشنایی ذهن به مسأله کشش و میل لازم است که در این مثال به قوه مذکور یعنی میدان جاذبه بدون در نظر داشتن آهن و یا آهن ربا توجه شود. در واقع در این مثال برای درک و حس کردن قوه و میدان جاذبه (که مشابه مسأله تعلق است) مجبور به استفاده از آهن و آهن ربا شدیم. برای نزدیک شدن به مسأله کشش و میل موجود در پدیده‌ها مثال دیگری ارائه می‌شود. اگر سیمی از مس در یک تکه چوب یا عایق بی‌پیچیم و بعد به دو سر آن سیم برق وصل کنیم جریان الکتریسیته در داخل سیم پیچ باعث می‌شود که اطراف وسیله ساخته شده میدان جاذبه ایجاد شود. در این وسیله (و در این مثال) برای ادراک از جاذبه دیگر

بدوجود آهن و آهن‌ریا احتیاجی نیست در حالیکه میدان جاذبه وجود دارد. به عبارت دیگر بر اساس مثال دوم  
تصوری از جاذبه پیدا شده است بدون اینکه نیازی به طرفین جاذبه احساس شود.

### ۱۰/۲- تعریف پدیده‌ها بر اساس جاذبه

بر اساس تعریف بدست آمده از جاذبه (و تعلق) می‌توان پدیده‌ها را با توجه به آن تبیین نمود. درست  
همانند تعریف پدیده‌ها در دیدگاه اصالت ماهیت یا اصالت وجود که همه چیز به ماهیت یا به وجود برمی‌گشت.  
در این دیدگاه می‌توان همه چیز را به جاذبه تعریف کرد. یعنی هر پدیده‌ای خود یک نحوه از جاذبه و میل  
است. البته واضح است که جاذبه‌ها مختلف بوده و یکسان نمی‌باشند. یک پدیده دارای کشش و میل بسیار  
زیاد است اما در مقابل پدیده دیگر کشش کمتری دارد. بعنوان مثال پاره‌ای از اشیاء هستند که بیشتر مورد  
توجه قرار می‌گیرند. حتی در مورد انسانها هم این مطلب صادق است. افرادی هستند که وقتی وارد محلی  
می‌شوند همه مجذوب او شده به او میل و کشش پیدا می‌کنند. مانند حضرت یوسف (ع) که به محض ورود  
به محلی همه را مجذوب خود می‌ساختند. بنابراین همانگونه که اشاره و تأکید شد در این دیدگاه هر پدیده و  
چیزی خود یک نحوه از جاذبه و تعلق است که به موارد مشابه و همگون خود میل و کشش دارد و این امر  
محدود به چیزی نیست هم بین انسانها نوعی تعلق وجود دارد و هم بین ملتها و حتی بین مفاهیم و... یعنی  
بر اساس تعلق و میل به یکدیگر است که ترکیب بین (حداقل) دو پدیده حاصل شده، امر سومی واقع می‌شود.

### ۱۰/۳- شدت و ضعف تعلقات

مطالب عنوان شده در خصوص تعلق و میل معنای کلی و عام (اصالت) تعلق را روشن می‌سازد. برای  
روشنتر شدن موضوع و بررسی حالات خاص در این قسمت مثالهایی در زمینه ترکیبات خاص ارائه  
می‌شود. فرض کنید خانواده‌ای علاقه به داشتن فرزند دارد. پس از تولد فرزند خصوصا اگر فرزند متولد شده از  
جنسی باشد که از قبل مورد نظر خانواده هم بوده است. ما بین والدین و فرزند تازه متولد شده یک نحوه  
کشش و علاقه بسیار زیادی بوجود می‌آید. قاعدتا اگر در فرزند تازه به دنیا آمده نقص، عیب یا اشکالی جسمانی  
وجود داشته باشد چون این امر زحمت و مشقتی برای والدین و اطرافیان طفل به همراه دارد و باعث تغییر  
در زندگی آنها می‌شود میل و علاقه به طفل به شدت حالت قبل نبوده و بسیار احتمال دارد که با کراهت و

ناراحتی او را بپذیرند و با او ترکیبی (عاطفی) در حداقل ممکن داشته باشند. در مورد زندگی زناشویی و مشترک نیز این مطلب صادق است. بعنوان نمونه می‌توان به زندگی حضرت امام حسن مجتبی (ع) اشاره نمود که حضرت به‌همسر خود میل و کششی در حد بسیار نازل داشته است. چراکه آن فرد دشمن حضرت بود و لسی حضرت بواسطه صیغه عقد خوانده شده فقط حقوق قانونی او را مراعات می‌کردند. در مقابل می‌توان به زندگی مشترک حضرت زهرا (س) و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) توجه نمود. کشش و میلی که حضرت زهرا (س) به حضرت علی (ع) دارند به حدی است که ایشان حاضر است همه هستی و وجود خود را فدای همسرشان نمایند. این کشش و میل بقدری قوی و عظیم است که حالت تاریخی پیدا کرده و همه انسانها را به سوی خود جذب می‌کند. در نتیجه بهنگام ایام شهادت صدیقه طاهره همه انسانها از مسرد و زن، کوچک و بزرگ، پسر و جوان در حالتی از حزن و اندوه فرو رفته و ماتم زده و عزادار هستند. در همین راستا باز می‌توان به کشش و علاقه حضرت زینب (س) به برادر بزرگوارشان حضرت سیدالشهدا امام حسین (ع) اشاره کرد. آن حضرت نه فقط در عاشورا و واقعه کربلا بلکه در طول زندگی پر برکتشان در تمام صحنه‌ها نسبت به برادر بزرگوارشان آقا امیرالمؤمنین حضرت امام حسین (ع) جانفشانی داشته اند. اینها نمونه‌هایی از کششهای انسانی در سطوح و افقهای بسیار بالا است. در سطوح مردم عادی هم، چنین میلیها و جاذبه‌هایی وجود دارد. مانند آنچه در مورد علاقه والدین به فرزند ان و بر عکس اشاره شد. اصولاً وجود همین میلیها و کششهاست که باعث دوام و قوام نهاد خانواده می‌شود و به آن ساختار مشخصی می‌بخشد. این سازماندهی، اراده‌ها را در خانواده حول یک محور متمرکز کرده و ورود و خروج به نهاد خانواده را تحت کنترل خود درمی‌آورد و در نهایت استحکام آنرا شدت می‌بخشد. لذا به این خاطر است که در جوامع مسلمان مخصوصاً شیعی خانواده اصالت می‌یابد و برای برقراری پیوند زناشویی جدیدی در آن اراده‌های مختلف و متعددی می‌بایست که حضور داشته و اظهار نظر نمایند. این امر باعث می‌شود تا با یافتن افراد هم سطح و کفو خانواده امنیت بیابد چراکه اسلام هر نوع تولید محصولی را مد نظر ندارد. ضایع شدن استعدادها و ظرفیتها را توصیه نمی‌کند. عبور و گذر از اراده‌های مختلف باعث می‌شود تا ظرفیتها و هم کفه بودن افراد محک خورده و مشخص شود. چنانچه پیوند این اراده‌ها و جاذبه‌ها سست و گسسته شود. (همانند آنچه که در مغرب زمین شاهد آن هستیم) نتیجه ای جز بی بها شدن



خانواده به‌مراه نخواهد داشت. اصولاً رعایت شیئونات در خانه و خانواده مبدأ اصلاح بسیاری از مسائل است. در صورتیکه این شیئونات بر اساس اصول مادی و غیر الهی تنظیم شود جریان سرمایه‌داری در ارکان خانواده نیز رسوخ کرده باعث متلاشی شدن آن می‌شود. البته در این رابطه باید توجه داشت که شیئونات را نباید صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد و مقررات در نظر گرفت. بلکه باید به‌عنوان یک سیستم پویا و متغیر در نظر گرفت که در طول زمان و در مواجهه با شرایط مختلف، تغییر و تحول می‌یابد.

### ۱۰/۴- حقیقی بودن ترکیبات عاطفی

در هر ترکیبی دقیقاً (حد اقل) دو جزء چنان رابطه‌ای باهم برقرار می‌سازند که حاصل آن رابطه پیدایش محصول سومی است متفاوت از اجزاء اولیه اگر تنها دو جزء مورد نظر در کنار هم قرار می‌گرفتند حاصل مخلوطی می‌شود از آن دو جزء و پدیده جدید و سومی از این مخلوط بدست نمی‌آید. بعنوان مثال علاقه والدین به وجود فرزند (در دیدگاه اصالت تعلق) ترکیب شده و هویت جدید و سومی ایجاد می‌شود. یعنی کشش و علاقه به‌بچه بصورت یک میدان جاذبه‌یاعث می‌شود تا طفل به‌درون محیط خانواده کشیده شود. در آن باقی و محفوظ بماند. لذا زمانی که اتفاقی برای بچه می‌افتاد و او به‌هر بهانه‌ای (بیماری، دزدی و...) از محیط خانه و از دایره جاذبه و کشش خارج می‌شود همه به‌تکاپو و تلاش می‌افتند، و همه به‌گونه‌ای احساس ناراحتی و درد می‌کنند و بواسطه پیشامد آن واقع یکدیگر را مورد سرزنش و شماتت قرار می‌دهند. حتی این موضوع می‌تواند باعث بروز اختلاف در محیط خانه شده و ترکیبات قبلی را خدشه دار سازد. به‌عبارت دیگر منفک شدن طفل از محیط خانه منجر به تجزیه یک ترکیب عاطفی شده است، ترکیبات عاطفی دیگر را نیز تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. بنابراین رابطه و ترکیب علاقه والدین به‌فرزندها نه تنها وجود دارد و حقیقی است بلکه این رابطه و ترکیب حقیقی‌تری از رابطه مابین اشیاء می‌باشد.

### ۱۰/۵- فرهنگ بستر جاذبه‌ملیتیها

همانند خانواده‌ها بین ملل مختلف هم میل وجود دارد در این خصوص بستر میل و جاذبه‌فرهنگ است یعنی اشعار ادبیات، هنر و ... یک ملت به‌راحتی بین ملتی جاری می‌شود اما ملت دیگری امکان نفوذ و رسوخ پیدا نمی‌کند. به‌عنوان نمونه می‌توان به‌تبادل و نزدیکی فرهنگهای ملل آلمان و فرانسه اشاره کرد که در طول تاریخ این تبادل و کشش فرهنگی وجود داشته و دارد. همچنین می‌توان به‌ملل آسیایی که مبدأ بسیاری از

تمدن‌ها بوده‌اند مانند هند، ایران و یا چین که روابط و پیوندهای فرهنگی مابین آنها عمیق و ریشه‌های دیرینه تاریخی دارد اشاره نمود. ارتباط و پیوندی که میان ملل آسیایی یا میان ملل اروپائی با یکدیگر وجود دارد به هیچ وجه قابل تکرار به صورت ترکیبی از ملل آسیایی با ملل اروپائی نمی‌باشد. اچنانا اگر پیوندی هم پیدا شود در سطحی بسیار نازل و در حداقل ممکن خواهد بود و امکان گسترش و ریشه دواندن نخواهد داشت.

### ۱۰/۶- وجود کشش ما بین مفاهیم

علاوه بر زمینه‌های اشاره شده در مورد مسائل جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی ما بین مفاهیم نیز یک نوع کشش و تمایلی وجود دارد. بعنوان مثال انسان وقتی اشعار عرفانی عرفای اسلامی مانند حافظ را با فلسفه فیلسوفان مادی از قبیل هگل مقایسه می‌کند هیچ نوع کشش و پیوندی ما بین آنها احساس نمی‌کند. در یکی آدمی به لذات معنوی و عبادت در نیمه شب و راز نیاز با خالق هستی دعوت می‌شود در حالی که در دیگری به سوی دنیا و راههای بهره‌وری بیشتر از آن خوانده می‌شود. در نتیجه اشعار عرفانی (حافظ) برای فلاسفه غیر الهی جذابیت نداشته‌اند و کششی به آن ندارند و در مقابل مطالب دنیا خواهانه آنها برای مسلمانان هیچ میل و رغبتی را به دنبال نمی‌آورد. چرا که هر کدام راه مجزایی را برای دستیابی انسان به کمال معرفی می‌کنند. هر قدر این مسیرها از یکدیگر دورتر باشند مفاهیم نیز از یکدیگر فاصله می‌گیرند.

### ۱۰/۷- ملاحظه قیودات کاربردی در ترکیبات

در مورد اشیاء هم جاذبه، میل، کشش (برای ترکیب) وجود دارد. در اینجا هم میل و کشش برای ترکیب از شدت و ضعف برخوردار است میلهای شدید خیلی سریع و زود منجر به ترکیب می‌شود در حالیکه در مورد کششهای ضعیف ممکن است این امر سالها و یا حتی قرن‌ها به طول بیانجامد. بعنوان مثال قند در یک استکان چای خصوصاً اگر چای داغ باشد خیلی سریع و به شدت ترکیب می‌شود لیکن اگر گرمای چای کم باشد ترکیب به کندی صورت می‌پذیرد و هر قدر گرما کمتر باشد شدت ترکیب نیز کاهش خواهد یافت. اما

به هر حال میزان شدت چنین ترکیبی با میزان شدت و میل ترکیبی قند با قنددان قابل مقایسه نیست. در خصوص مورد اخیر ترکیب مورد نظر ممکن است پس از سالها به وقوع بپیوندد. در همین راستا می توان مثلا به تأثیری که جریان آب بروی تخت سنگ ها و صخره ها دارد نیز اشاره کرد. جریان مشخصی از آب ممکن است بعد از سالها و یا حتی بعد از چند قرن باعث ایجاد تغییری در یک تخت سنگ شود. مواردی از این قبیل که ترکیب در آن بسیار کند و در طول سالهای طولانی حاصل می شود اصولا کاربردی نبوده ارزش دقت و محاسبه چندان زیادی ندارند. بنابراین در یک ترکیب (خاص) هم مجموعه اجزاء و پدیده ها در مورد نظر هستند و هم زمانی که این اجزاء برای ترکیب شدن به خود اختصاص می دهند. توجه توأم به این دو امر بحث کاربرد و نحوه برخورد با ترکیبات اشیاء را مشخص می سازد. در واقع برای ملاحظه ترکیبات قیوداتی از قبیل زمان، مکان، شرایط و... دخالت می یابند. چرا که هر نوع ترکیبی آن هم تحت هر شرایطی مطلوب و مورد نظر نیست (در نتیجه کاربرد نخواهد داشت).



## ۱۱- بررسی دیدگاه اصالت تعلق (۲)

### ۱۱/۱- انجام ترکیب تحت نقشه معین

می‌دانیم در هر ترکیب خاصی مواد مشخصی آنهم به مقدار معین از هر کدام دخالت دارند. سؤال این است که چرا این مقدار از مواد مورد نظر حتما و بطور قطع نتیجه مطلوب را بهمراه دارند؟ آیا امکان ندارد که ترکیب این مواد نتیجه دیگری که قابل پیش بینی نیست را به دنبال داشته باشد. آیا همیشه نتیجه یکسان و مشخص است؟ چرا اینگونه است؟ در پاسخ باید گفت که همواره ترکیب مقدار معینی از مواد مسیر خاصی را آنهم در مدت زمان معلومی طی کرده نتیجه دلخواه را بهمراه دارد. اما باز می‌توان پرسید که این مسیر و این زمان چگونه مشخص و تعیین شده است؟ واضح است که هر ترکیب غایت و هدف مشخصی دارد و برای رسیدن به آن غایت و هدف می‌بایست تحت نقشه معینی عمل کند (شود) بنابراین هر ترکیبی دارای نقشه معینی است که ترکیب تحت آن صورت گرفته غایت مورد نظر بدست می‌آید. از طرفی این نقشه‌ها متناسب با ترکیبات هستند لذا هر موجود و پدیده ای از جمادات، نباتات، حیوانات و انسانها دارای نقشه مشخصی متناسب با جود می‌باشند. که با نقشه موجود یا پدیده دیگر متفاوت است. نقشه حرکت حیوانات مختص به خود آنان است و متفاوت از نقشه حرکت انسانها یا نباتات می‌باشد... در واقع هر پدیده به نوعی متعلق به آن مقصد و یا غایتی است که بایستی مطابق نقشه مرتبطه حرکت کرده بدست آید.

### ۱۱/۲- تحت نظام بدون نقشه‌ها (غایتها)

بر اساس توضیحات ارائه شده هر پدیده دارای یک نقشه حرکت مخصوص بخود است و این نقشه‌ها هم به یک معنا ثابت و غیر قابل تغییر هستند. حال باید پرسید که آیا رابطه و ارتباطی مابین نقشه‌ها وجود دارد یا خیر؟ یعنی آیا غایت همه پدیده‌ها با هم وحدت دارند و یکی هستند (که این امر منجر به اتصال مطلق می‌شود) و یا اینکه که هیچگونه ارتباطی مابین غایت پدیده‌ها با یکدیگر وجود ندارد و هر پدیده ای بدون ارتباط و توجه به سایر پدیده‌ها به سمت غایت خود بر اساس نقشه مربوطه کشیده می‌شود (که این امر نیز منجر به انفصال مطلق خواهد شد) و یا حالت سوم این که تمام نقشه‌ها و غایت پدیده‌ها تحت یک نظام قرار

دارند که در آن نظام و مجموعه یک تعلق (و یک نقشه یا یک غایت) بعنوان محور نظام و مجموعه عمل می‌کند و یک غایت بعنوان غایت مطرح می‌باشد؟ مشخصاً بعد از شکسته شدن اصل بساطت و پذیرش مجموعه نگری این دیدگاه یعنی مجموعه نگری در همه زمینه‌ها و در هر امری بایستی ملاحظه و رعایت شود. لذا در اینحالت (یعنی در این دیدگاه) نیز با مجموعه‌ها و نظاماتی از غایتها مواجه هستیم که اولاً در هر نظامی یک غایت به‌عنوان محور غایت‌های آن نظام عمل می‌کند. ثانیاً هر نظامی تحت نظام شاملتر قرار دارد بنابراین (بر اساس مجموعه نگری و با توجه به دیدگاه‌های اصالت تعلق) می‌توان چنین نتیجه گرفت که نقشه و غایت خاک و جمادات برای نباتات و مراتب بالاتر از آن تهیه شده است. همچنین نقشه و غایت نباتات برای حیوانات و مراتب بالاتر از آن و حیوانات هم برای انسانها تهیه شده است. در این راستا نقشه و غایت انسانها هم برای عوالم بالاترشان طراحی و تهیه شده است.

### ۱۱/۳- منزلتهای تعلق

تعلق بطور کلی از دو منزلت برخوردار است. منزلت و مرتبه اول فعلیت تعلقی نام دارد. این منزلت شامل مراحل است که باید در آینده طی شود در واقع این منزلت تعلق و کشش به‌آینده یعنی غایت مورد نظر دارد که همان کتاب و نقشه می‌باشد. اما وقتی که مراحل و مسیرهای مورد نظر مطابق با نقشه طی شد و غایت مربوطه محقق گردید با مرتبه و منزلت فعلیت تحقیقی مواجه می‌شویم. برای روشن شدن موضوع فرض کنید شخصی علاقه مند است که مطالبی در معرفی و دفاع از انقلاب اسلامی تهیه نماید. این نفس کشش و علاقه ای که به موضوع پیدا شده است فعلیت تعلقی نام دارد. پس از اینکه مراحل مربوطه و انجام کار طی گردید و مطلب یا مطالب مورد نظر تهیه و چاپ نیز شد با فعلیت تحقیقی مواجه هستیم. بعنوان مثالی دیگر اگر بخواهیم با ابزار و مواد مشخصی ترکیب خاصی را در آزمایشگاه بدست آوریم احساس نیاز برای انجام آن آزمایش خاص و تهیه ترکیب مربوطه فعلیت تعلقی نامیده می‌شود. انجام آزمایش و بدست آوردن ترکیب مورد نظر نیز فعلیت تحقیقی است. بطور خلاصه فعلیت تعلقی حکایت از تعلق زمانی و فعلیت تحقیقی حکایت از تعلق مکانی دارد.

## ۱۱/۴- تعریف زمان

گاهی زمان را به یک لحظه و یا یک آن تعبیر می‌کنیم و بر همین اساس آنرا (مثلاً از ۱ تا ۲۴ ساعت هم) درجه بندی می‌نماییم و بصورت یک امر عمومی در اختیار همه قرار می‌دهیم در واقع در چنین حالتی زمان را مانند مفهوم ظرفیت برای ظرف بصورت یک امر انتزاعی در نظر گرفته ایم. برخوردی اینچنین با زمان برای همه یکسان می‌شود در حالیکه مکانهای آنها متفاوت است و بایستی که قاعدتاً زمان آنها نیز مختلف باشد. در قدم بعد می‌توان زمان هر چیزی را متصل و مرتبط به گذشته و آینده آن دانست. یعنی گذشته هر پدیده ای از حال و حال هم از آینده بریده نیست. در واقع تعریف فعلی همان تعریف در مرحله قبل است. تنها با این فرق که لحظات به صورت یکپارچه در نظر گرفته شده است. حسن برخوردی این چنین با زمان و این تعریف نسبت به تعریف گذشته در اینست که گذشته حال و آینده هر پدیده ای باعث می‌شود با زمان (زمانهای) خاصی مواجه باشیم. پس زمان از حال کلیت خود خارج شده و بصورت خاص تعبیر می‌شود. این مسأله در واقع بر داشتن یک قدم به جلو محسوب می‌شود به این معنی که چیزی به اسم زمان عام و کلی وجود ندارد بلکه با زمانهای خاص که مربوط به هر پدیده ای است مواجه هستیم ولی هنوز تعریف مشخصی از زمان ارائه نشده است. پس زمان هر شیء باید چگونه تعریف شود؟ زمان هر شیء برابر با تغییرات همان شیء است. یعنی تغییرات هر پدیده‌ای زمان شیء را مشخص می‌کند. پس زمان به تغییر و تبدیل و یا به عبارت بهتر به حرکت معنا شده است. اما می‌دانیم حرکت یا تغییر پدیده‌ها یکسان نیست و متفاوت می‌باشد. سؤال این است که منشأ این تفاوت در چیست؟ مشخص است که در هر تغییری مسافتی طی می‌شود به عبارت بهتر مکان شئی تغییر می‌یابد و ترکیب آن بصورت دیگری در خواهد آمد. بعنوان نمونه پدیده را جامد را قبل از تغییر مانند قند در نظر می‌گیریم. این شیء در صورت ترکیب با چای دیگر جامد نبوده تبدیل به مایع می‌شود. از طرفی هر قدر حجم چای و حرارت آن بیشتر باشد قند سریعتر در آن حل می‌شود و برعکس هر قدر میزان این دو عامل (حجم و حرارت) کمتر باشد قند دیرتر با چای ترکیب می‌شود در نهایت که قند در چای حل گردد. همانطور که بیان شد دیگر قند نیست به چیز دیگری (به مایع) تبدیل شده است. در واقع در هر تغییر و حرکتی علاوه بر آنکه مکان شیء یعنی ترکیبات آن تغییر می‌یابد (مسافتی طی می‌شود) سرعت و شتاب و نرخ شتاب تغییرات نیز

ثابت و یکسان نخواهد بود در مورد. مثال مذکور (حل شدن قند در چای) سرعت و شتاب تحت تأثیر دو عامل حجم و حرارت چای قرار دارد و در نهایت که قند به مایع تبدیل می‌شود، نرخ شتاب قند نیز تغییر یافته است. بنابراین وقتی نرخ شتاب پدیده ای تغییر یابد آن پدیده خود نیز تبدیل به پدیده دیگری می‌شود. هر چند تعریف زمان بر اساس تغییر پدیده‌ها دقیقتر از تعاریف قبلی می‌باشد اما باز خالی از اشکال نیست. مهم‌ترین و اساسی‌ترین اشکال در این تعریف این است که حرکت و تغییر بصورت جبری و مادی تعریف می‌شود. قند در چای قرار می‌گیرد بالاچارو جبرا بایستی که در چای حل شود و چاره ای غیر از این وجود ندارد.

### ۱۱/۵- تعریف نرخ شتاب

هر تغییری با طی مسافت، سرعت و شتاب همراه است. این سه عامل مشغوم به هم هستند و امکان جدا کردن و انتزاع آنها از یکدیگر وجود ندارد. شتاب در واقع همان تغییرات سرعت و یا به عبارتی شدت سرعت و تحرک آن را نشان می‌دهد. فرض کنید خودروئی از نقطه الف به سمت نقطه ب حرکت کند. سرعت اولیه این خودرو ۱۰ کیلومتر در ساعت است. چنانچه در طول مسیر سرعت آن به ۲۰ کیلومتر در ساعت افزایش یابد شتاب و تحرک خودرو یعنی سرعت آن بیشتر شده است. حال فرض کنید اگر در طی این مسیر سرعت خودرو بقدری زیاد شود که اتومبیل مثلا به چیز دیگری تبدیل شود. در چنین حالتی باید گفت که نرخ شتاب اتومبیل اولیه تغییر کرده تبدیل به چیز دیگری شده است. در واقع جرم پدیده‌ها پس از گذر از سرعت مشخصی تغییر می‌یابد و به موج یا نور تبدیل می‌شود. نکته دیگر اینکه در تعیین مدت تبدیل یا تغییر باز مجبور هستیم که از زمان همانگونه که بصورت انتزاعی تعریف شده است استفاده کنیم. در واقع آن تعریف (تعریف انتزاعی و بریده از زمان بصورت آن لحظه) تعریف تبعی زمان است نه تعریف اصلی آن. با توجه به تعریف ارائه شده از زمان (زمان برابر با تغییر است) مشخص می‌شود که جهان ازلی نبوده حتما آغاز و ابتدائی دارد چرا که ملاحظه می‌شود جهان دائما در حال تغییر است. اما اینکه آیا جهان انتهایی دارد یا خیر هر چند می‌توان برای آن فرض عقلی قائل شد. اما این مطلب وابسته به اراده حضرت حق سبحانه و تعالی می‌باشد تا زمانی که اراده آن حضرت در خصوص حرکت و تغییر جهان استوار است جهان نیز باقی بوده دارای حرکت و تغییر می‌باشد.



## ۱۱/۶- تعریف مکان

باتوجه به ترکیب پدیده‌ها براساس تعلق ونقشه مربوطه مکان هر پدیده ای عبارت از تناسبات ویا تعلقاتی است که آن پدیده در درون خود دارد سیری که این تعلقات جهت رسیدن به مقصد و غایت طی می‌کنند زمان آن پدیده را مشخص می‌کند. در نتیجه گذشته پدیده به حال و حال آن به آینده به نحوی کشش (زمانی) خواهد داشت. بنابراین (در این دیدگاه) هم با تناسبات مکانی وهم با تناسبات زمانی در مرحله تحقق نقشه که بعنوان قوانین عمل می‌کنند مواجه هستیم. در نتیجه تناسبات مکانی به تناسبات زمانی متقوم است و تناسبات زمانی هم به تناسبات غایت متقوم و مرتبط می‌شود.

## ۱۱/۷- تعریف اختیار وعلیت

می‌دانیم که در هر ترکیب مواد مشخصی دخالت دارند بعلاوه میزان و مقدار هر کدام از این مواد نیز معین می‌باشند طوریکه کم و زیاد شدن مقدار این مواد باعث می‌شود تا ترکیب انجام نشده نتیجه مورد نظر را بهمراه نداشته باشد. در واقع در ترکیب با عیار ونسبتهای کمی و کیفی معینی مواجه هستیم که مراحل تعیین شده ای را طی می‌کنند تا نتیجه مورد نظر حاصل شود. پس در صورتیکه از چگونگی و وضعیت این تناسبات که تناسبات مکانی است سوال شود بدین معنی که چرا در ترکیب مشخصی این مواد آنهاهم با میزان معین دخالت دارند از آنجا که این تناسبات مکانی متقوم به تناسبات زمانی است پاسخ این است که چون این ترکیب خاص می‌بایست این مسیر و مراحل مشخص را طی نماید وچنانچه علت تناسبات زمانی یا مراحل ومسیری که بایستی طی گردد مورد سوال واقع شود از آنجا که تناسبات زمانی هم متقوم به غایت وهدف نهایی است پاسخ سوال روشن خواهد شد بدین نحو که طی این مسیر و مراحل برای رسیدن به آن هدف و غایت لازم و ضروری است. در نتیجه علیت در این دیدگاه به تناسبات زمانی و مکانی معنا و تعریف می‌شود. یعنی اگر از معلول سوال کنیم که چرا و چطور این معلول بدست آمده است و این نتیجه حاصل شده است. پاسخ اینست که چون این مواد و این تناسبات یعنی این علتها را داشته است و اگر سوال شود که چرا این مواد یا این علتها این معلول مشخص را نتیجه داده اند پاسخ در دستیابی و رسیدن به علت غائی نهفته است و علت غائی برای تمام علتها در هر تعلقی کشش و میل به سمت حق تبارک و تعالی است که همان مشیت حضرت حق می‌باشد و این

مشیت در کتاب متجلی است. بنابراین کتاب نقشه کل عالم می‌شود (تبیین کل شئی) پس می‌توان نقشه هر پدیده ای را بعنوان کتاب او در نظر گرفت. این کتاب در مورد انسانها همان (نامه) اعمال آنها می‌شود. در مقابل علیت اختیار هم در این دیدگاه (مانند آنچه که در دیدگاه اصالت ربط (ترکیب) آمده است) به حاکمیت بر تغییر روابط تعلق تعریف می‌شود.

### ۱۱/۸- تعریف علم و قانون

همانگونه که اشاره شد ترکیبات براساس تعلق و تحت نقشه ای مشخص انجام می‌شود. این نقشه یا کتاب که امر ثابتی است بعنوان قانون مطرح و معرفی می‌شود. در مقابل علم هم به کیفیت اعمال اختیار شده اطلاق می‌شود. بدین معنی که چگونگی انتخاب مواد بهمراه میزان هر کدام ونحوه ترکیب آنها علم نام دارد.

## ۱۲- نقد دیدگاه اصالت تعلق

### ۱۲/۱- تعلق به خود، عامل سکون

گفته شده که تعلق و فاعلیت متقوم به هم و تحت امر ثابتی (نقشه) قرار دارند. باید دید آیا بر این اساس و با این تعریف واقعا حرکت واقع می‌شود یا خیر؟ اگر هر پدیده‌ای با توجه به تعلق تعریف شود، بدین معنی که پدیده مربوطه به خود تعلق دارد این تعلق باعث می‌شود تا آن پدیده هیچ میل و علاقه‌ای برای خروج از وضعیت خود نداشته باشد و بجای دیگری کشش پیدا نکند. لاجرم هیچ فعالیتتی نیز از خود بروز نخواهد داد چرا که به وضعیت فعلی تعلق و علاقه دارد. کاملا واضح و مشخص است که ارائه تعریفی اینگونه از پدیده‌ها منجر به سکون محض می‌شود و با اصل حرکت (که بعنوان امری واقعی وجود داشته و ملاحظه می‌شود) سازگار نباشد. علاوه بر این نکته (و این نقص) باید توجه داشت که مراحل را که یک پدیده قصد طی کردن آن را دارد هیچکدام نمی‌توانند و نباید بعنوان هدف نهایی و مقصد غایی حرکت مطرح باشند. این مراحل و منازل هر کدام به نحوی جهت حرکت را مشخص می‌کنند. در واقع جهت‌ها واسطه‌ای برای رسیدن به مقصد نهایی هستند. بنابراین مقصد هر پدیده بایستی به گونه‌ای تعریف و تبیین شود که هیچگاه حرکت از پدیده سلب نشود. چرا که هر مخلوقی (تا زمانیکه مخلوق است) نیازمند حرکت می‌باشد. در اینکسار (تعریف و تبیین هدف) باید به گونه‌ای عمل شود که حرکت هر مخلوقی اعم از خرد یا کلان را بتوان تشریح کرد. بعنوان مثال فرض کنید دانه‌ای مراحل مختلفی را طی می‌کند و به درخت تنومندی تبدیل شده، به بار می‌نشیند. آیا پس از محصول دادن هدف دیگری برای آن متصور نبوده حرکتی برای او بایستی قائل شویم. آیا در این مرحله درخت به سکون می‌رسد یا اینکه رسیدن به محصول خود یک مرحله از مراحل حرکت او بحساب می‌آید.

### ۱۲/۲- حرکت جبری تحت نقشه

گفته شد که تعلق تحت نقشه‌ای ثابت قرار دارد. این نقشه در واقع خود نوعی قانون بحساب می‌آید. لذا تعلق به عبارتی باید تحت قانون عمل کند. به عبارت دیگر حرکت و ترکیب در این دیدگاه قانون مند شده حالت جبری می‌یابد. در نتیجه این دیدگاه هم قادر نیست در کل عالم را بصورت جبرانی تفسیر و تعبیر نماید.

چراکه حرکت تحت امر ثابت ممکن نیست و تنها عکسی از حرکت را ارائه می‌کند. بعلاوه اختیار نیز که به حکومت بر روابط معنی گردید توصیفی و درونی می‌شود و حکومت بر روابط بیرونی چون تعلق تحت قانون عمل می‌کند، جبری خواهد شد. به تبع بهم خوردن معنای اختیار، علم هم بی معنا می‌شود چراکه علم به اختیار تعریف شده از کانال آن حاصل می‌شود.

### ۱۲/۳- تعلق حاکم بر خصوصیات

اصولا مابین تعلق و خصوصیت (غایت) مورد نظر سه حالت زیر قابل تصور است.

۱- خصوصیت حاکم بر تعلق باشد. چنانچه تعلق نسبت به خصوصیات خود حاکم نباشد. حرکت جبری صورت گرفته در نتیجه تعلق به عبارتی از تعلق بودن ساقط می‌شود. چراکه وقتی به غایت (خصوصیت) مورد نظر دست یافت. از حرکت باز خواهد ایستاد. یعنی نقشه کاملا اجرا شده و به انتهای خود رسیده است و نقشه دیگری برای حرکت وجود ندارد. نقشه قبلی و مورد نظر نیز فقط تا دستیابی به غایت تعریف شده است.

۲- خصوصیت و تعلق هیچکدام بر دیگری حکومت نداشته باشند. این حالت نیز تفاوتی با حالت قبل ندارد. چراکه پس از دستیابی به خصوصیت (غایت) مورد نظر یعنی پس از طی مراحل متعدد و بسیار زیاد باز حرکت متوقف می‌شود چون نقشه محقق شده است و امری پس از آن تعریف نشده و وجود ندارد.

۳- خصوصیت تحت حاکمیت تعلق قرار داشته باشد. به عبارت بهتر تعلق خصوصیت ساز باشد. در چنین حالتی تعلق نه تنها تا انتهای حرکت تعریف شده تعلق باقی می‌ماند بلکه مدام خصوصیات مختلفی را نیز ایجاد می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که تعلق فاعلیت یافته بصورت یک فاعل عمل می‌کند. یعنی تعلق از تعلق بودن تبدیل به فاعل می‌شود.

### ۱۲/۴- ترکیب بر اساس فاعلیت

فرض کنید دو تعلق در اختیار است. بهنگام ترکیب، یکی از این دو تعلق بعنوان اثر گذار و دیگری بعنوان اثر پذیر خواهند شد. در واقع در ترکیب شدت حضور هر کدام از دو تعلق نمی‌تواند یکسان باشد و همین اختلاف پتانسیل باعث ایجاد ترکیب می‌شود. از طرفی ترکیب مابین دو تعلق زمانی حاصل می‌گردد که آنها یک نحوه از میل نسبت به یکدیگر داشته باشند.

اگر چنین میلی وجود نداشته باشد ترکیب حاصل نشده نتیجه مخلوط خواهد بود. اگر در مقابل و بعنوان عدم پذیرش اختلاف پتانسیل در ترکیب گفته شود که ترکیب جبرا صورت می‌پذیرد. باز صحبت پیرامون اینکه تعلق شماره ۱ فرضا با تعلق شماره ۲ ترکیب شود بی معنا خواهد شد. چراکه تعلق شماره ۱ نیست که ترکیب می‌شود و اثر می‌پذیرد یا اثر می‌گذارد بلکه این قانون و جبر است که هم اثر می‌گذارد و هم اثر می‌پذیرد. در حالیکه در اثرگذاری و یا اثرپذیری بایستی یک حداقلی از فاعلیت تلاش و تقلا وجود داشته باشد. در واقع ترکیب بدون تعلق امکان پذیر نیست و تعلق هم بدون میل صورت نمی‌گیرد. و میل هم بدون فاعلیت ممکن نخواهد بود. یعنی فاعلیت برابر است با تحرکی که هر پدیده باید در مقابل پدیده دیگر در ترکیب از خود نشان دهد. حال چه بصورت اثرگذار و بصورت یا اثرپذیر باشد. بنابراین اثرگذاری و اثرپذیری مطلقا از هم جدا نبوده و متقوم به هم هستند. با این توضیحات کاملا مشخص و روشن می‌شود که حرکت بصورت جبری اصولا ممکن نبوده و مساوی با سکون خواهد شد. در مقابل چون در عالم با حرکت‌های متعدد و مختلف مواجه هستیم و دیدیم که حرکت هم جبری ممکن نمی‌باشد. آیا می‌توان حرکت را کلا تحت اختیار تفسیر نمود؟ یعنی حرکت هر پدیده ای را مستقلا متوجه اختیار و یا اراده آن پدیده نمود؟ اگر چنین شود آیا با خدایان بسیاری مواجه نخواهیم شد که خود عهده دار تمامی امور خود هستند؟ در حالیکه پدیده‌ها تماما مرکب بوده لاجرم مخلوق می‌باشند و به هیچ وجه امکان ندارد که در موضع خالق قرار گیرند. در نتیجه از یکطرف معلوم شد که حرکت نمی‌تواند جبری باشد و از طرف دیگر نیز بصورت مطلق تحت اختیار قرار نمی‌گیرد. بنابراین می‌بایست حتما امر سوم (و فقط یک امر نه چندین امر) مابین این دو امر موجد و مفسر حرکت باشد. (گروهی پاره ای از حرکتها را جبری و پاره ای را کاملا اختیاری تفسیر و تعریف نموده اند گذشته از اینکه براساس توضیحات فوق چنین تعاریفی ناصحیح بوده، حرکت را نمی‌توانند توضیح دهند بلکه امر سوم نیز مابین دو امر مذکور ارائه و معرفی نکرده اند). آنچه که بعنوان امر سوم مابین جبر و اختیار می‌تواند عمل کرده موجد حرکت شود، فاعلیت پدیده‌هاست.

## ۱۲/۵- نقشه عامل تقوم اختیار و تعلق

ظرفیت پدیده‌ها مطابق تعلق و کشش آنها مشخص می‌شود. یعنی هر پدیده‌ای مطابق با ظرفیتی که دارد (که در واقع همان نقشه و امر ثابت است) عمل می‌کند. البته هر پدیده‌ای مرکب از اختیار و تعلق می‌باشد. چرا که اگر تنها تعلق در پدیده‌ها در نظر گرفته شود، همه حرکات و امور جبری خواهد شد در حالیکه عامل اختیار که منجر به فعالیت می‌شود. حرکات را از حالت جبری خارج می‌سازد. برای هر پدیده‌ای در مقابل اختیار و تعلق، آن نقشه و به تعبیری کتاب وجود دارد. این کتاب و نقشه تنها کتاب تعلق پدیده نیست. بلکه عامل تقوم اختیار و تعلق نیز می‌باشد. در غیر این صورت اگر در مقابل اختیار و تعلق که در حال حرکت هستند. امر ثابتی واقع نباشد حرکت رها و سرگردان می‌شود.

## ۱۳- بررسی دیدگاه اصالت فاعلیت

### ۱۳/۱- حاکمیت فاعلیت بر نقشه

گفته شد که تعلق و فاعلیت متقوم به هم و تحت امر ثابتی (نقشه) قرار دارند. چگونگی ارتباط تعلق و نقشه (که عینا مشابه ارتباط فاعل و نقشه است) قبلا مطرح گردید و از میان سه حالت قابل فرض حسالت سوم یعنی حاکمیت تعلق به نقشه (که فرض صحیح بود) انتخاب گردید. در مورد فاعلیت و نقشه نیز چنین حالت و وضعیتی وجود دارد. یعنی فاعلیت و اراده است. که بر نقشه حکومت می‌کند بنابراین حد اولیه (ما) فاعلیت است آنهم نه فاعلیتی بسیط بلکه فاعلیت و اراده ای که توسعه یاب است و بزرگ می‌شود. برای روشنتر شدن موضوع وضعیت یک انسان را در مراحل مختلف زندگی از کودکی، بلوغ، میانسالی و... در نظر می‌گیریم. مشاهده می‌شود که در این سیر هم اراده و هم فاعلیت او تغییر یافته، رشد پیدا کرده است. علاوه بر رشد و توسعه یابی درونی و فردی اراده فرد در ارتباط با سایر اراده‌ها قرار گرفته ترکیب شده گسترش می‌یابد (رشد بیرونی). مثلا اراده چند تو در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرد و یک گروه تشکیل می‌شود و یا در سطح وسیعتر و بزرگتر جامعه ایجاد می‌شود. حداقل ممکن در ترکیب اراده‌ها اینست که اراده یک مرد و یک زن در ارتباط و ترکیب با هم خانواده را بوجود می‌آورد. چنانچه اراده اطفال و اولاد به این جمع و خانواده اضافه و ترکیب شود. خاندان و به تبع آن و به دنبال آن قوم، قبیله و عشیره ساخته می‌شود.

### ۱۳/۲- سلسه مراتب فاعلیتها

فاعل یعنی موجد و ایجاد کننده. فاعل می‌تواند هم منزلت خود را تغییر دهد و هم در کیفیت اراده اش تصرف کند و چون اراده او با سایر اراده‌ها ترکیب می‌شود می‌تواند در فاعل مادون خود نیز تصرف نماید و در اراده مافوق خود هم منحل شود. چنانچه این سیر ادامه یابد به فاعلیت حضرت حق و مشیت الهی که فاعلیتی بالاستقلال است ختم می‌شود. چراکه او محتاج و تابع نیست و هیچ تعلق ندارد. بزرگ یا کوچک نمی‌شود و هر قدر که عالم و مخلوقات بزرگ شوند هیچ اثری بر روی اراده و فاعلیت او نخواهند داشت. اما فاعلیت

مخلوقات دارای دو بعد تبعیت و تصرف است و بعد تصرفی آن متقوم به بعد تبعی می‌باشد. البته باید تأکید شود که فاعلیت معصومین و ائمه (ع) با سایر انسانها و مخلوقات تفاوتی اساسی دارد. تعلق اینان به اراده حضرت حق بدون هیچ واسطه‌ای است هیچ امری مابین اراده آنان و اراده حضرت حق وجود ندارد هر چند که در بین آنها هم اختلاف وجود دارد (چراکه مرکب هر جا باشد اختلاف نیز وجود دارد) بعنوان نمونه تعلق حضرت امیرالمؤمنین (ع) به وجود گرامی نبی اکرم (ص) به حدی است که محوریت ایشان را در خود ادراک می‌کنند. لذا مراتب و منزلت ۱۴ معصوم به همان ترتیبی است که به آنها سلام داده می‌شود. البته هر چند که آنها در میان خود با یکدیگر اختلاف دارند. اما منزلت همگی آنها یکی است و کنه وصف آنان قابل درک نیست (برای آشنایی بیشتر می‌توان به زیارت جامعه مراجعه نمود). آنان آن چیزی را می‌خواهند که خدا می‌خواهد. خواسته آنان برابر خواسته خداوند است. و آنقدر عزیز هستند که خداوند هم هر چیزی را که آنها بخواهند می‌خواهد.

آنان به حدی تسلیم اراده الهی هستند که هر چه خالق اراده کند اینان نیز همان را می‌خواهند و در میان آنان وجود گرامی حضرت ختمی مرتبت بالاترین مقام را دارا می‌باشد در عالم گذاشته شد. خداوند به همه مخلوقات امر کرد که از آتش عبور کنند اولین اراده‌ای که حتی سؤال نکرده عبور نمود اراده نبی اکرم بود و به دنبال ایشان سایر انبیاء که قبلاً ترسیده بودند عبور کردند) بنابراین در سلسله فاعلیتها وجود گرامی نبی اکرم پس از ائمه است. خداوند گفته است و ساء فاعلیتها نیست به این فاعل محسوس بصورت فاعل تصرفی و تبعی فرزند من است. این مسیر سر تهییم به ستمیهای تبعی محض مانند جمادات و حیوانات نباتات ختم می‌شود. روشن است که برای جمادات و نباتات نیز بایستی سهمی از پذیرش و فاعلیت قائل شد زیرا در غیر این صورت نمی‌توانند در هیچ ترکیبی حاضر شوند.

### ۱۳/۳- اختلاف فاعلیتها

می‌دانیم تمامی موجودات به لحاظ مخلوق بودن مرکب بوده نیازمند ترکیب هستند و این امر باعث حرکت و تحرک آنها می‌شود. این مطلب حتی در مورد وجود گرامی معصومین و ائمه اطهار (ع) نیز صادق است چراکه آنها نیز مخلوق می‌باشند. نکته قابل توجه اینست که موجودات بواسطه مخلوق بودنشان دارای اختلاف نیز هستند زیرا اگر هیچ اختلافی با هم نداشته و همه با هم برابر بودند بساطت پیش می‌آمد که دیگر



احتیاجی به تحرک و حرکت ندارد. پس مخلوق هم محتاج حرکت است و هم با دیگر مخلوقات اختلاف دارد. بدین خاطر اختلاف عین شرف و عزت است چون از این طریق و با ترکیب با سایر مخلوقات حض و لذتی متوجه آنها می‌شود. بنابراین وجود اختلاف را باید کمال لطف و احسان حضرت حق تعالی بحساب آورد. چراکه هرآنچه که لازمه وجود مخلوقات باشد از جانب آن حضرت به‌بندگان اعطا شده است. از طرفی می‌دانیم وجود گرامی نبی اکرم (ص) محور عالم می‌باشند و بواسطه ایشان سایر موجودات خلق شده‌اند تا از این طریق ایشان با همه وجوه و لسانها خدا را تسبیح کنند در این میان لذت و بهره ای نیز عاید مخلوقات می‌شود. در واقع همه مخلوقات به‌نبی اکرم تعلق دارند و بواسطه همین امر است که گفته می‌شود فطرت عالم خدا جو ست چراکه همه موجودات متعلق به وجود نبی اکرم هستند و وقتی ایشان تسبیح حضرت می‌نمایند. موجودات نیز که تعلق به ایشان دارند حمد و سپاس الهی می‌نمایند. به عبارت دیگر، ایشان با حضور در مخلوقات، از طریق فاعلیت خود با آنان و همراه آنان خداوند را تسبیح می‌نمایند. البته این امر فقط اختصاص به ایشان ندارد بلکه هر فاعلی بعلت اینکه اراده اش در اراده فاعل مادیون متصرف است چنین وضعیتی را خواهد داشت. تفاوت تنها در این است که فاعلیت وجود گرامی نبی اکرم (ص) در تمامی موجودات و مخلوقات اعسم از ملک، جن، انس و... جاری و ساری است. بعنوان نمونه تأکید دین مبین اسلام در تشکیل خانواده در همین راستا قرار دارد. اگر اراده مرد و سرپرست خانواده متصرف در اراده همسر خود باشد او در عبادت همسر خود حاضر خواهد بود. همینطور اگر اراده والدین در اراده اطفال تصرف نماید آنان بالسان اطفال خود و از طریق آنان نیز خداوند سبحان را حمد می‌کنند.

#### ۱۳/۴- فاعلیت، علت و محور حرکت

می‌دانیم در مقابل تعلق نقشه ای وجود دارد که تعلق کشش و میل به آن نقشه دارد تا آن نقشه محقق گردد. مشخص است که تحقق نقشه یکباره و یک مرتبه نبوده بلکه مرحله به مرحله صورت می‌گیرد. بعنوان مثال فرض کنید قصد ساختن ساختمانی را داشته باشیم. بری اینکار نیازمند به نقشه ای هستیم که مقوله ای جدا از ساختمان است. در ابتدا و پس از تهیه مقدمات کار، مصالح ساختمانی به نحوی به نقشه ساختمان تعلق دارند تا به شکل مناسبی در کنار هم قرار بگیرند و ساختمان ساخته شود. پس از اینکه ساختمان تکمیل و

کامل شد معلوم است که نقشه اولیه در آن بنا و ساختمان مستتر است. بنابراین نقشه و امر ثابت یا قانون دارای یک مرحله و منزلت قانونی و یک منزلت تحقیقی می‌باشد. بدین معنی که پس از تحقق قانون به قانونمند ملحق می‌شود. اما تعلق بدون فاعلیت امکان ندارد. یعنی تعلق و فاعلیت متقوم به هم هستند و بدون هم معنا ندارند.

همچنین فاعلیت نه امری تفویضی است و نه بطور مطلق می‌تواند هر کاری را انجام دهد بلکه فاعلیت مقید به نقشه است و در دامنه ظرفیت خود عمل می‌کند. بعلاوه در این محدوده نیز فاعلیت بصورت مطلق نبوده که بتواند هر کاری را انجام دهد بلکه در این محدوده نیز بر اساس اراده و مشیت خدای متعال محقق می‌شود و از این طریق با اراده مافوقش ارتباط می‌یابد. البته باید تأکید شود که مشیت تسارک و تعالی خود یک قانون مندی طبیعی و جبری نیست. (بدینگونه که مثلا هر کس طلب ۲ بکند حتما ۵ را دریافت خواهد کرد) لذا فاعلیت محور تمامی حرکتهای خواهد شد. در نتیجه وحدت که محور است به وحدت فاعلیت تعریف شده و کثرت (تعلقات) نیز متقوم به آن (یعنی وحدت) می‌شود. وحدت نه بعنوان یک تعلق خاص که بصورت محور عمل می‌کند بلکه مراد از آن وحدت در جهت است. جهتی که حاکم بر تمام نقشه‌ها و مسیرها می‌باشد. یعنی نقشه آن تعلق محوری در مقصد و غایت تمام تعلقات وجود داشته در آنها جاری می‌شود. بطور خلاصه وحدت به وحدت جهت مجموعه تعلقات و کثرت نیز به کثرت روابط تعلقی درون هر مجموعه که متقوم به همان جهت می‌باشد تعریف می‌شود.

### ۱۳/۵- تصرف فاعل مافوق در مادون، علت حرکت

با توجه به مطالب ارائه شده در خصوص تعریف و تبیین حرکت در دیدگاه‌های مختلف ملاحظه می‌شود همواره حرکت و تغییر تحت امر ثابت و قانون البته با استفاده از تعبیر گوناگون قرار دارد. هر چند که تعریف در هر مرحله کاملتر از تعریف مرحله قبل بود. لیکن اشکال اساسی یعنی ارتباط حرکت با امر ثابت همچنان لاینحل باقی ماند و هیچ تفسیر و تعریف روشنی از حرکت و تغییر ارائه نگردید. در حالیکه حرکت برای اینکه از حرکت باز نایستاد و متوقف شود نباید در مقابل و تحت امر ثابت واقع نشود به عبارت دیگر تعلق به ثبات نداشته باشد. پس تعلق به چه امر و چه چیزی می‌تواند حرکت آفرین باشد؟ و تفسیر روشنی از آن ارائه کند. با

توجه به توضیحات مطروحه در مورد فلسفه فاعلیتها پاسخ این سؤال در تعلق به فاعل و فعل مافوق نهفته است. بدین معنی که فاعل مافوق با تصرف در فاعل مادون باعث توسعه فاعلیت مادون شده حرکت مستمر و دائمی را باعث می‌شود.

در نتیجه همواره با مجموعه ای از فاعلیتها در تمامی سطوح مواجه هستیم. در این مجموعه علاوه بر فاعل مورد نظر فاعل مافوق و فاعل مادون نیز با محوریت فاعلیت مافوق حضور دارند. به عبارت دیگر برای حرکت احتیاجی به نقشه و ثبات وجود نخواهد داشت بلکه تعلق به فاعل مافوق و تصرف فاعلیت او در فاعل مادون باعث و موجد حرکت می‌شود و این حرکت همواره و بطور مستمر وجود خواهد داشت چراکه سلسله فاعلیتها به اراده و فعل حضرت حق سبحانه و تعالی ختم می‌شود. در این مجموعه و در این سلسله هر فعلی حتی فعل حضرت حق (و نه ذات او) هم توسعه می‌یابد.



## ۱۴- بررسی دیدگاه اصالت فاعلیت (۲)

### ۱۴/۱- تعریف زمان و مکان

فاعلیت تعلیقه محور زمان است در این دیدگاه و بر همین اساس فاعلیت تحقیقه نیز تعریف و محور مکان می‌باشد. به عبارتی فاعلیت تحقیقه ترکیبی است از چهار عامل زیر ۱- اختیار فاعل ۲- ظرفیت اولیه (تعلق) ۳- نقشه فاعلیت ۴- امداد و مشیت تبارک و تعالی بنابراین اگر فرضاً فاعل چیزی طلب کند (برای روشنتر شدن فرض کنید مقدار ۲ را اختیار و طلب کند) چنانچه این طلب با اراده طلب مافوق و اراده حضرت حق سبحانه و تعالی همجهت باشد مقدار بیشتری به او اعطا می‌شود (مثلاً بجای اینکه همان ۲ طلب شده اعطا شود ۵ اعطا می‌شود).

### ۱۴/۲- تعریف اختیار

در این دیدگاه اختیار مطلق نیست بلکه ترکیبی بوده و متقوم به ظرفیت و نقشه است. در واقع اختیار در یک دامنه عمل می‌کند که این دامنه همان ظرفیت اولیه (تعلق) است. البته این دامنه خود متقدم و کشش به نقشه دارد. بنابراین اختیار هم در ارتباط با ظرفیت اولیه (تعلق) و هم با نقشه قرار می‌گیرد و از آنجا که ظرفیتها و نقشه‌ها متفاوت هستند حرکت‌های خاص نیز با یکدیگر تفاوت دارند. هرچند اختیار در آن دامنه عمل می‌کند ولی تحقق آن مطابق مشیت تبارک و تعالی می‌باشد.

### ۱۴/۳- تعریف علم

انسان همواره با آثار سه عالم مختلف برخورد دارد. این عوالم عبارتند از عالم معقول، عالم مثال و عالم محسوس. مطابق این عوالم ابعاد وجودی انسان نیز به سه قسمت شامل روحيات، ذهنيات و اعمال تقسیم می‌شوند. از طرفی بیان شده است که اختیار انسان متقوم به تعلق متناسب با امداد الهی است. حال نباید دید بر اساس این مبانی و تعاریف، علم چگونه تبیین می‌شود، چگونه برای انسان بدست می‌آید. می‌دانیم با توجه به فاعلیت و اختیار انسان دارای طلب اولیه ای است. این طلب بطور کلی می‌تواند متوجه به خدای متعال و از او باشد یا متوجه به غیر گردد. بهر حال طلب چه الهی یا غیر الهی باشد بر نظام حساسیتها و روحيات فرد

تأثیر می‌گذارد و از این طریق اخلاق و خلقیات او را شکل می‌دهد و در نهایت جهتی خاص را بر نظام ذهنیات او حاکم می‌کند. در نتیجه امور مطابق نقشه ای خاص در ذهن او مجتمع یافته سامان می‌گیرند و همین نقشه یا نقشه‌ها مبنای عمل و رفتار او را تشکیل می‌دهند. مشخصا درخواست و طلب می‌بایست استمرار داشته و بطور مرتب انجام شود. تا اینکه عملی عینی از انسان صادر شود. حال بر اساس این مکانیزم بایستی نسبت آثار ی را که انسان از هر کدام از عوامل سه گانه " معقول، مثال و محسوس " دریافت می‌کند مشخص شود.

گفته شد نظام حساسیتها بر اساس طلب (اولیه) بصورت طاعت یا عصیان شکل می‌گیرد. آثار سه عالم مذکور برای این نظام حکم امواج رادیویی را دارد که بعضی از آنها جذب و بعضی دیگر جذب نمی‌شود. مانند امواج صوتی یا نور که در فضا پخش هستند اما حساسیت گوش و چشم تنها قادر است محدودده مشخصی از آنها را دریافت کند. در این مرحله اولین مرتبه از علم که همان حاصل شدن تکلیف است حاصل می‌شود. این تکلیف بر اساس جهت گیری حاصل از نظام حساسیتها وارد ذهن می‌شود. یعنی جهت حساسیتها اجازه وارد شدن صورتهای خاص را به ذهن می‌دهد و صورتهایی که مورد توجه و نظر نظام حساسیتها نیستند اجازه ورود به ذهن را نخواهند یافت. چرا که هر اطلاع و آثار خاصی که در عالم وجود دارد برای تمامی افراد ارزشمند و قابل توجه نمی‌باشد. در واقع در ذهن فیلتری برای انتخاب وجود دارد که همان جهت حاکم بر نظام حساسیتها می‌باشد. پس از پیدایش صورتهای خاص ذهن تکلیفات حاصله را در نظام فکری خود جاسازی می‌کند و آنها را به گونه ای مناسب در قالب این نظام سازماندهی می‌نماید. این مرحله از پیدایش علم مرتبه تبدیل نامیده می‌شود. چنانچه ذهن قادر نباشد صورت یا صور خاصی را به نظام فکری اضافه نماید احساس عجز برای او حاصل می‌شود که باز باید برای رفع عجز طلب نصرت و یاری کنند. در صورتیکه این طلب و یاری از خدای متعال و ائمه اطهار (س) باشد اعطا صورت می‌گیرد و حجیت معنا می‌یابد. (حجیت پس از عجز حاصل می‌شود) اما اگر برای رفع عجز از غیر خدا طلب نصرت شود در این مرحله نیز اعطا انجام می‌شود ولی صورتهای تماما صورتهای حیوانی خواهد بود بر خلاف حالت اول که صورتهای همگی ملکوتی می‌باشند. بدنبال احساس عجز و طلب نصرت و امداد الهی و همچنین تقلا بمنظور جایگزین نمودن صورتهای

پذیرفته شده در نظام فکری قبل، نظام جدیدی با آثار جدید که تمثلات تازه ای بهمراه دارد ایجاد می‌شود. پس مرحله سوم از پیدایش علم تشکیل نظام تمثلات است. ( اگر بهنگام ساختن نظام تمثلی و نظام فکری (جدید) کلمات معصومین (ع) محور قرار گیرند علم برهانی خواهد بود.) بنابراین بطور خلاصه نتیجه می‌شود که اراده اولیه از طریق نظام حساسیتها در تکلیف، تبدیل و تمثیل جاری می‌شود. اگر اراده اولیه بدنبال طاعت باشد طاعت حضرت حق در تمامی این مراحل و حاضر خواهد بود لذا نقشه ای که تهیه می‌شود یک نقشه ای الهی خواهد بود. به ترکیب حاصل از تکلیف، تبدیل و تمثیل علم گفته می‌شود. چراکه انسان خود ترکیب ساز بوده و بر آن ترکیب و نقشه از طریق اراده خود حاکم است. سه مرحله تکلیف، تبدیل و تمثیل همواره با انسان همراه است اما شرایط سنی و رشد انسان باعث می‌شود تا این مراحل از شدت و ضعف برخوردار باشند. بعنوان نمونه انسان در دوران کودکی هم دارای قدرت تکلیف است ولی قدرت تبدیل و تمثیل ندارد و نمی‌تواند آرمان سازی کند. اگر (کودک) به دنبال چیزی هست و خواسته ای دارد به راحتی می‌توان ذهن او را متوجه جای دیگری ساخت (به اصلاح حواسش زود پرت می‌شود) در واقع در دوران کودکی انسان رفتارش غریزی است البته غرایز او با حیوانات متاوت بوده انسانی می‌باشد ولی نه در حد افراد بالغ و رشد یافته. این مرحله که معمولاً تا سن ۷ سالگی طول می‌کشد آسانترین مرحله پرورش کودک است که متأسفانه به این امر مهم توجه نمی‌شود. گروهی از افراد (معمولاً افراد سنتی در کشور) هیچ توجهی به خواسته‌های کودک ندارند و در مقابل گروهی هم (معمولاً روشنفکران و شبه روشنفکران) مدام در پی خواسته‌های متفاوت و ریز و درشت کودک هستند. هیچکدام از این روشهای افراطی و تفریطی درست نیست. باید به نحوی (از طریق تبدیل) خواسته‌های کودک برآورده شود که او فکر کند این خواسته‌ها دقیقاً خواسته‌های خود او می‌باشد. در واقع تبدیل و تمثیل او باید توسط والدین صورت بگیرد. از این طریق والدین می‌توانند برای کودک آرمان سازی کرده او را عاشق آرمانهای صحیح و الهی (یا غلط و غیر الهی) نمایند. بعد از این مرحله تمرین تبدیلی فرد تا سن قبل از بلوغ آغاز می‌شود که باز ضمن مراقبت از فرزند و همراهی با تبدیل او باید برای او تمثلات مناسب فراهم نمود تا فرد به سن بلوغ برسد. در سن بلوغ همانطور که قوای جسمانی فرد آماده تولید می‌شود قوای روحی، فکری، (ذهنی) و عملی او نیز تغییر کرده قدرت یافته آماده عمل مناسب می‌شود. در این مرحله فرد به اصطلاح مکلف

شده حجت بر او تمام می‌شود وارد ولایت تکوینی شده خدمت ولی عصر (عج) مشرف می‌شود. (باید توجه داشت که دستگاه الهی تنها مختص به مسلمانان نیست شامل همه موجودات و تمامی آحاد بشری می‌باشد. اولیای تکوین از وقتی که فرد به سن بلوغ می‌رسد مرتباً ذات حضرت حق را به او الهام می‌کنند.) در این مرحله فرد می‌تواند خود را به اولیای نعم و الهی بسپارد و اراده آنها را در خود جاری ساخته مهذب شود یا از آنها روی برگرداند. به عبارت دیگر فرد در این مرحله وارد نظام بزرگسالان شده نقشه می‌سازد ولی هنوز تمثیل سازی او به اندازه کافی قوی نیست. بایستی به کمک اولیای الهی (یا اولیای شیطانی) والدین، شرایط اجتماعی و... آرام آرام به این نقشه‌ها شکل مطلوب و مناسب داده به مرور آنها را محقق سازد. بنابراین نتیجه می‌شود که (تعریف) علم کشف واقع نمی‌باشد بلکه آثاری است که از خارج با محور قرار گرفتن اراده وارد بر انسان می‌شود. بدنبال تهیه و آماده شدن نقشه (یا به عبارت بهتر حاصل شدن علم) حال می‌بایست در عمل این نقشه پیاده و محقق شود. واضح است که در این مرحله نیز انسان دچار عجز و ناتوانی می‌شود که برای رفع آن نیز بایستی به دنبال کمک و نصرت (الهی یا غیر الهی) باشد. در نهایت هماهنگی حاصل مابین فاعلیت انسان در دامنه نظام حساسیتها نظام عملی و نظام رفتاری او (با محوریت اختیار و فاعلیت او) باعث تغییر ظرفیت می‌شود و ظرفیت فرد را از سطحی به سطحی بالاتر (در صورتی که از ابتدا به دنبال طاعت بوده باشد) و یا پایینتر (در صورتی که از ابتدا به دنبال عصیان بوده باشد) منتقل می‌کند.

#### ۱۴/۴- تعریف یقین

درک حالاتی توسط انسان که مبدأ علم است و توسط نظام حساسیتها بدست می‌آید، یقین نامیده می‌شود. بنابراین استحکام علم به یقین باز می‌گردد. این مرتبه از یقین مرتبه و مرحله اولیه آن است که بصورت عام مابین مؤمنین و کفار مشترک است. در این مرحله یقین به معنای تعلقی است که در ظرفیت اولیه همه انسانها وجود دارد و متقوم به اختیار می‌باشد و فطرت نام دارد. براساس این مرحله از یقین همه انسانها به اموری که اصل حیات آنها را حفظ می‌کند. کشش دارند. ایجاد حالات جدید و بالارفتن و افزایش ظرفیت توسط فعالیتهایی که انسان انجام می‌دهد مرتبه‌نهایی و کمالی یقین است.



## ۱۵- فلسفه نظام ولایت (۱)

### ۱۵/۱- حد اولیه تقوم فاعلیتها

با عنایت به مطالب ارائه شده مشخص گردید (می‌گردد) که حد اولیه در حرکت، تغییر و ترکیب فاعلیت هم نیست. می‌دانیم هر فاعلی بسیط و غیر مرکب و بدون ربط نمی‌باشد. بلکه باید ارتباط برقرار کند و توسعه بیابد. چنین فاعلی به‌نقشه هم تعلق ندارد چرا که خود نقشه ساز است او به‌فاعل مافوق و موجد خود تعلق ندارد. بنابراین او متعلق به ربوبیت، مشیت و فعل حضرت حق سبحانه و تعالی است. در نتیجه امر ثابتی که تا کنون در دیدگاه‌های مختلف وجود داشته و حاکم بر حرکت بود به‌نحوی که بدون در نظر گرفتن آن امکان تفسیر حرکت و تغییر پدیده‌ها وجود نداشت به‌فعل و اراده ربوبی حضرت حق تبدیل می‌شود که بعنوان محور همه مجموعه‌ها مطرح است. بر این اساس جهت حرکت همه حرکتها یکسان شده تبدیل به‌طلب او می‌شود لذا در این دیدگاه حد اولیه تک مفهومی همانند آنچه که در سایر دیدگاهها (مانند اصالت ماهیت، وجود، ربط و تعلق) موجود است. وجود ندارد. حد اولیه در این دیدگاه سه فعل متقوم به هم است بدین صورت که فعل اول فاعلیت هر پدیده در طلب امداد و نصرت از فاعل مافوق خود است چرا که این فاعل به‌فاعل مافوق و فاعل موجه خود تعلق دارد. فعل دوم فاعلیت فاعل مافوق است در اجابت کردن طلب و درخواست امداد و نصرت تا از این طریق در فاعل مادون خود (فاعل اولیه) متصرف شود. فعل سوم ترکیب فاعل اولیه با طلب اجابت شده جهت توسعه خود است. در واقع در فعل سوم هم فاعلیت فاعل و هم فاعلیت فاعل مافوق حضور دارند. ضرب کردن (شدن) این سه فعل در هم حد اولیه در فلسفه نظام ولایت را تشکیل می‌دهد.

### ۱۵/۲- تعریف فعل

هر امری که از فاعل صادر شود فعل نامیده می‌شود. فعل در حد اعلائی خود که من العدم الی الوجود است، مختص حضرت حق سبحانه و تعالی می‌باشد. به‌تبع آن برای هر فاعلی هم نسبتی از تبدیل عدم به‌وجود اختصاص یافته است. اما همانگونه که ذکر گردید امر کامل و محض آن فقط مختص حضرت حق

است. سایر فاعلیتها در بستر فعل خداوندی است که در عالم جاری شده و می‌شود. مثلاً تولید محصولی جدید از مواد اولیه ای خاص یا تولید مفاهیمی جدید با ترکیب سازی کلمات و... همه در بستر مشیت تبارک و تعالی صورت می‌پذیرد. استثناء در این بین اختصاص به وجود گرامی نبی اکرم (ص) و به تبع ایشان معصومین و ائمه (ع) دارد چراکه ایشان محور عالم هستند و به تبع در خواست و طلب ایشان است که اصولاً عالم خلق گردید.

### ۱۵/۳- تعریف فعل (فاعل) محوری

فاعل (محوری) با ظرفیت خاص و اولیه ای خلق می‌شود که برابر با منزلت اولیه او است. این فاعل میل و جاذبه‌ای به (سوی) حضرت حق سبحانه و تعالی دارد و بر همین اساس قدرت طلب و درخواست از او را دارد (این فاعلیت فاعلیتی زمانی است چون طلب تصرف فاعل مافوق در خود را برای توسعه بیشتر دارد) حال برای اینکه این فاعل توسعه یافته افزایش ظرفیت پیدا کند. خالق برای او و متعلق به او فاعل جدیدی خلق می‌کند تا مسخر او باشد. فاعل جدید دارای دو کشش است یکی به فاعل ربوبی و دیگری به فاعلی که برای او حکم فاعل مافوق و محوری را دارد. فاعل محوری با هماهنگی فاعل ربوبی متصرف در فاعل جدید می‌شود تا از این طریق او را با (درون) خود هماهنگ نموده توسعه (ظرفیت) برای او حاصل شود. هرچند که فاعل خلق شده جدید خود فاعل مستقلی بوده می‌تواند تقاضاهای مستقلی هم داشته باشد ولی بعنوان عضو و جزئی از پیکره فاعل مافوق خود محسوب می‌شود لذا بعد از تحقق هماهنگی تنها با یک اراده مواجه نیستیم بلکه با دو اراده و دو فاعلیت مواجه خواهیم بود. براین اساس معنای ترکیب نیز تغییر می‌یابد و به تقویم دو یا چند اراده تعریف می‌شود که حاصل آن مواجه بودن با نظام فاعلیتها می‌باشد. این روند قابلیت استمرار دارد. یعنی اگر فاعل (محوری) اولیه را فاعل الف و فاعل خلق شده جدید را ب بنامیم در مرحله بعد فاعل ب بعنوان فاعل محوری مطرح، پس از درخواست و طلب از فاعل ربوبی فاعل جدیدی برای او به نام ج خلق می‌شود. از آنجا که فاعلهای الف و ب بصورت دو اراده در یک نظام قرار گرفته اند. فاعل خلق شده جدید بنام ج حاصل تقاضای فاعل الف و فاعل ب می‌باشد بنا براین فاعل ج هم به مشیت الهی و هم به فاعلهای الف و ب تعلق دارد که با ترکیب شدن با دو فاعل ما فوق قبلی نظام فاعلیت های جدیدی بوجود می‌آورد. این مطلب بهمین صورت تکرار و استمرار می‌یابد در نتیجه بر این اساس وحدت و کثرت به وحدت و کثرت محور تعریف خواهد شد و

فاعل محوری اولیه برای همه مخلوقات بعدی نیز محور می‌شود. یعنی همه برای او خلق شده و به او تعلق دارند و بعلاوه طلب او نیز در همه مخلوقات جاری است. به این ترتیب فاعل محوری توسعه می‌یابد. در این سیر هر چه از فاعل محوری اولیه فاصله گرفته شود شدت اراده‌ها کمتر شده فاعلها تصرفی می‌شوند تا در نهایت به اشیاء و جمادات می‌رسیم که فاعل تبعی محض بوده منسخر بقیه فاعلها هستند با توجه به مطالب بیان شده در خصوص فاعلیتها مشخص می‌شود که توسعه فاعل محوری مشروط به خلق فاعلهای جدید و ترکیب شدن آن فاعلها با فاعل محوری است. پس برای توسعه نظام به فاعلها تصرفی و تبعی نیاز می‌باشد. خلق تمامی این فاعلیتها به واسطه طلب اولین مخلوق که وجود گرامی نبی اکرم (ص) است صورت می‌گیرد. بعلاوه هیچگاه نمی‌توان فرض کرد که مخلوق پس از خلق شدن به سکون و بی‌حرکی برسد. او دائماً در حال حرکت و تغییر است و برای اینکه تحرک داشته باشد باید امری به او افاضه و اضافه شود که اضافه در اینجا اضافه فاعلی است.

#### ۱۵/۴- تعریف فعل (فاعل) تصرفی

حد اولیه در فلسفه نظام ولایت سه فعل یا سه فاعل متقوم بهم است. از این سه، فاعل مافوق بعنوان فاعل محوری و قاعل مادون بعنوان فاعل تبعی و فاعل اصلی و مورد نظر بعنوان فاعل تصرفی مطرح هستند. در عالیترین و بالاترین سطح فاعلیت حضرت حق به عنوان فاعل محوری فاعلیت نبی اکرم (ص) تصرفی و فاعلیت بقیه مخلوقات که بواسطه و برای وجود گرامی نبی اکرم (ص) خلق شده اند فاعلیت تبعی می‌شوند. به همین نسبت برای یک سطح پایین تر فاعلیت نبی گرامی اسلام فاعلیت محوری و فاعلیت انسانها فاعل تصرفی و فاعلیت بقیه موجودات و مخلوقات فاعل تبعی بحساب می‌آیند. بنابراین خداوند که عالم را خلق کرده است برای تمامی مخلوقات نسبتی از فاعلیت را قرار داده است لیکن در میان همه موجودات و مخلوقات برای انسان قدرتی قرار داده است که انسان بواسطه آن قدرت می‌تواند سفارش داده در خواست و طلب امر جدیدی را از حضرت حق سبحانه و تعالی و یا فاعل مافوق داشته باشد لذا فاعلیت انسانها فاعلیت تصرفی نامیده می‌شود چرا که بواسطه اعطا و اجابت درخواست از سوی فاعل مافوق (حضرت حق سبحانه و تعالی) می‌توانند در فاعل مادون متصرف شوند. در نتیجه ایجاد هر تغییر جدیدی در عالم بواسطه خواست و

طلب جدیدی است که از سوی فاعل (های) تصرفی اعلام می‌شود. پس طلب و درخواست فاعل تصرفی در مجموعه کل عالم حضور می‌یابد ولی به تنهایی قادر نیست که جهست عالم را تغییر دهد مگر اینکه وجود گرامی نبی اکرم (ص) و یا اولیای الهی در مقام فاعل تصرفی قرار گیرند که در چنین حالتی آنان بعنوان فاعل محوری عمل کرده کل نظام خلقت متعلق به آنان و در اختیارشان قرار گرفته و می‌گیرد.

### ۱۵/۵- تعریف فعل (فاعل) تبعی

فاعل تبعی بر عکس فاعل تصرفی فاعلی است که قدرت طلب و تصرف در نظام را ندارد و تابع طلب فاعل تصرفی و مسخر او می‌باشد. البته این امر به معنای نداشتن فاعلیت نیست چرا که فاعل تبعی هم برای اینکه بتواند با فاعل مافوق خود که همان فاعل تصرفی است ترکیب شود نیازمند نسبتی از فاعلیت است تا بتواند خود را با درخواست فاعل تصرفی هماهنگ کند. البته او می‌تواند با سرعت و یا به کندی ترکیب شود این مسأله (سرعت یا کندی) متأثر از فاعل تصرفی است.

اگر خواسته شود که از آنها در مسیری غیر الهی و یا توسط کفار استفاده شوند آنها با اکسراه در ترکیب حاضر شده آن را می‌پذیرند. تمامی مخلوقات بغیر از انسان جزء فاعل تبعی بحساب می‌آیند. بدین خاطر که اجازه و قدرت در خواست داشتن را ندارند. هر طلبی که فاعل تصرفی داشته باشد متناسب با آن به فاعلهای تبعی اعطا می‌شود. مثلا جانوران هیچ قدرتی در خصوص درخواست فرزند و یا درخواست جنس آن را ندارند ولی یک چوپان متناسب با تعداد گوسفندان خود و برای تکثیر و ازدیاد آنان می‌تواند جنس بخصوصی از گوسفند را طلب نماید که متناسب با این طلب او همان جنس به گوسفندان او اعطا می‌شود. باید تأکید شود گاهی اوقات انسانها نیز در شمار فاعلهای تبعی قرار می‌گیرند. بعنوان مثال فرزندى که والدین درخواست می‌کنند فرزند هیچ قدرتی جهت حضور یا عدم حضور در نظام را ندارد. او در این حال مسخر درخواست والدین خود است یعنی یک فاعل تبعی می‌باشد. پس بطور کلی هر موجودی که قدرت طلب نداشته و تابع طلب فاعل مافوق خود که فاعل تصرفی است باشد فاعل تبعی نامیده می‌شود.

## ۱۶- فلسفه نظام ولایت (۲)

## ۱۶/۱- تعریف پرستش

هرگاه دو اراده چنان با هم هماهنگ شوند که یک خواسته و طلب داشته باشند این حالت کمال دوست داشتن آنها را نسبت بهم می‌رساند. در مورد خالق و مخلوق نیز چنین وضعیتی قابل تصور است. اگر مخلوق خواسته (شأ) خدای متعال و خالق را بپذیرد و بداند که خالق نیز از خواسته (شأ) او راضی است این کمال دوست داشتن و پرستش حقیقی را می‌رساند. در این مرحله هم خالق از مخلوق راضی است و مخلوق هم از اینکه معبود و شاکر نعمات او می‌باشد راضی خواهد بود. این رابطه در صورت استمرار به جایی خواهد رسید که مخلوق حتی موضوع برای طلب هم تعیین نمی‌کند و اراده خالق را در هر موضوعی طالب خواهد شد و آن مواردی را می‌طلبد که خالق طالب آن می‌باشد. در واقع به مرحله انقطاع اراده از خود و تقوم به اراده الهی دست می‌یابد که اوج پرستش است و مخصوص معصومین، ائمه و اولیاء الهی می‌باشد.

## ۱۶/۲- چگونگی افزایش ظرفیت

صدور تمامی افعال بر اساس این جریان (یا حد اولیه سه فعل) صورت می‌گیرد منتهی بسیاری (از انسانها) هیچ توجهی به آن ندارند؛ اعطایی که به آنها می‌شود را در جهت ناصحیح بکار بسته آن را ضایع می‌سازند. در صورتی که خواسته و طلب غیر الهی باشد؛ چون باز اعطا و افاضه که از جانب حضرت حق صورت می‌گیرد؛ همچنان در جهت غیر الهی استفاده می‌شود؛ منجر به پایین تر شدن (رفتن) منزلت می‌گردد و در صورت استمرار چنین حالتی مدام انسان پایین تر و پایین تر می‌رود. بر همین مینا قرب و بعد تفسیر و تعبیر می‌شود. هر قدر ترکیب سازی هم جهت با مشیت تبارک و تعالی باشد قرب حاصل شده؛ افزون می‌گردد، در غیر این صورت بطور مدام از حضرت حق دور و دورتر می‌شویم. به عبارت دیگر انسان می‌تواند یا مرتب خود را در معرض باران الهی قرار دهد؛ تعلقش به وجود نبی اکرم (ص) بیشتر شود مقربتر شده حضی الهی نصیب خود کند یا اینکه سعی نماید خود را کنار بکشد. و چون امکان فرار و کنار کشیدن از حکومت حضرت حق وجود ندارد؛ نتیجه آن می‌شود که انسان و تقلاهای او شیطانی شود خواسته‌های او نیز در نهایت

شیطانی خواهد شد. در هر صورت در هر مرحله‌ای پس از اینکه انسان با اعطا و افاضه حضرت حق ترکیب شد؛ افزایش ظرفیت برای او حاصل می‌شود؛ اگر این افزایش در جهت الهی باشد او را به منزلت انسانی نزدیکتر می‌کند؛ در غیر اینصورت او به جایگاه شیطان نزدیکتر می‌شود.

### ۱۶/۳- چگونگی افزایش ظرفیت الهی

انسان گاهی اوقات فعالیت را انجام می‌دهد و به سمتی توجه می‌کند لیکن نمی‌داند که به کجا می‌رود و چرا به آن سمت توجه کرده است. مثلاً شخصی که دندانش درد می‌گیرد؛ بی‌قرار شده؛ شروع به راه رفتن می‌کند؛ علیرغم اینکه راه رفتن هیچ تأثیری بر بهبودی درد دندان ندارد با این وجود شخص مزبور بعلت اینکه قصد دارد کاری انجام دهد ولی نمی‌داند چه کاری؛ اقدام به راه رفتن می‌کند. در خصوص توجه به حضرت حق سبحانه و تعالی و بندگی و پرستش یا عصیان و کفر نیز اینگونه است. انسان زمانی توجه خود را معطوف به خدای متعال می‌کند ولی نمی‌داند چه اتفاقی رخ خواهد داد. این امر؛ یعنی توجه به خدای متعال و طلب پرستش او؛ توسط فاعل تبعی یا فاعل زمانی انسان انجام می‌گیرد. (البته انسان می‌تواند توجه خود را به غیر خدا معطوف کرده؛ پرستش و بندگی سایر امور را طلب نماید که در این صورت؛ در نهایت وارد نظام غیر الهی و شیطانی خواهد شد.) در این مرحله انسان هنوز در نظام فاعلیتها؛ نظامی که متقوم به سه فاعلیت می‌باشد؛ وارد نشده است؛ هرچند که بعلت تعلق به وجود گرامی نبی اکرم (ص) در نظام ولایت تکوینی قرار دارد ولی آن نظام؛ موضوع مورد مطالعه و نظام تصرفی انسان نیست. انسان بایستی که در نظام فاعلیتهای خود قرار گیرد. پس از این مرحله و این مرتبه از فاعلیت؛ فاعلیتهای انسان امداد شده؛ در نظام حساسیتهای او نظام ارزشی و اخلاقی فرد مشخص شده؛ تعلقات او شکل خاصی می‌یابد. به عبارت دیگر معلوم می‌شود که اراده انسان دارای چه خصوصیات و یا چه آلیاژی است. در این مرحله هرچند که انسان وارد نظام شده ولی هنوز فاعلیت او تبعی می‌باشد و از اصل جهتی که در مرحله اول انتخاب کرده است تبعیت می‌کند. البته با توجه به جهت‌گیری اولیه و نظام ارزشی حاصل شده؛ انسان منزلتی از تصرف را اراده می‌کند. پس در مرحله سوم؛ فاعلیت او که در مقابله با سایر فاعلیتها قرار می‌گیرد تصرفی می‌شود.

## ۱۶/۴- چگونگی افزایش ظرفیت غیر الهی (شیطانی)

کل عالم بر اساس نظام فاعلیتها تبیین گردید. اما انسانها با دو نظام مواجه اند. نظامی که در آن طلبها مثبت و الهی است و نظام دیگری که در آن طلبها؛ منفی و غیر الهی می باشد. در نظام مثبت و الهی؛ فعلها در جهت قرب الهی قرار گرفته؛ متمرکز می شود.

در حالیکه در نظام منفی و غیر الهی؛ حرکتها در جهت بعد و دور شدن از حضرت حق سبحانه و تعالی قرار دارد. در واقع در نظام غیر الهی؛ شیطان محور فعالیتها و تحرکات قرار می گیرد؛ لذا شیطان نیز در عالم کاربرد دارد و اجازه تقلا به او داده شده است؛ بدین خاطر که به مؤمنین فشار آورده آنها مجبور به تحرک شوند. انسانها معمولاً به وضعیت خود تعلق می یابند و مایل به تغییر منزلت خود در جهت الهی نیستند لذا می بایست که توسط عوامل و فشارهایی آنها را در مسیر صحیح قرار داد. بدین خاطر آنها تحت دو عامل فشار قرار دارند. فشاری که از سمت بالا توسط محور عالم به آنها وارد می شود و آنها را به معارف می خواند و یک فشار از پایین که توسط شیطان و ایادی و اذنباش که بشر را به تباهی و سقوط دعوت می کند. انسانها خلق شده اند که تغییر ظرفیت پیدا کنند و از ظرفیت کم و منزلت پایین به ظرفیت زیاد و منزلت بالا ارتقاء بیابند نه اینکه در جهت عکس حرکت کرده ظرفیتهای آنها کاهش یافته؛ منزلت آنان نیز تنزل پیدا کند. شیطان بواسطه حسادتی که نسبت به جایگاه و نور وجود گرامی نبی اکرم (ص) پیدا کرده است سعی می کند به هر وسیله ممکن انسانها را از مشیت حضرت حق سبحانه و تعالی دور کند تا از این طریق موانع توسعه فاعلیت (زمانی و مکانی) نبی گرامی اسلام شود. شیطان در راه دستیابی به این هدف، سازمانی و نظام یافته عمل می کند که نتیجه آن تمدن معاصر است. تمدنی که آدمی را در واقع به قعر چاهها و زیر زمینها برده تا هر قدر که ممکن است از نور و مشیت الهی دور کند. بعلاوه دخمهها و سیاه چالها را نیز با انواع و اقسام چراغهای پر زرق و برق روشن و الوان کرده تا نور الهی را از یاد انسان ببرد نتیجه آنکه انسانها را دچار بیماریهای متعدد و مختلف روحی؛ فکری و جسمی نموده است. ولی انسانها بجای پرداختن به ریشه اصلی درد و بازگشت به مسیر اصلی اقدام به ساخت مراکز درمانی و بیمارستانهای گوناگون جهت مداوای بیماریهای خود می کند که بواسطه پیروی و تبعیت از شیطان بوجود آمده است. بعنوان مثال آزادی برقراری هر نوع رابطه نامشروع؛ تغذیه از هر

چیز و به هر طریق؛ میگزاری و میخواری؛ بیگاری و... تماماً منشأ انواع و اقسام بیماریهایی هستند که بشر را در دام خود قرار داده است لیکن اندیشمندان تمدن معاصر بجای خشکاندن ریشه بیماریها؛ سعی در یافتن راهها و ابزارهایی دارند تا عوارض این بیماریها را کم یا از بین ببرند.



## ۱۷- فلسفه نظام ولایت (۳)

## ۱۷/۱- تعریف علم (۱)

انسان بواسطه برخورداری از قدرت طلب و درخواست؛ فاعلی تصرفی است که در پی دستیابی به جایگاه و منزلت خود در نظام خلقت می‌باشد. دستیابی به این امر در درجه اول مستلزم جاری شدن اراده فاعل است و چون این امر در تمامی انسانها مصداق دارد؛ نتیجه آن می‌شود که اراده انسانها با یکدیگر برخورد پیدا می‌کند. این برخورد اولیه برای پیدایش منصب و منزلت تصرفی؛ اصطلاحاً تکلیف نامیده می‌شود. به تبع تکلیف؛ فاعل تصرفی سعی می‌نماید جایگاه و منزلت خاصی را به خود اختصاص دهد. به عبارت دیگر جایگاه خود را مرتباً تغییر می‌دهد؛ دست به تبدل می‌زند تا وضعیت تصرفی مناسب حاصل شود. در آخرین مرحله منزلت تصرفی نظام یافته ای (تمثل) حاصل می‌شود؛ که بر اساس آن؛ فرد جایگاه خود را مشخص کرده مطابق با آن استقرار می‌یابد و متناسب با آن از کارایی برخوردار می‌شود. بنابراین حضور اراده در نسبت مناصب و جایگاهها؛ حاصل نسبت مابین تولی و ولایت است. بدین معنا که هر قدر تولی وارد نظام حساسیتها شده باشد به همان میزان جایگاه تصرفی حاصل می‌شود. همین معنا؛ یعنی حضور اراده در نسبت بین تولی و ولایت؛ برای پیدا کردن جایگاه تصرفی؛ علم نامیده می‌شود.

به عبارت دیگر انسان با عوالم مختلفی (حضرت حق؛ اولیای نعم؛ اولیای اجتماعی؛ مردم و...) ارتباط دارد و این ارتباطات در واقع نظام فاعلیت او را تشکیل می‌دهند. انسان برای تعیین جایگاه خود و یا تفسیر آن در نظام فاعلیتهایی که با آن مواجه می‌باشد؛ ناگزیر است ابتدا کلیه نسبتهای موجود را مورد ملاحظه قرار دهد. سپس نسبت مورد نظر را انتخاب و در عینیت آنرا جاری و محقق سازد. همانگونه که بیان شد؛ ایجاد چنین نسبتهای جدیدی علم نامیده می‌شود چراکه حضور اراده در نسبت بین تولی و ولایت آنها در نظام فاعلیتها را برای یافتن جایگاه تصرفی مناسب؛ مشخص می‌سازد. البته موضوعات ایجاد نسبت؛ گاه خارجی و غیر انسانی مثل اشیاء است؛ گاهی شامل مفاهیم می‌شود و گاهی هم مناصب اجتماعی هستند. در نتیجه موضوعات واحد و یکسانی وجود ندارد. بعلاوه این موضوعات گاهی فردی و خانوادگی هستند و گاهی هم اجتماعی می‌باشند. بنابراین علم نه اکتشافی بلکه کاربردی و ایجادیه بوده؛ موضوع آن؛ تعیین نسبت بین تولی

و ولایت است. چنین تعریفی از علم؛ هم قدرت تصرف ایجاد می‌کند و هم قدرت تحلیل را افزایش می‌دهد. بنابراین علم حکم یک فاعل تبعی را خواهد داشت که تعلق به انسان دارد و با ایجاد نسبت‌های متعدد در نظام فاعلیتها؛ رابطه انسان با حضرت حق را مشخص کرده؛ به انسان قدرت نظام سازی می‌بخشد.

## ۱۷/۲- تعریف علم (۲)

وحدت ترکیبی اراده‌ها؛ حول محور و رکن آن که ولی و رهبر است؛ باعث پیدایش و تجمع ظرفیت بالایی می‌شود. این ظرفیت‌ها و انرژیهای مستراکم شده؛ به مثابه آب جویبارها که در پشت سدها ذخیره می‌شوند؛ برای جاری شدن و جریان یافتن؛ نیاز به کانالها و مجراهای مناسبی دارند. این کانالها؛ همان روابط اجتماعی موجود در جامعه است که به صورت قوانین و مقررات؛ اعتقادات؛ ادبیات؛ هنر و... در جامعه مطرح و ظاهر شده؛ باعث ایجاد و تداوم تفاهم اجتماعی می‌شود که ثمره و نتیجه تفاهم اجتماعی نیز؛ عملکردها و فعالیت‌های اجتماعی و در نهایت تمدن می‌باشد. در چنین وضعیتی تولید هر امری و به عبارت بهتر تولید علوم؛ بصورت سازمانی انجام خواهد شد. در واقع وحدت و کثرت جامعه برای شناخت (پدیده‌ها و موضوعات) سازمانی می‌شود یعنی تقسیم کار و فعالیتها بصورت سازمانی انجام شده کل جامعه به شناخت (واحدی) دست خواهد یافت. واضح است که در چنین جامعه ای نه تنها فعالیت‌های فردی و منفک از سایر فعالیتها وجود ندارد بلکه فکر کردن فردی هم وجود نخواهد داشت. در واقع همه چیز متقدم به هم بوده حول محور (که خواسته رهبر یا رهبران است) متمرکز می‌شود و علوم و محصولات آن هم بصورت اجتماعی تولید و حاصل خواهد شد. چنین عملکردی در سه سطح خرد؛ کلان و توسعه قابل ملاحظه است. در سطح توسعه؛ ولی و رهبر (رهبران) جامعه مسئول حادثه سازی می‌باشد. سطح کلان؛ سطح طراحی و تدوین برنامه‌هاست و در سطح خرد اجرای برنامه‌ها و آموزش قرار دارد. مشخصاً در هر سه سطح اگر یک موضوع مدنظر باشد؛ تمام توان و پتانسیل جامعه برای پرداختن به آن موضوع متمرکز شده؛ ابزارهای لازم برای رفع نیاز جامعه به سرعت مشخص و تأمین می‌شود. بنابراین نتیجه می‌شود که علم چیزی جز جریان نسبت میان تولی و ولایت نیست. یعنی هر کس متناسب با میزان تولی خود را دارای پایگاهی در نظام تصرفی عالم می‌باشد و از همان جایگاه ایجاد نسبت نموده؛ ساختارهای فرهنگی؛ اجتماعی و یا به تعبیری روابط اجتماعی را تعیین می‌نماید. به تبع این

تعریف از علم؛ آن امری که دایره تصرف نظام مادی حاکم بر عالم را محدود و تضعیف سازد و روابط اجتماعی حاصل از آن را بر هم بریزد و سست بودن بنیان آن را نشان دهد و در مقابل باعث تقویت و ایجاد نظام الهی و روابط اجتماعی متناسب با آن شود حجت (در علم) نامیده می‌شود. لذا در این مبنا؛ آزمون به آزمونهای حسی و تجربی تعریف نمی‌شود بلکه به درگیری میان دو نظام الهی و غیر الهی معرفی و تبیین می‌شود.

### ۱۷/۳- تعریف علم (۳)

بندگی و پرستش الهی نیز همانند دنیاپرستی راه و رسمی مخصوص بخود دارد. در حال حاضر نظام کفر و مادی؛ راه و رسم دنیا طلبی راحتی در جنبه‌های اجتماعی عینی و عملی نموده و رفاه را تا حد بالا قابل لمس و درک کرده و طعم و مزه دنیا را به اصطلاح در ذائقه مردم وارد نموده است. نظام کفر برای اینکار از بهترین حربهای که در اختیار دارد یعنی علم و تکنولوژی استفاده می‌کند و چنان مردم را اسیر بندهای تکنولوژیکی خود کرده است که امکان رهایی از این بندها نه تنها به اذهان خطور نمی‌کند بلکه همگی با میل و رغبت هر روز خود را بیشتر اسیر این دام می‌نمایند و از این امر نیز احساس شادمانی و شغف می‌کنند. لذا در مقابل نیز لازم است راه و رسم بندگی الهی علاوه بر ابعاد و جنبه‌های فردی در زمینه‌های اجتماعی نیز که بسیار پیچیده تر و گسترده تر است ایجاد شود تا از این طریق؛ پوچ و خواب و خیال بودن راه رسم دنیا خواهی عملاً نشان داده شود و سست بودن آن در عمل به اثبات برسد. نمی‌تواند تنها به وعده و وعید اکتفا نمود و همه امور را مختص به سرای دیگر دانست و اذعان داشت که قدرت در دنیا اختصاص به کفار دارد و دین و مذهب؛ خصوصاً اسلام عزیز برای امور دنیوی افراد هیچ برنامه و روشی ندارد. (اگر هم دارد محدود به جنبه‌های فردی است و نه اجتماعی!) باید پرستش را همانند دنیا طلبی؛ با شیوه‌های مناسب به مردم چشاند. هر چند در حال حاضر بعزت عدم وجود حالت ترکیبی اراده‌ها؛ باور این مطلب مشکل و سخت است اما باید پذیرفت و قبول نمود که امکان آن وجود دارد (در غیر اینصورت بایستی ناقص بودن دین را پذیرفت). اگر افراد بجای اینکه فکر کنند مهمان و مدیون تکنولوژی هستند؛ خود را مهمان ائمه بدانند؛ تمام کارها و فعالیت‌هایشان منسوب به ائمه می‌شود و پتانسیل و انرژی آنها در ساختار دیگری جریان می‌یابد؛ لذا همه چیز حالت تبرک پیدا می‌کند و حرص برای تصاحب بیشتر و تکالیب از بین می‌رود. در اینصورت اصولاً موضوع برنامه و توسعه تغییر

می‌یابد و اعتقاد به اینکه ماده و تکنولوژی حقیقت‌ترین حقایق عالم هستند؛ به سمت حقیقی‌ترین حقایق عالم یعنی وجود گرمی معصومین و ائمه اطهار (س) کشیده می‌شود. نظام کفر در تمامی زمینه‌ها سازمانی عمل می‌کند؛ اینکار علاوه بر ایجاد تنوع؛ سرعت توسعه و بکارگیری تکنولوژی را تا سرعت نور بالا برده و افزایش داده و وسیله‌ای برای استخفاف و سلطه بر سایرین شده است. ولی با سرعتی غیر قابل مقایسه با سرعت نور نیز می‌توان وحدت و کثرت نیازها را حول وجود ائمه اطهار مرتفع نمود و توسعه قرار و آرامش پیدا کرد. بعلاوه لذتی که بواسطه رفع نیازها بدین طریق بدست می‌آید و حاصل می‌شود زایل شدنی و زودگذر نیست تا سبب بی‌تابی؛ حرص و بیماری شود بلکه ماندگار است و در وجود آدمی باقی می‌ماند و سبب قرب و بزرگ شدن (ظرفیت) می‌شود. بسیار واضح و مبرهن است که تأمین چنین نیازمندیهایی؛ ابزار؛ وسایل و تکنولوژی خاص خود را می‌طلبد. امکان ندارد با آن ابزار و تکنولوژی که حرص به دنیا و ماده پرستی را تقویت می‌کند و بوجود می‌آورد؛ بتوان چنین مواردی را تأمین نمود و پاسخ داد. باید تکنولوژی متناسب با ذکر و تسبیح و ارتباط با خدای متعال ایجاد شود و از این طریق ارادت و حضور خالصانه و تمام و کمال خود را خدمت این بزرگواران و حضرت حق سبحانه و تعالی اعلام داشت. مشخص است که آنان نیازی به این امور ندارند بلکه این انسانها هستند که محتاج ابزاری مناسب بوده تا از این طریق؛ آمادگی خود را جهت تصرفات بالاتر آنان اعلام کنند. پس در این دیدگاه؛ اولاً علم جدای از ایمان نخواهد بود. ثانیاً دارای جایگاه و منزلت تصرفی اجتماعی است ثالثاً به نسبت میان ولایت و تولی تعریف می‌شود.

#### ۱۷/۴- تعریف علم (۴)

با توجه به تعریف ارائه شده از علم؛ مشخص می‌شود که علم مطلق نبوده؛ بلکه نسبی می‌باشد. بعلاوه تولید مفاهیم آن نیز اجتماعی می‌شود. البته نه به این معنا که هیچ پایگاهی برای تولید مفاهیم در آن وجود ندارد و هر کس به هر صورت که مایل باشد می‌تواند مفاهیم را مطابق امیال خود تعریف کند. در هر نظامی مفاهیم متناسب با فعل محور تبیین می‌شود اگر نظام؛ الهی باشد همه چیز به فعل حضرت حق و اگر غیر الهی و شیطانی باشد؛ شیطانی تعریف خواهد شد. بنا بر این در کل کائنات؛ پایگاه علم؛ مشیت الهی و در جامعه؛ پایگاه آن؛ اراده و لی اجتماعی و در دوران انسان؛ پایگاه آن اراده فرد است. بعنوان نمونه مفاهیم

بسیاری که در گذشته وجود داشته و در حال حاضر نیز از آنها استفاده می‌شود؛ مانند مدیریت (و بسیاری مفاهیم دیگر) را در نظر بگیرید. هر چند امروزه نیز از عبارت مدیریت استفاده می‌کنیم اما می‌دانیم که معنای آن در مقایسه با گذشته بسیار تغییر یافته است. مدیریت در حال حاضر سازمانی شده؛ سیاست گذاری دراز مدت انجام می‌دهد و در سطح بین المللی و جهانی مطرح می‌باشد در حالیکه در گذشته مدیریت اختصاص به سرپرستی گروه‌های کوچک داشت. هر چند برای هر دو وضعیت عبارت مدیریت بکار می‌رود؛ ولی ملاحظه می‌شود که میان آنها تفاوت‌های اساسی و بنیانی وجود دارد. در واقع مفهوم مدیریت قبلی و گذشته؛ توسعه یافته به مدیریت جدید تبدیل شده است. گذشته از این موارد؛ موقعیت و منزلت افراد نیز در رشد و توسعه مفاهیم دخالت دارد. بعنوان مثال مفهوم عزت در نظر یک فرد عادی؛ با مفهوم آن نزد سرپرست یک گروه و یا مدیر یک سازمان بزرگ اجتماعی کاملاً متفاوت است پس علم و مفاهیم مختلف ثابت نیستند تا مجبور شوند فقط یک معنای تجریدی و بریده داشته باشند. در مقابل دائماً هم در حال تغییر و حرکت نیستند تا حالت نسبی محض و بدون پایگاه مشخص را بیابند؛ بلکه هم حقیقی و هم نسبی شده؛ قابلیت توسعه می‌یابند (هم در جهت الهی و هم در جهت غیر الهی و شیطانی) یعنی علم در نسبیت و مراتب مختلف نظام تعریف می‌شود.

### ۱۷/۵- تعریف علم (۵)

در هر امری که فاعلیت حضور داشته و نسبیت ایجاد کنند؛ علم ایجاد یا تولید می‌شود. این امور می‌تواند ارزشی و اخلاقی یا امور زیربنایی و روبنایی و یا هر امر دیگری باشد. از طرفی نسبت‌های ایجاد شده در درون خود به اصلی (محوری)؛ فرعی (تصرفی) و تبعی تقسیم می‌شوند. بعنوان مثال آیین نامه‌های اجرایی قوه مجریه و دولت (نسبت‌های تبعی) به مصوبات قوه مقننه و مجلس (نسبت‌های تصرفی) تولی دارند و مصوبات قوه مقننه نیز بر اساس قانون اساسی (نسبت اصلی) شکل می‌گیرد یعنی تولی به قانون اساسی دارد. نسبت‌هایی که توسط فاعلیت ایجاد و تعریف می‌شود در مقایسه با تعریفی که مادیون و مارکسیست‌ها از نسبیت ارائه می‌کنند و همچنین در مقایسه با نسبیت انیشتین؛ دارای چند تفاوت به شرح زیر است:

۱- جهت بر آن حاکم است.

۲- مادی نیست؛ انسانی می‌باشد. نسبیتی است که خاص انسان‌هاست نه اشیاء.

- ۳- جبری نبوده؛ بر اساس فاعلیت ایجاد می‌شود.
- ۴- دارای مراتب مختلفی است. نسبت ابتدا برای مناصب؛ سپس مفاهیم و بعد اشیاء بوجود می‌آید.
- ۵- ثابت نیست؛ زیرا فاعلها در آن تصرف می‌کنند پس توسعه یاب است.
- ۶- تعلق به نظام ولایت (الهی یا شیطانی) دارد.

## ۱۸- فلسفه نظام ولایت (۴)

## ۱۸/۱- تعریف حجت

بر اساس تعریف ارائه شده از علم؛ بایستی (و می‌توان) حجت در هر علمی را مشخص نمود. بدین صورت که هر چیزی که کارایی بیشتر؛ قدرت توسعه؛ نفوذ و گسترش بالاتری (متناسب با نظام تصرفی) داشته باشد را باید علمی نامید. بنابراین هر امری که منجر به غلبه در هر قسمتی از نظام کفر و غیر الهی شود حجیت دارد و باعث یقین می‌گردد. یعنی یقین نیز به وحدت و کثرت حساسیتهایی که متناسب با منزلت انسانی و منزلت تصرفی در نظام ولایت وجود دارد تعریف می‌شود. به عبارت دیگر نسبتهایی که در بین امور مختلف تعیین می‌شود می‌بایست متقوم به جهت گیری و حرکت کلی نظام باشند و این مسئله باید در تمام سطوح و مراحل کار حضور و ملاحظه گردد. در نتیجه هر تئوری که تئوری قبلی را منزوی و تضییق کرده خود را بجای آن معرفی کند و جایگاه تصرفی را از آن خود سازد؛ قدرت احتجاج می‌یابد یعنی این تئوری جدید به تفاهم اجتماعی رسیده؛ در نظام امکان جاری شدن می‌یابد.

## ۱۸/۲- تعریف یقین

تفاهم و یقین شامل چند قسمت است. قسمت اول مربوط به تفاهم و یقین عمومی می‌باشد. بدین معنی که در هر نظامی؛ موضوعات و مطالبی وجود دارد که برای نظام مقابل نیز به نحوی قابل درک است. لذا بر این اساس می‌توان در دستگاه کفار بر اساس موارد مورد قبول آنها ترکیبات جدید ایجاد نموده؛ آنها را به عجز کشاند (کاری که نظام کفر نیز برای ایجاد سلطه بیشتر از آن استفاده می‌کند).

اما قسمت دوم شامل مواردی است که مختص نظام مربوطه می‌باشد و در نظام مقابل قابل فهم و درک نیست مانند شدت دنیا طلبی؛ تنوع جویی یا غرق شدن در شهوات در نظام مادی و غیر الهی که قابل هضم و پذیرش در نظام الهی نمی‌باشد و در مقابل میل به شهادت طلبی؛ ایثار؛ عشق به معبود الهی و... که برای کفار معنا و مفهوم ندارد. نوع دیگر و سوم تفاهم (و یقین) تفاهم صنفی است. یعنی گروه‌های خاص اجتماعی؛ مطابق با یقینهای قابل قبول؛ قواعدی را تنظیم نموده در جامعه جاری می‌سازند. البته در هر نظامی؛ یقین

اصلی و محوری (خداپرستی یا دنیاطلبی) باید در تمام سطوح تفاهم و یقین جاری بوده؛ حضور داشته باشد تا جا به جا و نظام جهت مشخصی برای حرکت خود انتخاب کند و در آن مسیر حرکت را تداوم بخشد. هر قدر یقین تفاهم افراد جامعه به سمت یقین محوری گرایش یافته و به آن نزدیک باشد (ارتقاء منزلت می‌یابد) از قدرت و استحکام بالایی برخوردار می‌شود. لذا یقین نیز (در این دیدگاه) معنایی مرکب و توسعه‌یاب می‌یابد. یعنی برای دست‌یابی به توسعه؛ بایستی یقین خود را از موضوعات فعلی بریده به موضوعات بالاتری تمایل و تعلق یافت تا یقین و منزلت بالاتری حاصل شود. بطور خلاصه می‌توان چنین نتیجه گرفت که یقین بطور کلی عبارت از مستند کردن و قاعده‌مند نمودن تعقل می‌باشد.

### ۱۸/۳- تعریف زمان و مکان

در دیدگاه تعلق؛ زمان به تغییرات هر پدیده تعبیر و تعریف گردید. لیکن در دیدگاه فلسفه نظام ولایت؛ زمان هر فاعل برابر با طلب او نسبت به جایگاه و منزلتش می‌باشد. طلبی که انسان از فاعل مافوق و حضرت حق سبحانه و تعالی دارد؛ زمان فاعل (و تغییرات او) را مشخص می‌کند. بنابراین (تعریف) زمان متقوم به فاعل است و فاعلیتهای از پایین به بالا تماماً (فعلیهای) زمانی می‌شوند. این مطلب در سایر موارد نیز صادق است. مثلاً در ساختارهای اجتماعی و مدیریتی نیز طلب انسان از مافوق و رئیس خود؛ زمانی است؛ اما زمان اجتماعی نه تکوینی. پس تعریف زمان برابر با فعل اول (که طلب است) می‌شود. فعل دوم؛ اعطا و افاضه خدای متعال؛ بسط مکانی مشیت حضرت حق است. در واقع فاعلیت از بالا به پایین؛ توسعه نفوذ در میدان جاذبه‌های تصرف و فاعلیتها می‌باشد. فعل سوم هم به مکان تعبیر خواهد شد. به عبارتی فعل سوم توسعه نفوذ فاعلها در میدان جاذبه فاعلیتهای مادون است. این فعل از آنجا که منزلت و پایگاه انسانها را مشخص می‌کند برابر با مکان در نظر گرفته شده است. با توجه به جایگاه هر فرد؛ می‌توان در مورد نحوه ترکیب سازی او اظهار نظر نمود. در نتیجه؛ مکان مسافتی فاعلی می‌شود. بدین معنی که فرد هر قدر بالاتر باشد؛ کشیدگی و مسافت او نیز بیشتر شده؛ افق‌های بیشتری از عالم را در اختیار می‌گیرد. در نهایت؛ براین اساس؛ زمان و مکان؛ همواره همراه هم و متقوم به هم می‌باشند.



## ۱۸/۴- تعریف وحدت و کثرت

با توجه به توضیحات ارائه شده در خصوص زمان و مکان؛ تا حدود زیادی تعریف وحدت و کثرت در دیدگاه فلسفه نظام ولایت مشخص می‌شود. بدین معنا که وحدت؛ به وحدت زمانی و مکانی باز می‌گردد، یعنی وحدت؛ وحدت طلب از فاعل مافوق و توسعه نفوذ در فاعل مادون خواهد شد یا به عبارت دیگر؛ وحدت؛ وحدت جایگاه و منزلت؛ نسبت به قرب و بعد است. بطور خلاصه وحدت به پیدا کردن ظرفیت جدید معنا می‌شود. در مقابل کثرت هم مشخصاً به کثرت فاعلیتها تعبیر و باز می‌گردد.



## ۱۹- فلسفه نظام ولایت (۵)

### ۱۹/۱- بررسی حرکت در سطح توسعه

گفته شد که حرکت و تغییر خود یک نحوه ترکیب است و این ترکیب هم بدون کشش؛ جاذبه و میل و تعلق امکان پذیر نیست. بعلاوه میل و تعلق هم به فاعلیت تعریف شد. بدین معنی که اگر پدیده هیچ نوع کششی نداشته باشد؛ ترکیب و در نتیجه حرکت واقع نمی شود. پس حرکت هم یک نحوه فاعلیت؛ میل و طلب می شود. همچنین بیان گردید که فاعلیت‌ها توسعه یاب هستند یعنی حرکتها هم توسعه می یابند.

اما توسعه حرکت به چه معنا است؟ قبل از بیان این مفهوم ابتدا لازم است، مفهومی از توسعه ارائه شود؛ برای اینکار مثال زیر را در نظر بگیرید. فرض کنید تولید محصول خاصی (مثلاً گندم) نسبت به سال قبل افزایش یافته باشد. مشخصاً این افزایش و تغییر و تغییری کمی خواهد. اما داهی تنها؛ افزایش کمی مد نظر نیست؛ بلکه بهبود کیفیت محصول؛ مورد توجه می باشد. لذا تغییر محصول یکسال در مقایسه با سال قبل ممکن است از لحاظ جنبه‌های کیفی انجام شود (هر چند که ممکن است هر دو جنبه کیفی و کمی نیز در تولید محصول ملاحظه و دخالت داده شود). واضح است که پرداختن و بررسی محصول مورد نظر؛ به لحاظ دستیابی به هدف یا اهداف دیگری صورت می گیرد که در خارج از دامنه محصول مربوطه تعریف می شود. یکی از این اهداف (و شاید مهمترین آنها نیز) می تواند مسئله تغذیه باشد. یعنی کاشت آن محصول و بالا بردن کمیت و کیفیت آن؛ در راستای اصول تعیین شده در چهارچوب تغذیه عمومی انجام می شود. اگر در این اصول؛ محصولی از اهمیت بیشتری برخوردار می باشد؛ لازم است تولید و تهیه آن (هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی) بیشتر از سایر محصولات مورد توجه قرار گیرد. بنابراین ایجاد هر نوع تغییری در میزان محصول مورد نظر بر اساس اصول تغذیه انجام می شود. چنانچه اصولی پذیرفته شده (مثلاً الگوی تغذیه) تغییر کند بر خورد با موضوعات و محصولات بر اساس چنین تغییری؛ برخورد (با تغییر) از موضع توسعه است. پس بطور کلی برای هر موضوعی؛ تغییر از سه جنبه کمی؛ کیفی و توسعه قابل ملاحظه و تعریف است که مناسبترین حالت؛ بررسی تغییر و حرکت از موضع توسعه می باشد. لذا بایستی فاعلیت نیز در سطح توسعه مورد بررسی قرار گیرد.

## ۱۹/۲ - حد توسعه

با توجه به مکانیزمی که در خصوص توسعه فاعلیتها بیان گردید و تاکید بر این مطلب که مخلوق هیچگاه از حرکت باز نایستاده و ساکن نخواهد شد؛ نتیجه می‌شود که توسعه امری مستمر و دائمی است. با چنین تعریف و برخوردی با توسعه؛ آیا حدی برای آن قابل تصور است یا اینکه توسعه بدون حد و مرز بوده و همینطور ادامه خواهد یافت؟ البته انتظار آن است که پاسخ این سؤال تا حدودی روشن باشد؛ چراکه توسعه؛ متقوم به فعل ربوبی و اعطای افاضه از جانب حضرت حق سبحانه و تعالی است. از طرفی می‌دانیم تا فاعل جدیدی بواسطه درخواست و طلب جدیدی؛ خلق نشود؛ مشخصاً توسعه واقع نشده؛ ادامه نخواهد یافت؛ در نتیجه محدود بودن (شدن) یا محدود نبودن (شدن) توسعه به اراده حضرت حق در اجابت طلب افاضه باز می‌گردد. چنانچه آن حضرت اراده کند افاضه واقع شده؛ فاعلهای جدید خلق می‌شوند و به تبع آن توسعه ایجاد می‌شود و ایجاد کردن و خلق نمودن فاعلهای جدید هم هیچ تاثیری بر او ندارد. او صمد است (سبحان... از هر نوع تصویری که مخلوق از پر بودن و بی نیازی او در ذهن داشته باشد. او قابل ادراک نیست؛ وقتی که معصوم برای غیر معصوم قابل ادراک نمی‌باشد چگونه می‌توان از ذات حضرت حق تصویری داشت؛ سبحان... حتی فعل آن حضرت هم قابل تعریف نیست؛ مخلوق تنها می‌تواند با فعل او ارتباط برقرار کند ولی نمی‌تواند آنرا توصیف کند سبحان... پس مرتب فاعلهای جدید (هم تصرفی و هم تبعی) ایجاد و خلق می‌شوند. نتیجه اینکه همه پدیدهها و همه مخلوقات اعم از جمادات؛ نباتات؛ حیوانات، انسانها؛ مفاهیم و... در حال رشد و توسعه هستند؛ یعنی کل خلقت در حال عظیم تر شدن نسبت به گذشته است.

## ۱۹/۳ - توسعه ارزشها و مفاهیم

جوامع و نظامهای مختلف در رابطه با غایت‌های مورد قبول و تعریف شده خود؛ اموری را ارزشمند می‌شمارند. لذا ارزشها ثابت و مطلق نبوده؛ جایگاه و معنای آنها متناسب با غایتها و اهداف مورد پذیرش تغییر می‌کند.

فرضاً زمانی داشتن چراغ نفتی ارزش محسوب می‌شد؛ لیکن در دنیای امروز قدر و منزلت این شیء عوض شده؛ استفاده از آن برای روشنایی محل ارزش بحساب نمی‌آید. یعنی با جایجا شدن وزن امور؛ ارزش

آنها نیز تغییر می‌یابد. البته اموری هم وجود دارد که اصل آن تغییر نمی‌یابد بلکه بواسطه ارتقاء در جهت ؛ قدر و منزلت و ارزش آن توسعه پیدا می‌کند و ثابت نمی‌ماند. بعنوان مثال می‌توان به آب اشاره کرد. ما (مسلمانان و شیعیان) خدا را بواسطه اینکه آب را نجس قرار نداده بلکه طاهر کرده است؛ حمد و سپاس می‌کنیم. در واقع وزن مخصوص آب در خلقت این است که هر چیزی را از اشیاء و بدن انسان طاهر و پاک می‌کند. انسان بوسیله آن می‌تواند وضو یا غسل گرفته ؛ وارد حرم الهی شده ؛ امکان صحبت با خدا بیابد. این وضعیت و این وزن مخصوص را آب از اول تا آخر عالم دارا می‌باشد. اما می‌دانیم که عالم همیشه یک حالت نداشته و در یک وضعیت بسر نمی‌برده است. زمانهایی بوده است که در روی زمین عبادت و بندگی حضرت حق انجام نمی‌شده و احیاناً اگر در سطح محدودی صورت می‌گرفته بعلت عدم استفاده صحیح از آب ؛ عبادت با بدن طاهر و پاک انجام نمی‌گرفت. لذا آب کاربرد اجتماعی نداشت. اما به وجود و برکت اسلام ؛ آب تقریباً وزن مخصوص خود را یافته است (هر چند هنوز گروههایی از مسلمانان وجود دارند که بطرز صحیح وضو نمی‌سازند و از آب آنطور که باید و شاید استفاده نمی‌کنند) پس هر قدر اسلام (خصوصاً شیعه) در عالم گسترش و نفوذ پیدا کند ؛ ارزش و قدر و منزلت آب نیز در عالم افزایش می‌یابد و در عینیت جاری می‌شود. بنابراین پاره ای از امور ارزشی متناسب با توسعه و تکامل تاریخ و جامعه ؛ توسعه می‌یابند ؛ یعنی طهارت (بعنوان مثال) در حال توسعه است. طهارت یک امر انتزاعی بریده از خارج نیست. اشیاء ؛ انسانها و جوامع در صورت استفاده صحیح از آب حقیقتاً طاهر و پاک می‌شوند. در حال حاضر استفاده از آب برای طاهر شدن منحصر به جنبه‌های شخصی و فردی آنهم بریده از سایرین شده است. لیکن لازم است زمینه‌های گسترش استفاده از آن ؛ فراهم شود. فرضاً اگر قرار باشد بیمارستانها ؛ فرودگاه‌ها و یا هر محل دیگری را حقیقتاً طاهر نگاه داریم ؛ این [امر چگونه میسر می‌شود؟ همانگونه که ایجاد و گسترش مثلاً بهداشت در جامعه نیازمند ابزار و تکنولوژی خاص خود است ؛ گسترش و عمومی کردن (شدن) طهارت نیز به ابزار و شیوه‌های خاص خود نیاز دارد. بعنوان نمونه می‌توان به طاهر نگاه داشتن اماکن مقدسه مانند حرمین شریفه و حرم ائمه اطهار (ع) اشاره نمود. این اماکن را با استفاده از لوله کشی های خاصی دائماً طاهر نگاه می‌دارند. اما از آنجا که این مسئله (طاهر کردن جامعه) موضوع علم و تحقیقات قرار نگرفته است ؛ شیوه‌ها و ابزار مناسب برای انجام این امور ؛ هنوز تعیین

نشده است. موارد بسیاری مانند آب و مسله طهارت وجود دارد که هنوز حداکثر با آنها بصورت فردی و بریده از سایر امور برخورد می‌شود. عمومی کردن و گسترش این موارد مانند نماز، روزه، حیا، عفت، حج، راستگویی، وجدان کاری، انضباط اجتماعی، انضباط مالی و... به‌بازار و تکنولوژی خاصی نیاز دارد. چنانچه این ابزار و شیوه‌ها حاصل شوند؛ تمدن جدیدی که مورد نظر شارع مقدس است؛ حاصل خواهد شد. نکته قابل تاکید در مورد اینکه چرا این مفاهیم و یا قرآن و یا کلمات معصومین تغییر نمی‌کنند و تنها (بسه‌لحاظ معنا) توسعه می‌یابند این است که این کلمات؛ تاریخی هستند و بر تاریخ حکومت دارند. لیکن کیفیت تصرف و حکومت آنها بر عالم ثابت نمی‌باشد. مانند حکومت و تصرف پدر بر فرزند؛ که پدر متناسب با رشد فرزند؛ تصرفات جدیدی بر فرزند اعمال می‌کند.

#### ۱۹/۴- توسعه نظام و فاعلها

کل نظام خلقت بواسطه وجود گرامی‌نبی اکرم (ص) خلق شده و پدید آمده است در نتیجه توسعه نبی اکرم مساوی با توسعه نظام خواهد شد. اما چنین امری چگونه ممکن است؛ چراکه نبی اکرم (ص) خود یک مخلوق بوده و جزئی از کل نظام خلقت به حساب می‌آیند. ولی باید دانست که وجود گرامی‌نبی اکرم (ص) بریده از بقیه مخلوقات نمی‌باشد؛ مخلوقات همگی بخشی از پیکره وجود ایشان به حساب می‌آیند. فاعل مافوق و محوری همواره نه تنها در فاعل تصرفی بلکه در فاعل تبعی نیز حضور دارد. بنا براین وجود گرامی‌پیامبر اسلام در جمیع مراتب مخلوقات به‌عنوان محور قرار دارند. لذا توسعه نظام توسعه ایشان و توسعه ایشان نیز توسعه نظام را به‌همراه دارد و این امر (توسعه محور مساوی با توسعه نظام است) تنها مختص به ایشان می‌باشد و در مورد سایر فاعلیتها مصداق ندارد. البته توسعه سایر فاعلیتها هم بر نظام اثر دارد ولی نه اینگونه که اثر آن عیناً و کلاً به کل نظام منتقل شود. هر قدر این فاعل از درجه قرب بالاتر و بیشتری برخوردار باشد؛ اثرگذاری او بر نظام هم بیشتر می‌شود. اما همانگونه که اشاره شد؛ تنها توسعه پیامبر اسلام است که دقیقاً برابر با توسعه نظام می‌باشد. بنابر این توسعه می‌تواند هم وصف نظام و هم وصف فاعلها باشد. اگر توسعه؛ وصف نظام باشد؛ مبحث جامعه‌شناسی مطرح می‌شود و در صورتیکه توسعه؛ وصف فاعلیتها را تعیین و مشخص نماید با بحث انسان‌شناسی مواجه خواهیم بود.



## ۲۰- توسعه فاعلیتها (مبحث انسان شناسی)

### ۲۰/۱- تعریف انسان (عام)

انسان را چگونه باید تعریف کرد؟ انسانی که از طریق علوم در وضعیتهای مختلفی قرار می‌گیرد. بعنوان مثال اگر تعریف خاصی از انسان ارائه شد؛ آیا این تعریف با هر نوع جامعه شناسی هماهنگ است یا اینکه متناسب با خود؛ جامعه شناسی خاصی را طلب می‌کند؟ چنان تعریفی از انسان با چه نحوه مدیریتی هماهنگ است. به کدام فلسفه تاریخ (اصطلاحاً) قفل می‌شود و... بنابر این در تعریف از انسان بایستی ارتباط او با سایر وضعیتها (و علوم) مشخص شود؛ نمی‌توان برای هر وضعیت و هر جنبه‌ای از علوم تعریف جداگانه‌ای از انسان ارائه نمود. چراکه این امر باعث می‌شود تا ارتباط امور با یکدیگر ملاحظه نگردد و تعاریف بریده از هم و ناهماهنگ ارائه شوند به عبارت دیگر نمی‌توان تعریف بریده و مجردی از انسان ارائه نمود. می‌بایست همواره زمان و مکانی که انسان در آن قرار دارد در تعریف از انسان ملاحظه و دخالت داده شود؛ برای روشن شدن موضوع؛ اگر به‌هنگامی که انسان نطفه است از چیستی او سؤال شود پاسخ این است که موجودی مرکب می‌باشد و هیچ قید دیگری در این مرحله شامل او نمی‌شود.

لیکن در مورد یک طفل پنج ساله؛ علاوه بر قید مرکب؛ متعلق و فاعل بودن نیز به تعریف او اضافه می‌شود. البته فاعلیت او تبعی بوده؛ تصرفی و محوری نمی‌باشد. در تعریف همین انسان در سن بلوغ قید تبعی بودن فاعلیت او به تصرفی بودن تبدیل می‌شود بنابر این در وضعیتها و حالات مختلف تعریف انسان یکسان نمی‌باشد؛ به عبارت دیگر تعریف انسان نیز خود توسعه یاب است و دارای وحدت و کثرت می‌باشد.

### ۲۰/۲- ابعاد وجودی انسان

انسان دارای سه بعد شامل روح؛ ذهن و رفتار است. برای دستیابی به شناختی صحیح از انسان؛ توجه توأم به هر سه بعد لازم و ضروری می‌باشد. برخورد و تحلیل رفتار انسان در صورتیکه یکی از این سه بعد بعنوان بعد محوری و اصلی در نظر گرفته شود؛ با حالات دیگر تفاوت خواهد یافت. به عبارت دیگر اگر بپذیریم؛ انس در انسان روح است و ابعاد دیگر به تبع این بعد شکل می‌گیرند؛ تعریف خاصی از انسان؛ نیازها؛ حالات



رفتار و... او ارائه می‌شود که این تعریف با زمانی که رفتار او را بعد اساسی بدانیم و سایر ابعاد را تبعی با کلیه تعاریف تفاوتی (اصولی) می‌یابند. واضح است که انتخاب هر کدام از این ابعاد به‌عنوان بعد محوری بر اساس بینش و نگرش خاصی صورت می‌گیرد. اگر گفته شود رفتار بعد اصلی در انسان است این مطلب قاعدتاً و حتماً مبتنی بر دلایل خاصی است که ریشه آن دلایل در نوع نگرش قرار دارد به‌عبارت دیگر هر دیدگاه فلسفی؛ تعریف متناسب با خود از انسان ارائه می‌کند که این تعریف در همه زمینه‌ها و وضعیت‌های مختلف حضور داشته؛ مصداق دارد. در خصوص برخورد با انسان و ارائه تعریف و توصیفی روشن از او؛ علاوه بر توجه به ابعاد سه‌گانه مذکور و انتخاب یکی از آنها به‌عنوان بعد محوری توجه به نیروی دیگری نیز که در اختیار انسان است ضروری می‌باشد. این نیرو؛ قوه اختیار و انتخاب است که ضمن توجه به آن لازم است رابطه آن را نسبت به سه بعد و قوای دیگر تعیین و تبیین نمود. نکته و موضوع سوم در این راستا؛ مسأله ارتباط انسان با محیط و شرایط و همچنین نسبت حاکم و موجود بین این دو می‌باشد؛ بدین معنی که اگر محیط و شرایط را اصل بنامیم؛ تعریف از انسان و شکل‌گیری ابعاد وجودی او با حالتی که اصل را انسان بدانیم و همه امور را به‌درون انسان و ذات او باز گردانیم؛ کاملاً متفاوت خواهد بود. انتخاب و اصل قرار دادن یکی از دو عامل محیط یا شرایط و ذات یا درون انسان نیز مشخصاً بر مبنای فلسفه و دیدگاه خاصی انجام می‌شود.

### ۲۰/۳- تعریف انسان (خاص)

گفته شد که در تعریف انسان (بصورت عام) می‌بایست زمان و مکان ملاحظه شود. اما برای تعریف و آسیب‌شناسی یک فرد خاص؛ نیازمند به‌آمار و اطلاعات و تحقیقات می‌دانی هستیم تا به اصطلاح ضریب فنی فرد مورد نظر بدست آید. می‌دانیم ضرایب فنی افراد با یکدیگر تفاوت دارند. به‌عبارت دیگر هر فردی ضریبی مختص به‌خود دارد. در کنار این ضرایب خاص؛ یکسری ضرایب فنی یا بنیانی و مطلوب نیز بمنظور کنترل و آسیب‌شناسی قابل تعیین (و لازم) است. در واقع بر اساس این ضرایب کنترلی؛ نظام حساسیتها؛ نظام فکری و نظام رفتاری فرد مورد نظر کنترل و ارزیابی شده؛ وضعیت و نسبت او در مقایسه با خود؛ خانواده؛ جامعه؛ ولایت اجتماعی و ولایت تاریخی و تک‌بینی مشخص می‌شود و در نهایت رفتار فرد شکل می‌گیرد. البته همانگونه که اشاره گردید این رفتار متناسب با زمان و مکان تعریف و تغییر می‌یابد؛ بدین نحو که

فاعلیتهای فرد در مسیری که طی می‌کند دستخوش تغییرات است. زمانی فاعلیت او تبعی است و زمانی تصرفی و زمانی هم فاعلیت او محوری می‌شود. بنابراین بعنوان مثال؛ هیچکس مجاز نیست که از علت به دنیا آمدن خود سؤال کند؛ چراکه در این خصوص او هیچ نقش و تاثیری ندارد؛ فاعلیت او در این مرحله؛ فاعلیت تبعی است و بواسطه خواست و طلب فاعل بالاتر بوده که او دنیا آمده است. بعلاوه سؤال در مورد زمان تولد که مثلاً چرا این فرد یا این جامعه در این مقطع خاص تولد یافته است نیز دز همین راستا قرار می‌گیرد. پاسخ این سؤال را بایستی بجای انسان شناسی در مباحث مربوط به تاریخ شناسی جستجو نمود. انسان زمانی در خصوص رفتار خود؛ قادر به پاسخگویی است که فاعلیت او حداقل در مرتبه تصرفی قرار داشته باشد. در این مرحله؛ علیت معنا می‌یابد البته نه بصورت مطلق؛ بلکه این علیت هم در تناسب و ارتباط با سایر فاعلیتها محدود می‌شود. به همین خاطر باز شخص قادر نیست هر تصمیم و اراده ای که اختیار می‌کند را محقق سازد؛ دلیل این امر؛ محدودیتهایی است که از سوی امکانات و نیازهای جامعه اعمال می‌شود. همچنین سهم تاثیر و نسبتی که برای امور قائل می‌شویم متناسب با زمان و مکان تغییر می‌کند و امر ثابتی نیست. فرض کنید شخصی در زمان جنگ تحمیلی قصد پیوستن به جوزه‌های علمیه را داشت. در آن هنگام چون حوزه در گیر جنگ بود؛ بخوبی نمی‌توانست نیروی جدید جذب کند؛ لذا سهم آن را در آن زمان (مثلاً) می‌توان معادل ۱۶ در نظر گرفت. در آن شرایط؛ افکار عمومی برای افرادی که قصد طلبه‌شدن داشتند؛ اهمیت زیادی قائل بود. لذا سهم افکار عمومی را می‌توان ۳۲ در نظر گرفت. در این بین؛ سهم فرد مورد نظر؛ بالاترین سهم و برابر ۶۴ می‌باشد (لازم به توضیح است که انتخاب و تعیین ضرایب مربوط به هر عامل؛ بر اساس جداول خاصی انجام می‌شود. این جداول بر اساس حداقل مبنای تقسیم بندی موضوعات یعنی بر اساس مبنای ۳ تهیه می‌شوند. و ضریب از ابتدا و از جزئی ترین مغیر؛ بصورت نسبت ۴:۲:۱ در نظر گرفته می‌شوند. همین نسبت برای ضرایب موضوعات مطروحه؛ با توجه به مغیرهای ذیربط در آن و سهم تاثیر هر کدام؛ در نظر گرفته شده؛ ضرایب مربوطه تعیین می‌شوند) همین مثال و همین فرد را اگر در ۱۰ سال بعد و پس از پایان جنگ در نظر بگیریم؛ از آنجا که شور و هیجان و افکار عمومی فروکش کرده است؛ سهم افکار عمومی را باید مثلاً ۱۶ در نظر گرفت و سهم حوزه‌های علمیه به لحاظ فراغت از جنگ و ایجاد سازماندهی

مناسب برای جذب نیروهای جدید؛ برابر ۳۲ می‌شود. بنابراین سهم تاثیر موضوعات و آسیب شناسی دقیق متناسب با زمان و مکان انجام می‌گیرد و امری ثابت نمی‌باشد. در واقع در این دستگاه و در این دیدگاه - ت جایی که مقیاس و ضریب دقت افزایش یابد توصیف و تعریف از فرد نیز قابلیت توسعه می‌یابد. البته باید تاکید شود که هر قدر جایگاه فرد در نظام فاعلیتها؛ بالاتر باشد و تولى او به‌محور نظام شدیدتر باشد (الهی یا غیر الهی)؛ سهم تاثیر او بیشتر شده؛ اراده او سریعتر محقق می‌گردد و امکان ولایت اجتماعی می‌یابد و یا حداقل اینکه امکان می‌یابد در آن سهم بالایی داشته باشد. فرد چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی و ائمه نور و معصومین (ع) را محور خود قرار دهد و به آنها توسل جوید علاوه بر ولایت اجتماعی؛ امکان دستیابی به ولایت تاریخی و یا سهیم شدن در آن را نیز می‌یابد.

#### ۲۰/۴- مکاتب انسان شناسی

دیدگاه‌های موجود در خصوص انسان شناسی در مغرب زمین را می‌توان بطور کل در چند گروه قرار داد. دیدگاه‌هایی که همه چیز را جبری تحلیل می‌کنند و دیدگاه‌هایی که همه امور را تحت علیت قرار می‌دهند. بنابراین یا امور خود دارای اصالت می‌شوند یا اینکه دارای علت مشخصی هستند. در کنار این دیدگاه‌ها؛ نظریه مارکسیستها را نیز باید اضافه کرد. این گروه بر مبنای فلسفه مورد پذیرش که همه چیز را به تضاد باز می‌گرداند. ابعاد وجودی و در نهایت نحوه برخورد و رفتار او را نیز متناسب با همان دیدگاه تحلیل و تفسیر می‌کنند. در کنار این سه دیدگاه دیدگاه دیگری که در این اواخر مورد توجه قرار گرفته است دیدگاه و نظریه سیستمی است. بدین معنا که تمام عوامل و عناصر ذیربط را بعنوان یک مجموعه در نظر گرفته و برای تمامی آنها سهمی از تاثیر در نظر گرفته می‌شود. البته توجه به این مطلب؛ جای تأمل دارد چراکه اولاً سهم تاثیر این عوامل و اینکه چگونه و بر چه اساس و مبنایی در نظر گرفته می‌شوند؛ مشخص نیست. آیا در این مجموعه نیز دموکراسی و آزادی آراء و نظرات وجود دارد و هر عاملی که رای بیشتری آورد؛ از سهم تاثیر بیشتری نیز برخوردار است. واقعاً قاعده مندی و منطق کار چیست؟ ثانیاً در این مجموعه که بعنوان یک سیستم مطرح است. کدام عامل بعنوان عامل محووی عمل می‌کند. نمی‌توان اجزاء و عامل زیربند در انسان را جداگانه مورد بررسی قرار داد و در نهایت این موارد جدا بررسی شده را در کنار هم قرار داد و حاصل و نتیجه

کار نیز انسان نامید؛ به عبارت دیگر کنار هم قرار دادن عکسهای حاصل از بررسیهای منفک و جدای از هم؛ موجب زنده تحویل نمی دهد. چرا که با یک مجموعه و نظامی (بنام انسان) مواجه هستیم؛ لذا کلیه عوامل و عناصر در ارتباط با یکدیگر می باشند و لازم است که در این مجموعه یک عامل بعنوان عامل مجوری باعث استحکام و قوام مجموعه باشد.

در این مجموعه و نظامی که بنام انسان است، هر یک از اجزای آن در جهت تحقق اهداف و مقاصد این مجموعه و نظامی در کنار هم قرار می گیرند و با یکدیگر در ارتباط و در تعامل می باشند. در این مجموعه و نظامی، هر یک از اجزای آن در جهت تحقق اهداف و مقاصد این مجموعه و نظامی در کنار هم قرار می گیرند و با یکدیگر در ارتباط و در تعامل می باشند.

در این مجموعه و نظامی، هر یک از اجزای آن در جهت تحقق اهداف و مقاصد این مجموعه و نظامی در کنار هم قرار می گیرند و با یکدیگر در ارتباط و در تعامل می باشند. در این مجموعه و نظامی، هر یک از اجزای آن در جهت تحقق اهداف و مقاصد این مجموعه و نظامی در کنار هم قرار می گیرند و با یکدیگر در ارتباط و در تعامل می باشند.

در این مجموعه و نظامی، هر یک از اجزای آن در جهت تحقق اهداف و مقاصد این مجموعه و نظامی در کنار هم قرار می گیرند و با یکدیگر در ارتباط و در تعامل می باشند. در این مجموعه و نظامی، هر یک از اجزای آن در جهت تحقق اهداف و مقاصد این مجموعه و نظامی در کنار هم قرار می گیرند و با یکدیگر در ارتباط و در تعامل می باشند.

در این مجموعه و نظامی، هر یک از اجزای آن در جهت تحقق اهداف و مقاصد این مجموعه و نظامی در کنار هم قرار می گیرند و با یکدیگر در ارتباط و در تعامل می باشند. در این مجموعه و نظامی، هر یک از اجزای آن در جهت تحقق اهداف و مقاصد این مجموعه و نظامی در کنار هم قرار می گیرند و با یکدیگر در ارتباط و در تعامل می باشند.

در این مجموعه و نظامی، هر یک از اجزای آن در جهت تحقق اهداف و مقاصد این مجموعه و نظامی در کنار هم قرار می گیرند و با یکدیگر در ارتباط و در تعامل می باشند. در این مجموعه و نظامی، هر یک از اجزای آن در جهت تحقق اهداف و مقاصد این مجموعه و نظامی در کنار هم قرار می گیرند و با یکدیگر در ارتباط و در تعامل می باشند.

## ۲۱- توسعه نظام (مبحث جامعه شناسی)

### ۲۱/۱- تعریف جامعه در دیدگاه اصالت ماهیت

در دیدگاه اصالت شیء؛ همه امور به ذات و فطرت باز می‌گردد. یعنی اگر سؤال شود انسان چرا انسان است؛ دایره چرا دایره است؛ روغن چرا چرب است و... پاسخ تمام این سؤالات به ذات برگردانده می‌شود. بدین معنا که دایره ذاتاً گرد و دایره است؛ روغن ذاتاً چرب است و... البته مشخص است که اگر چیزی ذاتی و فطری شود؛ تغییربردار نخواهد بود؛ یعنی دایره نمی‌تواند هیچگاه تغییر کرده؛ دایره نباشد و یا اینکه روغن نمی‌تواند چرب نباشد و... در همین راستا؛ تمامی خصلتها و خصوصیات مرتبط و مربوط به انسان نیز؛ ذاتی معرفی می‌شود. بعنوان مثال نطق یا جمع‌گرایی و... را از خصال ذاتی انسان بحساب می‌آورند. بدین معنی که انسان فطرتاً و ذاتاً جمع‌گرا است و زندگی جمعی را می‌طلبد. او بدین خاطر به جمع‌گرایی دارد که مدنی الطبع می‌باشد. نتیجه اینکه در این دیدگاه جامعه‌هویت مستقلی ندارد؛ بلکه این انسان است که اصل و اساس شمرده می‌شود و بعنوان یک حقیقت و واقعیت غیر قابل انکار وجود دارد و همه امور به تبع او بصورت اعتباری بدست می‌آیند. یعنی این کشش و گرایش باعث بوجود آمدن خانه؛ خاندان؛ قبیله و در نهایت جامعه می‌شود. قاعدتاً پس از بوجود آمدن زندگیهای جمعی؛ انسان برای حفظ و تداوم بخشی به آن نیاز به نظم و قانون خاصی دارد تا از طریق اعمال آن؛ حق افراد جمع و جامعه حفظ شود و هیچگونه تعدی به حقوق دیگران صورت نگیرد. بنابراین انسان؛ زندگی جمعی و گروهی را (ذاتاً و فطرتاً) بوجود می‌آورد. زندگی جمعی برای حفظ و تداوم نیازمند نظم و روابط (جمعی) خاصی است. این روابط و یا نظم اصطلاحاً خود محتاج ناظمی است تا اینکه بتواند قوانین وضع شده را اعمال کرده بر حسن اجرای آن نظارت داشته با متخلفین برخورد نماید. پس قوانین و روابط اجتماعی قرار دادی شده که توسط عقلا و متفکرین وضع و تدوین می‌شود. درواقع هم روابط حاکم بر جوامع و هم جوامع اعتباری شده؛ امری مستقل و جدای از انسانها نخواهد بود.

## ۲۱/۲- تعریف جامعه در دیدگاه اصالت وجود

علاوه بر آنچه در خصوص اعتباری بودن جامعه و روابط حاکم بر آن در قسمت قبل (تحت عنوان ذاتی بودن گرایش به جمع) عنوان گردید؛ موارد و دلایل دیگری نیز در همین زمینه یعنی هویت مستقل نداشتن جامعه و اعتباری بودن آن؛ عنوان شده است. از آن جمله بحث کمال طلبی و کمال خواهی انسان است. بدین معنا که برای انسان دو نحوه کمال قابل فرض است اول کمال معنوی که حقیقی است و انسان برای کسب آن (و دستیابی به آخرت) باید تلاش کند و دوم کمال دنیوی که دیگر اسم آن کمال نبوده؛ رشد می‌باشد. یعنی انسان برای ادامه حیات خود و همچنین دستیابی به کمال معنوی (عبادت؛ پرستش و بندگی حضرت حق) نیازمند امکانات و مقدراتی (از قبیل مسکن؛ خوراک، پوشاک و...) است. این مقدرات و تهیه آنها ارتباطی با دین و مذهب و کسب کمالات معنوی ندارد؛ در واقع منظور اینست که این موارد و موضوعات دینی نبوده؛ مورد خطاب شارع مقدس نمی‌باشد؛ لذا از دایره دین و مباحث دین خارج هستند. انسان چه بخواهد یا نخواهد؛ ناچاراً نیازمند پوشاک و خوراک و... است و برای تامین این احتیاجات نیازمند کمک؛ یاری و همراهی دیگران می‌باشد. پس از این طریق اجتماعات و جوامع مختلف شکل می‌گیرند. در واقع این گروه یعنی معتقدین به اصالت شیء و منطق صوری، جامعه را یک ترکیب حقیقی نمی‌دانند. بعلاوه ساختار و تشکیلات مدیریتی یک سازمان (هر سازمانی و یا در ابعاد کلان آن مانند جامعه) را در خارج حقیقی و دارای وحدت ترکیبی ندانسته؛ اعتباری فرض می‌کنند ولی با این تاکید که این امور قراردادی، حتماً در خارج دارای آثاری هم می‌باشند؛ بدون اینکه مشخص کنند آیا این آثار حقیقی و واقعی بوده و تحت علیت قرار دارند یا اینکه خود نیز اعتباری و قراردادی می‌باشند؟

اگر بپذیریم که آثار حاصل از سازمانهای قراردادی؛ خود قراردادی و اعتباری هستند؛ یعنی آنها هیچ تاثیری ندارند؛ بلکه این انسان است که فرض می‌کند آنها دارای تاثیر هستند. اما همانگونه که اشاره شد علاوه بر مشکل قراردادی شدن این امور؛ چون این موضوعات اصولاً خارج از دایره مباحث و موضوعات دینی قرار دارند؛ لاجرم موضوعات تبعی آنها نیز مانند جامعه شناسی و روابط حاکم بر جوامع نیز از دایره دین خارج

می‌شوند. بنابراین بطور خلاصه نتیجه می‌شود که اولاً دین کاری به این مباحث ندارد (که نتیجه آن جدانشدن دین از سیاست است) ثانیاً پرداختن به چنین موضوعات و مسائلی اصولاً هیچ ضرورتی هم ندارد.

### ۲۱/۳- تعریف جامعه در دیدگاه اصالت ربط

می‌دانیم در اصالت ربط همه چیز در تاثیر و تاثر نسبت بهم قرار دارند؛ این مطلب شامل انسانها نیز می‌شود یعنی انسانها هم به نوعی دارای تاثیر و تاثر نسبت به یکدیگر می‌باشند. به عبارت دیگر افعال آنها بهم مرتبط بوده با هم ترکیب می‌شود. ولی این ترکیب و رابطه تحت قانون و امر ثابت قرار دارد؛ این قانون و امر ثابت همان؛ ضوابط و تواراتی است که در مورد کل جامعه وضع می‌شود. البته قوانین و ضوابطی که مبنای روابط در جامعه را مشخص می‌کنند؛ حقیقی و واقعی هستند؛ چرا که اگر آنها را تغییر دهیم؛ افعال و رفتار مردم آن جامعه نیز تغییر می‌یابد. چنین قوانینی در هر جامعه خود تحت امر ثابت و قانون کلی تری (مانند قانون اساسی) قرار دارند. آن قانون کلی (قانون اساسی) نیز خود تحت قانون و امر ثابت شاملتری (مانند اعتقاد به دموکراسی که یک مبنا و قانون بزرگتری است) قرار دارد. بنابراین نتیجه می‌شود همه چیز تحت قانون تعریف می‌شود و این قوانین نیز در نهایت به یک قانون کلی تر برمی‌گردد؛ البته با این تاکید که قوانین؛ دارای هویت عینی و خارجی می‌باشند. پس جامعه چیزی غیر از روابط اجتماعی حاکم و جاری بر آن که تحت قانون عمل می‌کنند نیست طبیعتاً چنین جامعه و جامعه شناسی بر انسان و انسان شناسی حاکمیت خواهد داشت.

### ۲۱/۴- تعریف جامعه در دیدگاه اصالت تعلق

خودروئی را در نظر بگیرید؛ این خودرو دارای اجزاء متعددی است که تحت روابط مشخصی به یکدیگر متصل و مرتبط هستند. چنانچه از وضعیت هر کدام از اجزاء سؤال شود که چرا در این قسمت خاص قرار گرفته است؛ روابط فیما بین اجزاء؛ پاسخ را مشخص می‌سازد. اما می‌دانیم سالم بودن تمامی اجزاء و قرار داشتن آنها در محل مناسب خود؛ باز خودرو را به حرکت در نمی‌آورد. برای حرکت خودرو؛ لازم است ابتدا مقداری بنزین (ویا مایع مناسب دیگری) به خودرو اضافه شود؛ این بنزینها تحت شرایط خاصی می‌سوزند و پتانسیل و نیروی لازم برای حرکت خودرو ایجاد می‌شود. بنابراین وجود و جریان پتانسیل و نیروی است که

باعث حرکت یک مجموعه (متشکل از اجزاء و روابط فیما بین) می‌شود. باتوجه به این مثال؛ جامعه را می‌توان مانند خودرویی در نظر گرفت که دارای اجزاء مختلف و روابط مشخصی مابین اجزاء خود است. نیروی محرکه‌ای که باعث حرکت جامعه می‌شود و در تمامی روابط؛ ضوابط و قوانین جامعه جاری و ساری می‌باشد؛ اختیار؛ فعل و تصرفات انسان است. به عبارت دیگر جامعه وحدت ترکیبی افعالی است که از اراده انسانها ناشی می‌شود؛ یعنی حقیقت جامعه؛ وحدت ترکیبی اختیارات است. براین اساس جامعه متقوم به افراد و افراد هم متقوم به جامعه هستند و قدرت و تحرک جامعه به قدرت افراد برمی‌گردد و از این طریق یعنی از طریق تحرک جامعه؛ قدرت انسانها نیز افزایش می‌یابد. در نتیجه جامعه هویتی حقیقی و وجودی مستقل یافته؛ هرآنچه که در مورد یک موجود مخلوق؛ مصداق دارد؛ در مورد آن نیز صادق خواهد بود.

#### ۲۱/۵- توسعه تحرک؛ عامل پیدایش جوامع

کاری که افراد انجام می‌دهند؛ در سه قسمت قابل بررسی و تامل است. قسمت اول اختصاص به کارهای شخصی دارد که هر فرد بایستی خود را نسبت به آنها را انجام دهد. در مورد این کارها؛ فرد در هر لحظه و در هر آن فقط با یک موضوع مواجه بوده و تنها قادر است به آن بپردازد و پس از انجام آن کار می‌تواند فعالیت بعدی را شروع کند. بخش دیگری از فعالیتها؛ کارهای گروهی است که توسط جمعی از افراد بطور همزمان انجام می‌شود مانند سفر به مکه و یا سایر اماکن مذهبی جهت زیارت و ادای فریضه‌های واجب. در چنین فعالیتها نیز در هر لحظه و در هر آن فقط یک فعل و یا یک کار بصورت گروهی و دسته جمعی انجام می‌شود. اما در صورتیکه کارهای متعدد و مختلفی بطور همزمان و در یک لحظه توسط گروههای مختلف صورت می‌پذیرد؛ به چنین کار و فعالیتی؛ فعالیت سازمانی اطلاق می‌شود. بطور مثال می‌توان به فعالیت های متعدد و همزمان در بخشهای مختلف یک کارخانه اشاره کرد در فعالیتهای سازمانی؛ افعال گروههای مختلف به تعبیری در هم ضرب شده؛ تحرک و توسعه شدت بیشتری می‌یابند. بنابراین برای تغییر و افزایش مقیاس تحرک باید فعالیتها بصورت اجتماعی و سازمانی انجام شود. به عبارت دیگر توسعه تحرک؛ برای رفع نیازها؛ عامل پیدایش افعال اجتماعی و به تبع آن اجتماع؛ جامعه بشمار می‌آید. اگر به هر کدام از مصنوعات که پیرامون بشر قرار دارد توجه شود؛ به روشنی؛ این منصب ملاحظه و درک می‌شود. هیچ کدام از این موضوعات نه تنها



بصورت فردی تهیه نشده اند بلکه اصولاً بصورت فردی قابل تهیه هم نمی باشند. بنابراین فعالیت‌های اجتماعی که حاصل وحدت ترکیبی اختیارات است؛ باعث پیدایش جوامع می شود. از طرفی هر نوع فعالیت اجتماعی نیازمند پشتوانه ای از اعتبارات فرهنگی است بدین معنا که اعتقادات و اصول پذیرفته شده در هر جامعه ای باعث می شود تا فعالیت‌های افراد به گونه ای خاص وحدت یافته؛ محصولات مشخصی برای رفع نیازها و احتیاجات (که آنها هم ریشه در اصول پذیرفته شده دارند) بدست آیند. براین اساس جامعه؛ می بایست که امکانات و مقدرات؛ یا به تعبیری؛ اعتبارات اقتصادی خود را هم متناسب با اعتبارات فرهنگی توزیع و هماهنگ نماید. لذا تعلقات عمومی؛ باعث پیدایش اعتبارات فرهنگی می شود که این اعتبارات؛ اعتبارات اقتصادی متناسب با خود را نیز بوجود می آورد و در این رهگذر؛ جوامع مختلف شکل گرفته و تشکیل می شوند.

#### ۲۱/۶- تعریف جامعه در دیدگاه اصالت ولایت

بر اساس اصالت تعلق؛ جامعه حاصل وحدت ترکیبی افعال و اختیارات انسانهاست. ولی محور و رکن این ترکیب مشخص نیست. در حالیکه می دانیم ترکیب اصولاً بدون محور صورت نمی پذیرد. در واقع ترکیب بدون محور و رکن محقق نخواهد شد. اما چه عامل و چه چیزی در جامعه می تواند به عنوان محور مطرح شده و باعث پیدایش اجتماعات شود؛ قبل از بیان پاسخ؛ مناسب است مجدداً نظام فعالیتها مورد بررسی اجمالی قرار گیرد. در نظام فعالیتها؛ تعلق به مافوق (که تعلق است زمانی) باعث اعطا از سوی فاعل مافوق؛ حضرت حق سبحانه و تعالی می شود. این اعطا می تواند حداقل یک فاعل مادون؛ یک گروه؛ یک قوم؛ یک ملت و... باشد که در نهایت باعث تعلق و همراهی تمامی فاعلهای مادون نسبت به فاعل مورد نظر می شود. مانند همراهی ملت ایران (قلباً و عملاً) با حضرت امام (ره) که منجر به پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی گردید. در واقع ملت ایران در قضیه انقلاب؛ به حضرت امم تولی پیدا کردند و باعث استقرار نظامی اسلامی در ایران شدند. بر این اساس بایستی محور و رکن هر جامعه که باعث پیدایش آن می شود را ولی اجتماعی و رهبر جامعه بحساب آورد. این امر در تمامی اجتماعات و جوامع صادق است. کوچکترین جامعه که خانواده نام دارد نیز بر همین

اساس شکل می‌گیرد؛ یعنی دارای محور و رکنی است که همان سرپرست خانواده می‌باشد. بزرگترین نظام هم که نظام تکوین می‌باشد نیز بر همین اساس محقق شده است. محور و رکن آن نظام؛ که نظام شامل بر تمامی نظامات و اجتماعات است؛ وجود مبارک و گرامی حضرت ختمی مرتبت (ص) می‌باشد. پس به تبع غلظت و شدت خداخواهی و یسا دنیاطلبی ولی و رهبر؛ قومی متناسب با آن به او اعطا شده؛ جامعه شکل می‌گیرد. بنابراین ولی و رهبر؛ رکن و محور وحدت ترکیبی اراده‌ها و مبدأ پیدایش جوامع می‌شود.